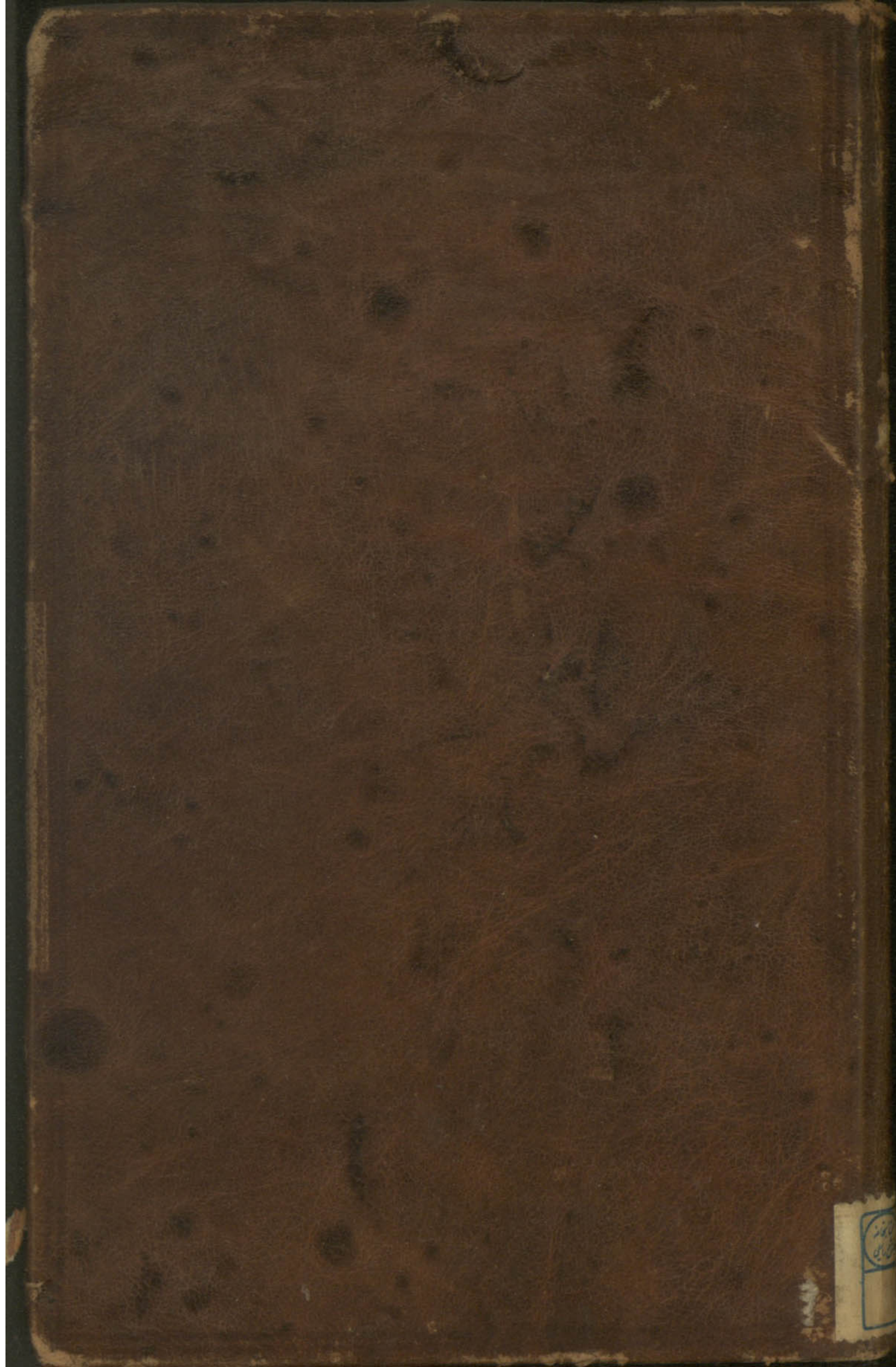
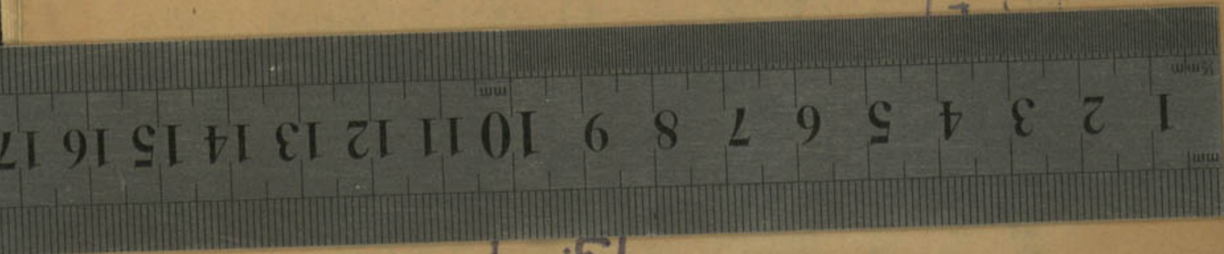








خانه قران وی عقوبت و ان وی بچهار سالگی و بیست و ششم سالگی چون از آن بگذرد عمرش بهشتاد و هشت سال برسد و خداوند این طالع را از جامها جامه سفید و انگشتر عقیق و از چارپایان نرینه چون ماه نو بیند بروی نرینه نگاه کند تا آن ماه بروی مبارک شود و چون پیش بزرگان رود بدست راست تا مرادش زود برآید و عبدالله طلال گوید که او را از چشم بد حذر باید و این حرز با خود دارد از همه بلاها ایمن گردد یا سمطون یا تلیخا

[illegible]

طالع ثور جالینوس و جاماسپ حکیم گفته‌اند که ثور خانه زهره است و برج ماده است و خاکی و بهاریست و طالع ثور شیث پیغمبر است علیه السلام سه وجه دارد اگر وجه اول آمده باشد گندم گونه و نیک خط و سیاه چشم و دانا و زیرک



واگر بوجه دوم آمده باشد سفید پوست وپهن روی وبلند بالا ونیکو صورت
واگر بوجه سیم آمده باشد زحل راست دراز ریش وکوچک سر ودر چشم مردمان
عزیز باشد فراموش کار وبسیار خیز بود مردمان ازو منفعت بینند وغم
اندوه بسیار بیند واز مردمان بهره روزی بود وسر مردم نگاه دارد هرچه بدست
آرد بخورد وهرچه بجوید بیابد دزدان مال اورا ببرند ولیکن باز یابد بر
گردن یا بر سینه نشانی دارد آن نشان نیکو باشد خانه مالش جوزا است
مال بدست آرد اما خرج کند خانه مادر وپدرش اسد است از آن جهت میراث
هردو بدو رسد از وی بهره نبرد خانه برادر خواهرش سرطان است درمیان عضو
پیدا شود خانه فرزندانش سنبله بود ویرا فرزندان شود اکثر مادینه خانه
بیماریش میزان است بیماری وی از کتف وگردن بود داروی وی

کلی اره

حصه ها

از همه گرانیده تر تدبیر همه کس بکنند ومدبر خود واماند با هر که نیکی کند بدی
بینند غمیت او بسیار کنند از شغل خود بسیار غم خورد دو یکجا بدارد
یکی بمرد چهار دیگر ببرد بر سینه یا بر بازو نشانی دارد آن نشان نیکی
نحسی است ویرا اضافی کس بسازند اگر بکنند زیان بینند خانه مالش
اسد است هرچند که بزرگ شود کار او بهتر باشد ومیراث نیابد خانه برادر
خواهرش سنبله است با همدیگر نسازند خانه مادر وپدرش میزان است هردو
پیش از وی بمیرند خانه فرزندانش ویرا فرزندان شوند اکثر مادینه خانه
بیماریش قوس است بیماری وی از رطوبت وبلغم صفرا بود داروی
وی فلفل ودارچینی وخولنجان وتربد شامی وهم مثل او عدد ویا بعسل
معجون کنند ودر فصل بهار عمل کنند خانه عقدت خانه زنان وی جدی است

سه زن برقی کند مرکش الو بود و آن مرد سالکی بیست سالگی چو
از ینها بگذرد بهشتاد سال برسد کنو بسیار کند از یک سنو بود اگر خانه
عمل شغلش جلست از خدمت پادشاهان و بزرگان بدولت رسید و
خانه دوستان نیکو است اورا دوستان بسیار باشند و خانه دشمنانش جوزا است
اورا دشمنان بسیار باشند هرچند که کند طمع پایه حذا و نزاین طالع را آب زد
از جامهای مرحم واز نگین ها لعل واز روزها دوشنبه واز ماهها محرم واز چهارپایان
مادینه چون ماه نو بیند بروی ماه دینه نظر کند تا بروی مبارک شود چون
پیش بزرگان رود بدست چپ باید بستن تا مرادش بر آید عبد الله حلال گوید که این
تعویذ با خود دارد از همه بلاها ایمن گردد یا مرطوس و و نوس یا
الحا اهیا اشراهیا ۲۸۱۱۱ ۱۸۷۶۵۵۴۳ او ۵۹۶ ط ی

ن

این حروف کم سلامیباشد واز یک تاده را باین روش مینویسند
۴۳۲۱
از ده تا صد را باین روش مینویسند ۴۳۱
از صد تا هزار را باین روش مینویسند ۲۳۴ ۹۸۷

مزرق طلا قمر نقره علم زرنیخ عقرب گوگرد زحل سرب
عقاب نوشادر عطارد زیبق عبد وارواح زیبق قطر البیض
یبوت تخم مرغ قرنبل تخم الفار مرکموش زبد البحر کف دریا
مشتری قلعی تیتو شوره زاج قبرسی زاج کبود مریخ آهن
قلقند زاج سرخ قلقطار زاج سبز نمک شامی نمک قلیا
حدید آهن رصاص ارزیز تشویه در آتش بردن تشعیه
صلایه کردن و بخورد دادن مقطر چکانیدن مصدود الوصل
استوار کردن و صل دوب گداختن ملغمه داخل کردن
مکلس منزل از دجیز باو زرد کردن عقاب مخمر محلول
نوشادر حل کرده سرخ تصعید جوشانیدن و بالا چسبیدن
جیری بادر قبه انال تشمشن جیزی تحق سائیدن جیزی
تنقیه پاک کردن مقطر کردن و چکانیدن قطره قطره باشد
زجاج مکلس بوره رصاصین بارواح قمر مشمع شبه یمانی
زاج سوخته سونش نقره سوهان کرده قنقطیله شوره کوهی است
آب تیزه ره تیز که تاج السلطان گویند اورا مشمع
آهن را در آب افکنی گداخته شود در حال

مزج حج ظرف سفال شیشه برگرفته میغزاوی سرخ است تخم
سرخ شده است سر ترش شده یعنی مات تخم البیض
تو کرده مزد شفافست و کبریت جیوه نیز گویند اهلیه
سرگین گاو است ادادی ادویه قاعده درست کردن کف اصفهان
شیر را گرم کرده بلند از نشسته باشد و صبح اول او را بگیرد هر گاه خوب بجوشانند سیخ
بسر از روی شیر و سیخ بسر شیر داخل کنند و بزنند تا کف شود آن وقت بجوشانند و بیاورند
و هر گاه جهت عروس باشد سیخ سر از روی شیر داده سر بالایت سر شیر داخل کنند بزنند که
کف شود در روغن عملیست بگیرد ده سیر روغن دنبه و خوب بپزد و در کوره
او را جدا نماید و او را بر سر دوان دنبه را داخل روغن بکنند بشود خشک یا بجوشد نوع
دیگر کف بگیرد از روی شیر شب مانده که گرم کرده باشند و کذا النسخه باشند صبح او را بزنند
کره شود بفروشند و مالست او را بگیرد که هر روزه باشند و هر گاه از روی شیر او را ده
سر داخل بکنی مالست بکنند کره شود کره بمودن بگیرد شیر تازه و گرم کنند بگذارد
شب بماند و صبح روی او را بگیرد و بزنند کره شود بسیار خوب اما هر گاه بجا بضاعت بگیرد
و نزد او را مالست بکنند و هر گاه خواهد سفت شود قدری نشاسته یا آرد گندم
داخل کنند سفت شود هر گاه خواهد که روغن کنند مشک بجز که
طعم او تند شده باشد تازه شود روغن را در ظرف کنند یا یخ چند آن
بهم زنند که یخ آب شود و خوب از روی آب بردارند و با گلاب
نیز خوب است و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد بهتر است والسلام

کف اصفهان

عمل روغن

از کف کره نمودن

کره نمودن

مشک ساختن بستانند ریوند چینی پنج مثقال و را
مک الشک و برادهٔ عود و دم الاخوین از هر یکی دو
مثقال و این جمله را بسایند و بهر مثقال آن یک مثقال
مشک اضافه کنند و بدان بسایند و بر آنجا روغن ز
یبق خالص رصاصی بچکانند و بسایند چندانکه د
سیم و روغن برود پس آن را در رکوی کتان صفیق
تو کنند و بمالند چندانکه ریشم روغن از رکو بیرون آید
پس دو مثقال از آن با یک مثقال مشک خلط کنند
آن مشک خوشبوی تر گردد و بهیچ وجه فرق نشود تا کند
نوع دیگر بستانند ده مثقال از سنبل الطیب
و بچند آن او قرفه نیم درم و نیم درم زعفران و یک درم
ورش سیاه و مثل این مجموع شادروان منزوع
الصمغ و هر یکی را علاحده بکوبند و به حریر بیزند
و با گل حور عجین کنند و قرصها بسازند و بر گو
خام پاک بنهند و مثل آن رکوی دیگر بر سر آن
اندازند و در سایه خشک کنند و بعد از آن آنرا

مشک ساختن عمل

عنبر ساختن

بسایند و جزوی از آن با جزوی از مشک بیامیزد و بدانکه
خواهد بفروشند که هیچ کس فرق نتواند کرد عنبر ساختن
گویند اگر زبد البحر وقیه بستانند و از صمغ اسود دو وقیه
و از سندروس ششی و از سنبل الطیب پنج درم
و هر یکی را علاحده بکوبند و به بیزند پس شمع سفید بستانند
و در طنجر لطیف نهند و آنرا بگدازند و آن اخلاط را اند
ک در او ریزند و بچوب آنرا جنبانند تا بهم آمیخته شود
پس بیرون آرند و آب سرد بر آنجا ریزند رنگ او چون
رنگ عنبر شود و بوی نیز دهد جزوی از آن بر جزوی دیگر
از عنبر خالص نهند و هر که خواهند بفروشند بغایت خوب
باشد و هیچ کس فرق نتواند کرد نوع دیگر بستانند جزوی

نوع دیگر

از عنبر و جزوی لک سنگ و پنج جزو شمع سفید و لک
را بسایند و عنبر را بگدازند اول لک را بر او اندازند
و بعد از آن شمع را بگدازد و آنرا بچوب بجنبانند تا مخلوط
شود پس از آتش فرو گیرند و آب سرد بر او ریزند و بشکنند
هیچ کس او را از عنبر فرق نتواند کرد در عمل صابون

صابون پختن

پختن است و از مخترعات هرمس است و طریق آنست

که از قلعی

که از قلعی بگیرند و از آهک نصف او سنگ سائیده در ظرفی
یا حوضی کنند و پنج مثل او آب و تا دو ساعت برهم زنند و باید
سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین
شدن سوراخ را باز کند آب صاف بظرف دیگر رود باز آب
تازه ریخته و برهم زده و تکرار عمل نماید تا تندی در جرم او نماند
و آبها را جدا گانه ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن
زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب
آخر بخورد او بدهند تا مجموع آبها تنقیه شود و مثل خمیر گردد
پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون
روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بیدانجیر و
امثال آن میکنند و بهترین اسم اقسام قسم اول است
و در آخر و سیم گرم و خشک و باقی خواص در تحفه نوشته است

کافور مصنوعی

کافور مصنوعی موم قدر دو درهم و حجر رخام ده درهم
و روغن بنفشه سفید درهم با قدری کافور ترتیب داده بفروشند
و فرق او با کافور اصلی ثقل و چیندگی مصنوع است
و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه ببوی پوست لیمو و ترنج
است طریقه دیگر بگیرد کافور یکجزو و کندر یکجزو و مخلوط کنند
بفروشند

کافور مصنوعی کافور مصنوعی ریاحی سنگ بلور
بگیرد و قدری نمک و با سفیده تخم مرغ
بهم بزنند و بعد باید
کافور اصلی بهم
داخل کنند و بفروشند
و باید بجهت نمک و سفیده
و کافور را داخل کرد

الحداث

حجر رخام سنگ سفید

کافور مصنوعی

سیاق

عنبر خالص

در عنبر خالص عنبر اگرچه عنبر اشهب بجواهرات نسبتی ندا
رد واما بسبب خواص او چونکه بسیار است او را نیز داخل
جواهرات کرده اند وجواهر این است که در گوش کنند و عنبر اشهب
پیرایه وزیور عروسانست واصل عنبر اشهب موم است
ودر جزیره ئی است حوالی زنگبار حاصل میشود واز لطافت
هوا وگرمی آفتاب آن خاصیت را دارد ودر آن جزیره
اجناس واشجار وغیره بالتمام است ومگس عسل بقدر
یک بیابان که در آن الحی را آشیانه دارند چون اگر گرم
شود تمام عسل وموم انها بدریا ریخته شود عسل آب شده
وموم آن بروی آب می ایستد وبمرور دهور از تابش
آفتاب وستاره سهیل رنگ اشهب بود خاصیت
دارد وظاهر میشود باد جنوب که دریا را بحرکت می آورد
آن موم بکنار دریا می افتد او را گرفته میفروشند وعنبر
اشهب چهار نوع است شمامه وحبشی وطیقه وفستقی
وعنبر شمامه که خوشبوست در مدینه منوره مثقال او را به
چهار اشرفی میتوان خرید وخاصیت آن دفع سودا وجنون
وغالبا امراض دماغی را رفع کند هرکه با خود دارد درد چشم

ودرد

ودرد سر ودمبل وگرمی وخشکی بدن وخارش اندام نه بیند
والمین بود در نظر همگنان عزیز وشیرین گردد وطریق شنا
ختن آن چنانست که روغن الرم کوه وعنبر اریزه
کرده بروغن داخل نموده وهر دو را بروی آب کنند وبگذا
رد هرچه از عنبر وروغن همراه شود سنگ است
وهرچه در روی آینه نماید پاک نیست طریقه باروت
فرنگ که به تفنگ صدا کند بقدر نیم دانگ او را در آتش بزنند
چنان صدا بکند که بخواب مردم برسد تفنگ یا طپانچه انداختند
واما نهایت نباید که با خود نگاه دارد که اذیت میرساند وطریقه
او طریقه فرنگی است واو این است نقره عرق شراب
تیزاب زرگری اول باید که تیزاب را گرفت
ونقره را در آن بریزند اما نقره باید براده کوبیده باشد وبگذا
رند در روی آتش اما باید که ظرف چینی باشد تا آنکه نقره
تمام حل شود وبعد از آن دوازده مثقال عرق را در روی
آن بریزند وبگذارند تا چند جوش بزنند وبعد بردارند وبگذا
رند تا سرد شود وآنچه آب در سر آن باشد بریزند وبگذارند
تا خشک شود وبعد بردارند وبکار ببرند اما از قرار نوشته

گرفتن روغن خوشبو

زیاد تر عمل نباید که ضرر میرساند و دستور گرفتن روغنهای
خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها با به بادام را مقشر
کرده و با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست
مالیده و بعد از جذب رطوبت با به بادام را خشک کرده بکوبند
و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود
هرگاه با گلها چند بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر کند
و همچنین با صندل و امثال آن میتوان ترتیب داد و بجای

گرفتن روغن عنبر و حصی لبان

بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد
و دستور گرفتن روغن عنبر و حصی لبان که بفارسی حسن

حل زفت و مومیایی

لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و او بعد
مضاعف میشود و او عبارتست از دو پیاله که یکی آب
داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در او جوشد و دیگری
در میان آب بوده دوای مقصود داشته باشد تا از حرا
رت آب جوشناک آن دوا در روغن که در آن پیاله
است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیایی
و امثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه کرده
با روغن که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند

او گذاشته

او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بر هم زنند تا
همه حل گردد و هرگاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت و غیره
مطلوب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا
سایل گردد

عرق فتنه

عرق فتنه جهة تحلیل ریاح و تقویة اعضا
ی رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است بهار شبجد
بهار نارنج و نارنجک شیرازی ۱۰ دواله ۵ اریشه و الاه ۱
حسن لبه ۱ ابیخ سنبل الطیب ۵ اصندل سفیده اسعد که
طبلاق کوبیده ۷ عود قماری میعه سایله ۱۵ بهار انگور ۷۵
علف هندی ۷۵ ستو شنبره ۷ پوست نافه مشک
بقدریکه مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل
و امثال آن بقدریکه چهار انگشت بر سر آید خیسا
نیده عرق بکشند و در دهن تنبیچه عنبر به بندند و بر قابله
قدری مشک بپاشند

سریشم پنیر

عمل سریشم پنیر که جواهر الصنایع
نامند و از خواص او است که هر چیز را با او وصل نمایند یا با او بچسبانند
از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است پنیر تازه را
ورق کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده پخته فرش نموده
اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند و بر روی اوراق نیز آهک

بپاشند بقدریکه اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی
او گذاشته ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار
ثقیل باشد تا دهنیت او بجهت کمال افشرده شده مخلوط با آهک
گردد پس با آب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سا
ئیده گرد و کلفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی
که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند چربی از او
ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک که در شیشه بسیار بر هم زده بجو
شانند تا بهتر رسد که اصلا چربی و حمرت در او نماند و کمال او
در عدم چربی بلور سفیدیست پس مانند سرمه سائیده در شیشه
ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم
مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند
قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدیکه سنگ بالا
با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف نموده
بقدر روان شدن او اضافه نمایند و قدر آب آهک بقدری باشد
که چون چیزی را با آن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود
نوع دیگر بگیرد اشق و دوقچ و کندر و آهک مساوی بعد کوبیده
داخل کنند و بجوشانند تا که خوب غلیظ شود بعد در آورده بماله

وقبضه

و قبضه پرده خشک بکنند آنوقت ظرف اصل را گرم کنند و دوا
را گرم کهنه نرم که شده بکنند ظرف که روی ظرف را بگیرد آنوقت
بگذارد اندک زمانی خشک شود کو بنید از آب و آتش منفصل
نگردد نوع دیگر با مصطکی و آب هم گرفته بکنند می چسبد — نوع دیگر
نوع دیگر بگیرد شش مثقال آهک آب ندیده و یکمثقال
شنده روغن کوبیده داخل آهک نماید و ظرف شیشه یا
چینی را سفیده تخم مرغ بماله آنوقت گرت آهک و شنده
روغن را با طرزیکه روی سفیده بپاشند و آتش در روی ظرف
گذارد تا خشک شود ظرف بلور هر گاه آتش زیاد باشد
می ترکد مجربست آهک و سفیده تخم مرغ هم همین عمل را
میکنند شنده روغن و سفیده هم بشود از آب و آتش — نوع دیگر
منفصل نگردد نوع دیگر با آتش سفیده و آهک که بگذا
رد خشک شود آنهم ما شرست نوع دیگر بگیرد قدری آرد گندم — نوع دیگر
که از دستمال در کرده باشند بعد خمیر کنند و در آب بادست
اینقدر بمالد که خمیر سفید شود و رنگ آرد دیگر پس ندهد آ
نوقت قدری نازک روی ظرف بچسبانند و بگذارد خشک — از سقر چیز
شود بسیار حرص شود اما از آب منفصل گردد نوع دیگر — نوع دیگر

باروغن کمان بچسبانند ظرف را و بگذارد آفتاب اینقدر
چنانکه خشک شود چهل روز میکشند اما قرص بگیرد از آب
و آتش تجربه شده که منفصل میکرد با خمیر و ابا آهک
آب ندیده که از دستمال در کرده باشند روغن کمان را داخل کنند
و بچسبانند و بعد سریش مالیده روی غنه و روی او بچسبانند و بگذارند
تا خشک شود بگیرد بقم سرخ خوب و سه نوبت او را تعقیر
کند مقداری که خواهد از بلور بیابند و آنرا در بوته گرم کنند
و چهارده نوبت بدان سقی کند خوب تر از یاقوت
معدنی بیرون آید نوع دیگر هر گاه بلور را بتراشند
و شش روز در میان بول خر نهند هیچ یاقوت شود
نوع دیگر هر گاه یاقوت سفید را در بول شتر بجوشانند
سرخ شود و اگر چنانچه نمک قلی و نمک طعام
و نمک اندرانی و نمک هندی و شب یمانی و نو
شادر را بکوبند و بسیزند و آب بقم را بر او ریزند و
بعد از آن تنکار قدری بر او اندازند و سه روز باتش
خفیف طبخ کنند پس یاقوت سفید یا بلور بدان
مالند چیزی بغایت خوب بیرون آید و از ارسـ
طاطالیس

چسبانیدن [illegible] ظرف بلور

یاقوت عمل

نوع دیگر

نوع دیگر

نوع دیگر

طاطالیس نقلست که اگر تنکار را در روغن بجوشا
نند باتش نرم چند انکه روغن سرخ شود پس
آنرا بعد از تصفیه در آبگینه کنند و خصوص
کهربا را در او بجوشانند جوشیدن تمام باتش
خفیف از فحم و چون آن روغن در جوش آید
اندکی از کبریت احمر بر او اندازند آن مخصوص
هیچ یاقوت احمر گردد بلکه خوب تر شود
در ساختن پنیر پنیر بسیار بیز تازه بوزن تبریزی یکمن و با کارد او را
ورق ورق باید کرد بقرار پشت کاردی بعد از آن بیار آهک آب
نارسیده و هر یک از ورق پنیر را بر بالای کاغذی گذارد و آهک
بر آن بپاشند تا بر بالای هم بچسبد بعد از آنکه تمام بر بالای یکدیگر
گذاشته باشند و آهک پاشیده باشند پس سنگی گران بر بالای
آن پنیر گذارد و تا سه روز در آن شکنجه بود پس بیارد دیگی و
ده من آب در او ریزد و آن پنیر را از شکنجه بیرون آورده
در آن آب ریزد و میجوشاند و کف و عفونت او را میگیرد
تا وقتی که از ده من دو من بماند بعد از آن بیرون آورده باز آهک
بپاشند بدستور گذشته باز سه روز در شکنجه گذارد و بعد از آن

نوع دیگر

پنیر ساختن [illegible]

پرون آورده خشک کنند همچون علاک رومی شده پس اندک
از آن بر سنگ صلایه سنگ بساید و در ساییدن تقصیر نباید کرد
بعد از آنکه سنگ ساییده باشد بیارد سریشم ماهی سفید
او را چون شوربا بقوام آورد و در داخل آن نموده باز نیکو
بساید در صلایه و اگر از آن بر چینی یا شیشه و فولاد شکسته
باشد بدان محکم توان ساخت که با آب نقصان نپذیرد
و اگر خواهی که نشان شکسته نماند زر محلول داخل
آن کند تا خط زرین نماید و در عمل مروارید از جمله ضرو
ریاتست چنانکه مروارید محلول شود باز سبق مصا
عد جمع شود بیباید که در این بپزد در وقت صلایه
النقه رباید که در ساعت بکار برد که چون خشک
شود با الماس بر طرف نمیشود عمل پیوند آبگینه و عصاره (در پیوند ظروف)
و دیگر سنگین و غیره بستانند ریم آهن و خوردش بکوبد و بعد
از آن و برادر هاون و بیده خاید بر قدرش باوی بیامیزد
و در هاون چندان و برابر بساید که همچون مرهم لطیف گردد
پس آن عصاره شکسته یا دیگ یا آنچه خواهد بدو پیوند کند
که سنگ آید و اگر خواهد که آبگینه بگراند بدل سفیده خاید (پیوند آبگینه)
شیر

بیز در هاون کنند چنان که گفته شد آن خوب شود بهتر بگذارد (پیوند ظروف)
در پیوند ظروف بگیرد قدری سوره قلم و در میان پاتیل کرده بجوشانند تا سوره
آب شده بقوام بیاید آنوقت قطره در پشت نعلبکی یا قهوه خوری
بریزد در حال مثل سنگ شود تمام را یکقطره یکقطره بقاعده مذکور
خشک کنند و در وقت حاجت با آب خمیر کرده ظرف را پیوند
کنند اما بکوبه سوره را در وقت جوشاندن که جوش میخورد
در حال صابون از مخترعات بر سش و طریق ساختن او (در صابون پختن است)
نست از قلی یکجزو و آهک نصف او نرم ساییده در
ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب تا دو ساعت بهم زنند
و باید سوراخی در آن ظرف تعبیه باشد مسدود و نماید بعد از
ته نشین شدن سوراخ را باز کنند آب صاف بظرف دیگر رود
و باز آب تازه ریخته برهم زده تکرار عمل نماید تا تندی در
جرم او نماند و آب ها را جدا جدا گانه ضبط نموده بعد رقلی پیه
بر روی آتش گذارده این مخترعات صابون پز ها میکنند
بر روی آتش یکدانه بنده یخ اول از آب آخر بخورد او دهند
تا مجموع آبها تنقیه شود و مثل خمیر گردد پس خشک کرده ریزه کنند (نوع دیگر صابون پختن)
طریق دیگر قلیای منقی را در دیگ سنگ کنند

۱۰

صحیح

و در مقابل آن آب بالای او بکنند و بجوشانند تا نصف باز
آید و در قدح سفالین کنند و بگذارند یکشبانه روز چیزی
مثال نمک بالای او بسته آنرا جمع کنند و بدین طریق
آب آهک بگیرد و ثلثی از نمک آهک با ثلث آن از
نمک قلی و ثلث آن از زرنیخ در مصفی به بطرف
قرع و انبیق تقطیر نماید و از آن آب مقطر با رو
غن و نبه بطریق معهود صابون سازد و از عطریات
مثل صندل و بهار و عرق فتنه آنرا معطر کنند و بطر
یق صابون تبرتی قرص ها سازند شمع را ابتدا ار (شمع سفید کردن)
گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در مهتاب (۲ اگر موم باشد از د و سرخ ادرا ... در آب سرد ریختن)
سفید میگردد و اگر سرخ و زرد باشد و شمع عود سبز
جهت محبت و شمع عنبر جهت بغض و عداوت سیاه آنرا
بهر حال عطر دارچینی و مینک ساختن بگیر بیخ دارچینی و در میان
یکمن نفط تفته بگذارد بیخ تن روز بخیسد آنوقت با قدر و (عطر ساختن)
انبیق تقطیر کند عطر خوب شود عطر هر چیز بخواهی باین قاعده توان
گرفت

۱۱

طریق اول

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المومنین در بیان اعمالی
که متعلق است بادویه مفرده و آن مشتملست بر پنج طریق طریق
اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دویم در بیان
دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عنبر و مانند آ
ن طریق سیم در گرفتن عرق او آبها و ما یتعلق بها طریق
چهارم در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده
مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه
و اصول کلیه صناعت طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن
مشتملست بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق
فصل دویم در تشویه و تحمیص و تقلیه فصل سیم
در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی
از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق
مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق (دستور احراق)
ادویه معینه باید دانست که احراق بجهت انتقال طبیعت است پس
اگر جسم سنجی باشد که اعوان که جسم را اصلاح ترک نکند هر آینه
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و

منخلخل

طریق اول

متحلل باشند بسبب احراق میل برودت میکند و از غایت احراق
به جهة رمادیت رسند بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف
الجسم و غیر متحلل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج
باحراق یا بجهة کسر حدت آن چیز است مثل زاج و یا بجهة تلطیف او
است مثل نمک و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع
اجزاء غریبه است مانند بوره یا بجهة تقویة و تشدید منافذ است و یا بجهة
شدة نفوذ و احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند
مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات
و حیوانات و حریر و صموغ را ادنی احراق کافیست و هرگاه مطلب
جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را شست و الا بدون تصو
یل استعمال نمود و تکلیس مشتق از تبرید کلس است و آن اسم آهک
است و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن
نباشد بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد و او را مکلس
گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا به تدبیر دیگر

تکلیس

احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده و کوزهٔ که بگل حکمت
گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار
بیرون

١٢

احراق زاجات

بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید
نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجات
را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی سطبی بطین الحکمة
کرده یا در بوطه زرگری گذاشته سر او را محکم نموده در آتش تند گذا
رند که سوخته و رنگش سرخ گردد احراق بسد و مرجان و گوهرها

احراق بسد و مرجان و گوهرها

و امثال آن هر یک را بقدر باقلائی ریزه کرده در کوزه سطبی بگل
حکمت گذاشته و یکشب در تون و یا در تنور جای داده روز دیگر بردارند
احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی
ریزه کرده در سفال یا در بوطه گذارند و روی آنرا سفالی یا بوته

احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه

دیگر پوشانیده سوراخی بجهة اخراج بخار باید گذاشت و در آ
تش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند
و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسند که زود از هم ریزد احراق
قلعی و سرب بعد از آنکه رصاص را بسیار پهن و صفحای

احراق قلعی و سرب

باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد
بپاشند و قدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده
نباشد پس با آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر

احراق صدف و شبح و امثال آن

شده چیزی از قلعی و سرب نماند و از بخار او محترز باشند که باعث
غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند
احراق صدف و شبح و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا
در تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق نمک
باید یکبار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش
دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته
در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست احراق
آهن و فولاد و مس و هلیله و بلیله و آمله را باید بالسویه بجوشانند
و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد
و آهن و امثال آنرا صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ
نموده در آب هلیلجات فرو برند تا هشت یکبار و هر چه تفل آن
در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند و در احراق آهن بجای
هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی را
بدستور مذکور چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول
گاو تطفیه دهند بهتر است احراق نقره باید نقره را سوهان ریزه
کرده و با آب نمک در ظرف آهنی باتش تند بسوزانند هر گاه

احراق نمک

احراق آهن و فولاد و مس و هلیلجات

احراق نقره

خوب سوخته شود قدری گوگرد برابر او بپاشند و بسوزانند و گویند
چون نقره را در بوطهٔ که رایحهٔ قلعی داشته باشند مکرر بگذارند
بجدی میرسد که شکسته شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند
آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و شوره آلوده با آ
تش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی
آلوده بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب
بسیار بجوشانند تا نمک و آب بتحلیل رود و پس قدری گو
گرد پاشیده برهم زنند مکلس گردد تکلیس طلا طریق
حکمای هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار سرب را
گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بیغش را
چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده
بزاج سیاه و شوره آغشته در آتش گذاشته با نمک آب
بشویند و با ربع او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده
بگدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا مزجج بسیار
بسایند و بر روی آتش گذاشته برهم زنند زیبق از او مفارقت
کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجدی بسایند که چون اندکی

تکلیس نقره

تکلیس طلا

ازان بر روی آب بپاشند مدتی در ته آب بروند و حق تساعد تکلیس نمودن
جمیع احجار و فلزات جهة تشاول نمودن همین مرتبه است
و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی منظور نخواهد بود
و در منظور نیست طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از
غسل چیزی با او نمی ماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از
صناعت است آب آهک و آب قلی و آب ملح طعام را بحجر
علقه صاف کنند و هر یک را علاحده بجوشانند تا منعقد گردد
پس دو جزو منعقد آهک و نیم جزو از ملح منعقد و نیم جزو
قلی منعقد و یکجزو شمس برادة کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باز
در ظرف مزجج بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم
شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند
تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز
بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوطه کرده
بحدت آتش بنهند که بوته سرخ شود و پس از سرد شدن بسایند
و با آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سایر اجزاء از شمس
زایل گردد در آن وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند

وحقیرا

وحقیر را مظنون آنست که اگر در حین تشویه و سحق
تسقیه بعرق لوکر دو آبهای تند کنند سریع الاثر گردد
احراق بوره در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذا
رند تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین کرده
در تنور یا در تون گذارند احراق خبث الحدید ریم آ
هن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده
پس خشک کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ
سرمه را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی
اخگر چندان بگذارند که دود آن برطرف شود
تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و جبسین پو
ست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پردهای درون
او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوره
کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک
سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن از احراق
باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن آب نمک
نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد جهة

احراق بوره
احراق اقلیمیا
احراق خبث الحدید
احراق سرمه
تکلیس پوست تخم مرغ
تکلیس کف دریا و سنگ گچ

ادویه عینی بهتر است احراق ابریشم و پشم و موی سر بعد
از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده
بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق
گردد پشم و موی سر را شرط است که نشسته و شانه کرده
آنگاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف
سفال چندان در آتش گذاشته که ذغال گردد احراق پوست
کدو و حشایش و بزور بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خا
هند که خاکستر آنرا استعمال نمایند بیش تر باید آتش دادن تا
خاکستر گردد احراق سلحفات سنگ پشت را شکافته
احشای او را بیرون کرده در کوزه مطین جا داده چندان در آتش
تون یا تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاف بچهای پرستوک
را بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین بآتش تنور
یا تون بگذارند که بسوزند احراق عقرب عقرب نر را که علامت
آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در
آتش معتدل تون یا در تنور یکشب بگذارند احراق ارنب جهة
سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است احراق حیه

احراق ابریشم و پشم و موی سر

احراق عود

احراق پوست کدو و حشایش و بزور

احراق سلحفات که سنگ پشت باشد

احراق خطاف که پرستوک باشد

احراق عقرب نر و ماده او

احراق ارنب

احراق حیه

سه جهة

که جهة خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین
کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی باقی
نماند و قابل سائیدن گردد احراق سرطان ماده نهری را سر و اطراف
جدا کرده احشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک
و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب
در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد علامت ماده که خرچنگ
آنست که چون سوزن به پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر
گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بی قلع در وقتیکه آفتاب
در برج اسد باشد بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه بسیار
مجربست و احراق سرطان بحری بدستور نهریست احراق
قطران جهة تشنجات در قدح مطین بطین الحکمة کرده چند
در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب باریک آغشته
در هوا نگاه دارند تا خشک شود والا باز اعاده آتش کنند
احراق زجاج یکجزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه
سفید صاف را بر روی کفگیر آهن گذاشته بر روی آتش
گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل
کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب شود

احراق سرطان نهری و بحری

احراق قطران

احراق زجاج

واگر بدون لفافه مکرر بآب قلی فرو برند تا ریخته شده داخل گردد
خوبست فصل دویم از دستور در تشویه و تحمیص و
تقلیه اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم میگردد
که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در
آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن
یا به تنهائی از زیاده برشته کنند تقلیه باشند و آنچه اندک آتش
تشویه لیمون و نمک دهند یا در ظرف گرم کرده بود دهند تحمیص گویند تشویه لیمون
و ثمرة الطرفا و امثال آن و نمک و ثمرة الطرفا و امثال آن جهة سنونات و غیرها باید
آنچیز را بعسل سرشته در لته بسته لته را بگل حکمت بگیرند
تشویه اسقیل و در تنور معتدل یکشب بگذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل
را بخمیر گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود
تشویه سقمونیا تشویه سقمونیا محموده را در جوف به و سیب یا در پوست
تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشند
به تنهائی در پوست تخم گذاشته بخمیر گرفته بر روی آجری
در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویه
تشویه چیپال چیپال که بلغة هند حب الملوکست و طریق حکمای
هند آنست که بعد از مقشر کردن و بیرون آوردن پرده

درون

درون قدری گل سرخ و کثیرا بالسویه به ربع او اضافه نموده در لته تری
بسته لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیرا
تشویه انزروت نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده
بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل بنهاد بپزند تا خشک
شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز
تدبیر تشمیز جهة ادویه تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد و تدبیر تشمیز جهة ادویه
عینی عینی و جراحات چشم گرد در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی
کشنیز خشک و رازیانه در آب جوشانیده تا پخته شود پس
بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا
مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد
تقلیه هلیلج تقلیه هلیله جهة سنونات و غیره دانه او را بیرون کرده بکوبند
و با آب به بجوشانند تا آنرا جذب کند پس با روغن زیتون
چرب نموده برشته کنند و احتیاط کنند که نسوزد تقلیه
تقلیه عفص عفص و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند
که نازوش شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ او تغیر نماید
تحمیص بزور تحمیص بزور و ادویه جهة قبض عبارت از بو دادن آن
چیز است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب

اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه بشود غسل
اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدر یکه اورا بپوشاند
خیسانیده پس برهم زده و از کرباس بگذرانند و ته
نشینی او را خشک نمایند غسل نوره آهک را در ظرف
کرده آب بر او ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین
شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب
کنند انگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهة امراض
حارة مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آن
مقدار آب بر او ریزند که چهار انگشت آب بر روی او
بایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا یکهفته پس تجدید
آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد
بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل بزرج
روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده بجوشانند و آب را
از او جدا کنند غسل سویق آرد جو و امثال آن اگر خواهند
در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او ریزند
و بگذارند تا سرد آید پس آب سرد بر او ریخته بردارند غسل
لاجورد جهة ادویه عین و کتابت ~~و امثال آن~~ و نقاشی

غسل اطیان است بگل
غسل آهک که نوره گویند
غسل مرداسنج
غسل بزرجه که روغن کنجد باشد
غسل سویق آرد جو و امثال آن
غسل لاجورد جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی

اما جهة

اما جهة ادویه عین بدستور احجار کافیست و جهة آشامیدن تنقیه
شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جهة
کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تنقیه
با آب مازو نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه
کرده و بدستور احجار غسل داده و مکرر آب داده طبخ و غسل کنند
تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز می‌شویند فصل
چهارم در طریق اتخاذ و بعمل آوردن بعضی از ادویه
گرفتنی ید الله که سبب شده تا تاثیر در علاج سنگ مثانه
و گرده باین اسم نامیده اند بز نری که چهار ساله باشد باید در
فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون
اول و آخر را گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف
سنگ گرفته و گذاشته تا منجمد گردد پس ریزه کرده
بر پارچه پاکی گذارند و روی آنرا از غبار بپوشانند بمثل
حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را
با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال آن آنرا استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است
فصل پس ذراریح که بترکی الاکلنک و قسمی از

فصل چهارم
گرفتنی ید الله
جهت سنگ مثانه و گرده
ذراریح که بترکی الاکلنک
و قسمی از ان سبزی است

سپنک است بلغت اصفهان باید چند عدد او را نیزه در کوزه
کرده و سر کوزه را بلته کتان بسته معکوس بر بالای
بخار سرکه که با آتش بجوشند بدارند تا ذرایح کشته شود
و پرورده گردد و آنگاه ساییده استعمال نمایند
عمل پیه سلاحف که آن بول بز کوهیست که در سنگی
او جمع میشود باید او را در ظرف نوی کرده از آب خارخسک
و بول گاو آنمقدار بریزند که او را بپوشاند در آفتاب
یا در آتش گرم کرده دست مالیده صاف او را در ظرفی کنند
و بلبت یکروزه در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ
شود اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلعی را بالسویه
در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد
بردارند عمل عود مطرا که تطریه گویند
عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند
تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت او کم شود و بعد از آن
مشک و عنبر و اشنه را نرم ساییده و عود را با آن
چند بار آغشته کنند تا خشک گردد اتخاذ لبن
شیرم هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر انسان گرفته

شود

سلاحف بول بز کوهی

اتخاذ ماء الزجاج

عود مطرا که تطریه گویند

شیرم
اتخاذ لبن

شود بدستور سایر منقوعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک
او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ
و لزج گردد پس آب او را جدا کرده خشک نمایند اتخاذ
دخان الکندر بجهت رویانیدن موی مجربست
و سایر ادخنه و دوده باید پارهای کندر و امثال آنرا در زیر
فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را برافروزند
و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب
کنند و هر دود که در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان
و امثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را
با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط نمایند اتخاذ
سرکه هنل وی که بلغت هندی کانجی نامند بر جرار
شسته بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده
در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش
شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان تر
تیب نمود اتخاذ رب حلیله و تربد و
امثال آن که قدری اندکی از آن فعل قوی کند باید هلیله را

الکندر
اتخاذ دخان
جهت رویانیدن
موی

اتخاذ دخان تخم کتان

اتخاذ سرکه هندوی

اتخاذ رب هلیله

وامثال او را کوبیده در آب گرم تازه خیسانیده بعد از دو سه روز نا
فشرده صاف آنرا در سایه خشک نموده و مادامیکه در جرم او طعمی باشد
باز باب گرم تازه خیسانیده بدستور صاف کرده تا طعمی در
جرم آن نماند **دستور محلوب کردن طلق** باید — محلوب کردن طلق
در آتش سرخ کرده در آب مطفی نمود بکوبند تا ریزه شود پس
در کیسهٔ کرباس محکم کرده سنگریزه ها را بقدر فندق اضافه
نمایند و کیسه را بقوة تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلی
بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را
خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را — حل طلق
سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی نموده و از طلق
محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را بپاره های ترب مسدود
کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب
سفیدی مشاهده نمایند **اتخاذ شربت بنفشه** جهت اصلاح — اتخاذ شربت بنفشه
یبوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازهٔ آنرا
در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازهٔ آن نباشد بنفشه
خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک
کنند

کنند و همچنین است **اتخاذ شربت کاکنج** و امثال او و این — اتخاذ شربت کاکنج (?)
از تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت
مقدار شربت است **فصل پنجم** در اصلاح بعضی اد
ویه و حفظ بعضی از آن و **اصلاح دبق** بعد از آنکه دانه او را — اصلاح دبق
بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال
آن بجوشانند مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند
و باین دستور است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسبنده
و هرگاه بادامی که او را استرتیب کنند مغز ها داشته باشد با
مغز ها بکوبند و بهترین مغز ها جهت دبق مغز دانه سپید انجیر
است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و با — اصلاح بلادر
سبزی آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا
شود و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعما
ل کنند و در دواء السنة و غیره که پوست بلادر داخل می
شود باید جهت اخراج عسل مبالغه نموده دست را برو
غن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند
اصلاح ماذریون تازهٔ بزرگ ورق او را دو شبانه — اصلاح ماذریون

روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد
از آن بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال
مبالغه در سحق خایید نباید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین
استعمال نمایند اصلاح شبرم باید که پیده یکشبانه روز
در شیر خیسانیده و در عرض آن سه بار شیر را تغییر دهند و
خشک نموده هرگاه جهة اورام و سدد احشاء و تا اصفر و
اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش به شیر
سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه
خیسانند و خشک کنند و با قدری سرفه استعمال او
جایز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط
مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت
تند و با سمیت میباشند باید بعد نمک آب
کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید
شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم
کتان کدو و روغن پسته یکهفته پرورده و اگر
الخیر حار باشد با روغنهای بارده و بارد را در روغنهای

اصلاح شبرم

اصلاح ادویه جهت نشاط

حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق
دیگر که معمول حقیر است و بنفعالیه مشاهده شده آن
است که ادویه لطیفیه را بعد از آنکه دو سه روز در آب
یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب
او را جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده اد
ویه آن معجون را با او سرشته و هرگاه در حبوب استعما
ل کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن فارغ
قوة آن کم نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب کند آنگاه
با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ
زهره و سایر حیوانات که متعفن نگر
دد باید محل قطع و مجرای آن را به خیاطه محکم ببست
و در شیشه که عسل آن را بپوشاند انداخته نگاه داشت
دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفن
نگردد باید به عسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته
خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخت
و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمی گردد

ایضاً

حفظ نمودن زهره

حفظ پیه و مغز حیوانات

حفظ سایر ادویه

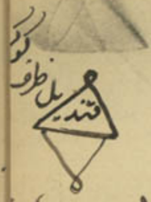
دستور حفظ سایر ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای او باشد مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنیرا با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقهای میاه حارهٔ را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلهارا از جای نمناک و آفتاب سند دور باید داشت و ظرف قلعی جهة روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ بهترست طریق دویم در باب آشامیدن چوب چینی و سایر لبنی بود مانداننا الله نوشته بشود




و طریق سیم در ذکر گرفتن عرقها و آبها و روغنها و دستور گرفتن عرق کوکرد که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست و منقرح اعضا و نشدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح جهة مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی التاثیرست قندیل شیشه دامن فراخ

در گرفتن عرقها و آبها از جمله عرق کوکرد که باشد ماء العروس

باینصورت



باینصورت که چراغدان در محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا عرقی که از لب قندیل چکد در آنظرف رود آنظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیلرا اندک منحرف بیاویزند تا از یکطرف او عرق بچکد و در چراغدان بی ریسه کوکرد فارسی یا کوکرد شقاف کرده براو فروزند تا دود کوکرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و میباید شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته کوکرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیلرا الصلاح حرکت نباید داد و مابین پایهٔ چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید باید گذاشت که پایهٔ او بعرق جمع گشته ملاقات ننماید مثل سنگ صلب و شیشه و نعل یک چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسهٔ چینی را نیز بهیئت ان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد و تاب شعله نیاورد بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد هرگاه خواهند که رفع سیاهی مذکور شود عرق

مذکور را در قرع کوچک موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع
اثر املو سازد و انبیق را مستحکم نموده باتش خاکستر دار
بسیار نرم مقطر کنند و این از تصرفات حقیر است
دستور گرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف
و مجفف رطوبات و در سرشت و تندی کمتر از عرق کوگرد و جالی و مفتح
و مداومت او باعث لاغری بدنست نمک طعام را کوبیده در قرع
مطین بقدر نصف او کرده با انبیق مقطر نمایند و قواعد قرع و ا
نبیق و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح
مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمولست دستور گرفتن
روغن آجر و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت
لطافت و محلل جهة نزول آب و علل بارده بیعدیل است
آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند
و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کنند پس از
روغن بیرون آورده نرم کوبیده قرع مطین را پر کنند و کلو
ی قرع را بلیف خرما و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس
کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند

بایننصورت

عرق نمک

روغن آجر

قرع منکوس طبقه بالا ... طبقه زیر ... کرده



بایننصورت که وسط طبقه بالا سوراخ داشته باشد بقدریکه کلوی
قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله که در تحت طبقه تحتانیست
بدهن او در رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین
گاو و امثال او قرع را پوشانیده آتش به اطراف بر افروزند
تا روغن از قرع بقابله چکد دستور گرفتن روغن بی که جهة
درد مفاصل و التیام زخمها بیعدیل و در امور غریبه بغا
یت دخیل است بی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد
شبنه جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذا
رند تا قدری جرب اخذ کرده پس بطریق روغن آجر با قرع
منکوس تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات
مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال او باید بعد از
کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین
باید کرد و منکوس نصب کنند دستور گرفتن روغن
عود و صندل و اخشاب بعد از اینکه اخشاب را ریزه
کرده در گلاب و امثال او مانند روغنهای که مقصود باشد
مثل روغن پسته و بادام بآن خیسانیده باشند در قرع بدستور

روغن بی

روغن حبوبات

روغن عود

مملو و منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب خیسانیده یکشبانه
روز کافیست و در روغنهای زیاده بر سه روز باشند بهتر است
و چون روغنهای مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زا
یل کنند بازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یکوقیه مغز گردکان
و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوش نشند
تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا
کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن
دستور دیگر فتنی روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده
تخم مرغ پخته را در تابه بهتان بر بهم زنند که قریب بسوختن
شود پس افشرده روغن بگیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته
میشود در طریق پنجم مذکور است دستور دیگر فتنی روغنی
گوگرد جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف
قویست و صابغ سطح ظاهر او است بلون رابع و گویند
در اعمال طریق پنجم دخل عظیم دارد گوگرد صاف شفاف را
نرم سائیده و در قدح مطینی کرده و بر روی آتش نرم میگذا
شته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان ناد را

رفع سیاهی و بوی دود از روغنها

روغن گوگرد

جذب

جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندک
کج نگاه دارند تا روغن از لوله [illegible] کفچه داخل ظرف دیگر
گردد باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در روی شعله بدارند
تا آسان بچکد دستور دیگر فتنی تیزاب فاروقی
که مستعمل ضرابیان است وجدا کننده طلا و نقره است
که باهم مخلوط شده باشند چون گداخته در او ریزند و باید که
چندان مغشوش باشد و در زجاج مطینی با آتش نرم بجو
شانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده
بر بالا آمده و بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین
میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیادی و بهق
و حکة و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است
و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت مشهور دانسته اند
زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیاء را سیاه میکند
از آن جهة باین اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی
و سبزی و بعضی سرخی است دو جزو او را با یکجزو شوره
صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند

تیزاب فاروقی

و زاج لاری که زاج سیاه باشند

یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و چون
در قرع زیبق ریخته از آنی آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند
و تقطیر کنند زیبق را مکلس ملیسازد مجربست
دهن الشعر و دستور گرفتن آن در غایت جلا و النصاغ
و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن
موی نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بیعدیل
دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و
حقیر دو قسم او را که مسحوق و دیگر محلول است ایراد نموده
اما مسحوق سازد ستور آنست که موی سر جوانان را با صابون
و اشنان شسته از چرک پاک کنند و باب سرد تطهیر دهند
و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه باریشم
مقرض کرده و یکجزو او را با یکجزو کبریت صاف زرد
و یکجزو شنجرف مسحوق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده
با عرق لوکرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده
و مقطر را سه بار با ثقل اثر اسائیده تقطیر نمایند
تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثقل هر یکرا

بانجای

دهن الشعر

بانجای شتی استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند
دستور دهن المنبت که از محلول او گرفته میشود
آهک آب ندیده را صد و بیست مثقال با ملح القلی دو
چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال آب بهفت
دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و بعد از
هر ساعت بحجر علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند
و هر حصه پنجاه و سه مثقال گشت آنگاه در نهایت احتیاط
بحجر علقه صاف کنند که اصلا جرم در او نماند و این آب
مسمّی بماء الراس است پس از شعر مقرض مغسول و کلس
البیض و نوشادر مصعّد آفتابی بالسویه باهمه یکرا سائیده
و بوزن اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جا داده
سر شیشه را با گل استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازه
اسب دفن کنند تا اجزاء مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند
بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را
با ثقل او مشروط دانسته اند اقل تکرار سه مرتبه است و اکثرش
هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور

دهن المنبت

حصه پنجاه و سه مثقال گشت

ماء الراس

گل حکمت

طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویهٔ مصنوعه صفت گل حکمة
جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر را که خاک
رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق
القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه
چهار روز مکرر برهم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته آب
خبث الحدید پخته گل خطمی موی بز مقراض کرده با آب
نمک مسرشند نسخهٔ دیگر که مؤلف تذکره بهترین ا سفا
قسام دانسته است موی مقرض نمک طعام زگال خطمی
خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک یک جزو گل پاکیزه
دو جزو نسخهٔ دیگر که جزو کثیر التاثیر است و مکرر بتجربه رسیده سفا
است خاک کوزه گر را بقدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خا
کستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج صاروج الحکمه
الحکمة جهة بند وصل و غیره بنهایت مستحکم است و جهة بند وصل و غیره بغایت مستحکم است
مؤلف کتاب هیکل که حاکم بالله باشد مستحکم
ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را بالمنا
صفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای

خون

قد چینی جهة بند و وصل
خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر بغایت
مستحکم مشاهده شده است و در بند وصل قد چینی و فغ و ابنق
نمک مسحوق با سفیده تخم مرغ و گچ پخته با آب سریش و بد سفا
ستور با سفیده تخم مرغ بسیار آزموده است و بد ستور
آهک آب ندیده با زردهٔ تخم مرغ مستحکم ترین اشیاست
خصوصاً چون آهک را با قدری پنبهٔ کهنه نرم کوبیده باشند
و بجای سفیدهٔ تخم مرغ و زردهٔ او شیر در جمیع مذکورات سفا در سریشم
بدل میشود و سریشم پنیر در اتصال چینی شکسته پنیر است
و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بمرتبه ایست
که هرگاه صدمه با چیزی برسد موضع دیگر شکسته مکان
موصول با و منکسر نمیگردد عمل شنجرف زیبق
پاک هشت جزو گوگرد دو جزو باهم سائیده در شیشه شنجرف مصری
مطین بطین الحکمة که سه مرتبه مطین کرده باشند
بقدری که نصف شیشه را مملو کنند باید که دو دهن شیشه را
بصاروج الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن
بگل حکمة نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان

طریق چهارم

[illegible]

شنجرف مصری — شنجرف هندی

نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز و زیاده از آن تا پنج روز در تحت
دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوزهٔ شیشه را بیرون آ
ورند و این را شنجرف مصری خوانند شنجرف هندی سیماب
و گوگرد مساوی است چون سی بار و زیاده از آن سحق و اعاده
آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار

شنجرف رمانی

پنج روز برسد ثابت گردد و از اسرار مکتوم است شنجرف
روحی سیماب را با مثل او راسخت سائیده بدستور بعمل

زنجار

آورند عمل زنجار اصل او از مس است و سرکه صفا
یح مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج
مس از تندی سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه پاشیده در

زنجار الصاغه

مکان نمناک دفن کنند زنجار الصاغه یکجزو براده
مس را با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر
عشر او سوده در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند

قسم دیگر

خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر که الطف
اقسام است راسخت مغسول را با مثل او نوشادر
مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات

سرکه

سرکه بسیار تند بر او چکانند و سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او را
بپارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق

راسخت

با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد عمل
راسخت که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند
و این طریق او در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را
صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی بر روی هم چیده و بقدر عشر
او گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین او پاشیده و دهان
دیگ را استحکام کرده یکهفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و
هرگاه زودتر خواهند باید مس را گداخت و کبریت و امثال
آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند

اسفیداب — احراق قلعی و سرب

تا سوخته گردد عمل اسفیداب باحراق و به تعفین
میباشد اما احراق باید قلعی را یا سرب را صفایح کرده
در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور
سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچهٔ آهن بر هم زنند
تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالین مطین
کرده یکروز آتش در تحت او کنند تا سفید گردد و هرگاه خوب

طریق چهارم

تعفین قلعی که سفیداب شود

سفید نشود باید قدری سرکهٔ کهنه بران بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح قلعی و سرب انگور را بادانهٔ او کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه ان حل گردد یا صفحه آن را سوراخی کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم نموده که بخار سرکه رفع نگردد و هرچند یوم انچه از سطح انها او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه ان سفید گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از او ریخته شود در ان ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعیرا در ظرف مشبک سفالینی گذاشته و در ظرفیکه سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هرچه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل اباره و آن سرب باکبریت سوخته است در فصل احراق مذکور شد عمل سرنج و او از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد

وطریق

(margin: قلعی سفیداب) (margin: ششم)

وطریق عمل آنکه سفیداب قلعیرا یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بروی کورهٔ آتش بی دخان گذاشته و قدری نمک بران پاشیده با آهن و کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ شود و هرچند آتش بیش تر دهند سرختر میشود و چون بعد از اندک سرخی او در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت ریزه گی باشند باید چند بار باب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس باب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر در سحق بلیغ کرده بر روی لگنه یا ظرف سفالینی پهن کرده در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مسطحی کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هرگاه دود از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده باتش بیا

(margin: زعفران الحدید) (margin: نوع دیگر که معمول اهل صناعت است)

طریق چهارم

سرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند
تا براده مکلس و زعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که
معروف بدواء الشعث است و بفارسی دارا شکنه نامند
زیبق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم بمبالغه
در سائیدن او نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین
نمایند عمل رامک آمله سقشر یکجزو مازوی سبز نیم جزو
و غوره خرما ربع جزو و پوست انار مثل غوره خرما و اگر غوره
خرما نباشند خرما خارک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز
در آب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد پس زاج
سفید و صمغ هریک ثمن جزو عاقل گف گرفته یکجزو نیم
اضافه نموده قرص بسازند و عمل سک مثل رامک است
بدون آمله و چون او دانگ مشک اضافه نمایند سک
المسک نامند عمل تنکار قسمی از آنرا با بول اطفال
قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که
بول را در ظرف مس در آفتاب چند آن بر هم زنند
که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره سرخ سه

سلیمانی
رامک
تنکار
سک

جزو

جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو نرم سائیده با شیر
گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب
را شرط ندانسته اند و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر
مشهور و معمول است بسم الله الرحمن الرحیم طریق
پنجم در اصول صناعة و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمی است
بتبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی تا ظاهر شود
ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات
علمی است که باو دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه
با مفعوله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آنرا لیمیا
نامند و هیمیا علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه
سیاره است از حیثیت تصرفات ایشان که فواعل علوی
اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات
روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن
و سیمیا علم خیالی است که بآن تصرف در خیال مقید کنند
تا احداث مثلات خیالیه کنند و در خارج موجود نباشد

علم صناعت کیمیا نامند
و طریق پنجم
و لیمیا علم طلسمات است
و هیمیا علم تسخیرات
و سیمیا علم خیالات است

طریقهٔ پنجم

در دانستن علم کیمیا

وکیمیا علم شعبده است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است
و مزاجات با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب
صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است
و از علم القلب مهیته میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم
ممکن الحصول و از علم تبدیل صورت نوعیه است
نه قلب مهیته چه ذهب را نسبت بانواع فلزات صحیح
المزاج دانسته اند و سایر را مریض بجهت اصلاح علل
هریک تدابیر چند مقرر ساخته و تکوّن موش را از کلوخ
مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که بکرّات دیده ایم که نصف
کلوخ را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر
بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس در اوایل حال نافی این
علم بود و در آخر رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را
اعتقاد آنکه جز تلبیس و ترکیب صورتی ندارد و خالص بمیتو
اند بود و این عمل بد یانات است و صاحبان معرفت از آن
بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون
زهد و قناعت باقل و ایصال اکثر بمستحقین و مساکین

واتصاف

واتصاف بصفات قدسیه و تعلق باخلاق اولیاء الله و الکرام
مفضل منعام جل شانه صورت نه بندد و اگر بندد بالآخر
باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزینهٔ
از خزاین ملک الملوک است و بندهٔ اگر بیگانه بارگاه عزت
بر آن مطلع شود حکم دزدی که کلید را ربوده دارد و عاقبة
حال سارق چنین در گاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود
بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ماهر پیرامون
این عمل گردیدن محض سودای خام لجیتی است چه مدار
در این باب و فن باعمال مشوّعه و افعال مشکلات
و جزئیات او ممکن التصویر به سطر نیست و فی الواقع
اکثر نسخ آن از تالیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد
که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف
است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اکثر رموز اهل جمیع این
علم بسبب تسق بود و هر آئینه رمز نخواهد بود بلکه اصطلاحی خاص
بر آن صادق میآید و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم باشد
بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهدهٔ اعمال

مخصوصه است از صاحب آن فن وتکرار عمل در خدمت عارف
واین که این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم
اصول کلیه نموده است آنست که اکثر اعمال صناعت طبیه را
در بعضی از آن ضرور میشود وتدابیر بعضی از ادویه با عمال مخصوصه
باحسن وجوه ممکن است وچون در طی تالیف تحفة المومنین
مطالعهٔ اکثر رسایل معتبرهٔ این فن شده وبعضی ادویه را
تدابیر بطریق اهل این فن نموده بود بناء علیه بقدر امکان
دربیان اصول کلیه واعمال مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان
عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلا
حات این حاصل گردد واگر طالب اعمال جزئی باشند بتحصیل عما
ل او کنند واز مطالعهٔ این مجموعه توانند مدعی لاف وگزاف
را ازمود وبفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایهٔ
معیشت خود را نسوخت واین طریق مشتمل است بر پنج حل
وسه عقد وخاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی این
فرقه وبعضی از اصطلاحات ایشان حل دویم
در قواعد تقطیر وتصعید وتکلیس وماننداین

حل سیم

حل سیم در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم
دربیان گرفتن بعضی از آبها وتخمیر وتبییض وسایر تدبیرات
اجزا حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات واصلاح آن وآ
نچه بآن متعلق است عقد اول در قواعد قمریه عقد
دویم در قواعد شمسیه عقد سیم در قواعد عمل مروارید واعما
ل متفرقه حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت
حجر عبارت از جزو اعظم اکسیر است واختلاف بسیار در آن واقع
شده وهر یک از مهرهٔ این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته
اند تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان ونفوذ وانصباغ رسیده وقایم النار
گشته ونزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است واکثر اهل صناعت
در آن متفق اند ونزد بعضی عبارت از زیبق ونزد جمعی کنایه از
کبریت است وبتحقیق پیوسته که مدبر مبیض این دو اصل را
فعل تبییض ومحمر مجرد در اعمال تحمیرات وشکی نیست که
هرگاه اصل بارد قایم النار ولداز نده گردد قبول صبغ کنند واصل
حار را دفع اشتعال وتشدید شود رافع علل متطرقات میگردد
لهذا احتیاج اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن

در اصطلاحات
اهل صناعت

طریق دلجم

دانستن روح

آبی و اجزائ وضع نموده اند و طریق بذیری بیان کرده روح عبارت است
از اجزای لطیفهٔ اجسام که حامل قوة بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آنها
از او آید مثل احراق و تحمیص و تلیین و تصلیب و مانند آن و هر جسم
در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشند نزد ایشان مسمی بروح است
مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و نشوب و امثال

دانستن جسد

آن جسد عبارتست از اجزای کثیفهٔ اجسام که قابل
وقوع آثار روح باشند و هر جسمیکه از اجزای ارضیة بحد افراط در آن

دانستن نفس

قالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس عبا
دت است از جسمی که بجسب لطافت و کثافت حد وسط بوده
مایه لارتباط روح و جسد تواند شد و واسطهٔ جریان اجزای لطیفهٔ صابغه

کبریت احمر

در اجزای کثیفهٔ قابلهٔ جسد تواند گشت کبریت احمر عبارت
از اکسیر شمسیست چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت خاصهٔ

ورق شجر الطور

اوست ورق شجر الطور موسی را نامست

اصل بارد

اصل بارد زیبق است اصل حار کبریت است

اصل حار

اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است
و اورا اول نیز گویند عطارد عبارتست از روی

عطارد

نوتیه

زهره

نوتیا که شبیه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز
عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت

شمس

مریخ

ازان شمس ذهب است و رابع کنایه ازان مریخ

مشتری

حدید است و خامس نیز گویند مشتری قلعی است

زحل

که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از اوست زحل

عقاب

سرب است و سابع مراد از اوست عقاب نوشادر است

علم زرنیخ

علم زرنیخ است عروس کبریت است

عروس کبریت در املاح است

املاح عبارت از اقسام نمک معدنیست و صناعی و تنکار

نوشادر آفتاب

و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر آفتابی عبارت
از نوشادریست که بآب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزا

عرض

ی لطیفهٔ او صعود نموده بر اطراف ظرف نشینند ارض عبا
رت از مادهٔ اکسیر است که سحق و تشقیه و تشویه و غیره

حجر اسود

اعمال بر او جاری سازند حجر اسود موسی را نامست

یمسو

صراف نمک تلخ است یمسو شوره است
حل دو قسم دو قاعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر
عبارتست از اخراج مائیة لطیفهٔ اشیا و تصفیهٔ آن

تقطیر

اعم از آنکه بجرّ علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما جرّ علقه آنست که
از پشم فتیله سستی ساخته یک طرف آنرا در ظرف مایعات گذارند و طرف
دیگر را در ظرف خالی بنهجی که ظرف مایعات از ظرف خالی مرتفع باشد
تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما دستور قرع
و انبیق آنست که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق
را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره
را با قرع بگل حکمه اندوده سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع
که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب
نمود آتش در زیر قرع افروخت یا آنکه قرع را در خاکستر یا ریگ نصب نما
ینده و در تحت ریگ آتش افروزند در اینصورت اگر قرع مطین
نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمه مانع شکستن
قرع شوند و از شروط تقطیر آنست که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف
قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه
مادام که رطوبت کلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نکرده آتش
نکنند و قابله را با انبوبه محکم نموده قابله را در ظرفیکه آب داشته باشد
بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهاء تقطیر رفع بخار
انبیق است و در تقطیر مایعات حارّة باید که مایع مزبور زیاده بر ربع

جرّ علقه

دستور قرع و انبیق و قاعده آن

قرع

قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که بجهة جوشیدن نرسد بلکه باید
گلوی قرع را در دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از خاکستر
گرم تیان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع معکوس
در باب روغن آجر مذکور شد **تصعید** از شروط او توافق قدحین است
و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل
باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند
گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد
و پایه کوره در بلندی و پستی متوسط بوده دو سه زواید قریب بلب او
باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و اثقال بر آن زواید نشینند و ثقل
قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است
که بتدریج زیاده کنند که بجهة افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آ
تش تند و تیز را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر
ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل
قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن بخلاف
این ذکر کرده اند و این سریست که حقیر را بر آن اطلاع حاصل
نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله

قاعده تصعید

نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را
بگشایند و از بخار حارهٔ او اجتناب نمایند و شرط دیگر
مبالغه در سحق ارضیست و اگر تحت ظرف اسفل
مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل
انال محکی از آنست تشویه قسمی از آن عبارت (تشویه)
از تحمیص است و در مشس نیز گویند میباید که آتش
آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا
نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف
و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحق
ارض و تسقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را بگل حکمة
اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که
رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بحدی
باشد که ارض دود نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل
و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد
تشمیع عبارتست از تدبیر اجزای اکسیر بحدی که باشند موم (طریقه تشمیع)
بگدازد و بر روی صفحه نقطه منبسط گشته دود نکند و شروط

(قاعده تکلیس) آن نگر از تسقیه و تشویه و سحق بلیغ است با آتش معتدل تکلیس
عبارتست از سهولة تفریق اجزاء بتدبیر مخصوصه که قابل سحق
و تعفین و سایر اعمال گردد و اکثر او با آتش میشود و اختلاف شروط
آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاج‌اند با آتش
تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را
(قاعده حل) احتیاج بحد افراط نیست حل عبارتست از سیلان
اجزاء جامدهٔ آن شیء و ادویه و بهای رطبهٔ مستمره صورت پذیر است
مانند حل نوشادر با بهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد
(قاعده عقد) عقد عبارتست از جمعیت و اتصال اجزاء و آن
ضد حل است و بیبوسة و حرارة و یا به برودة و یبوسة
(قاعده تعفین) صورت پذیر است تعفین عبارتست از تدفین اجزاء
در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین
بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل
زبل نگردد باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایة او
تا چهل روز است و باید یکروز قبل از گذاشتن ظرف تعفین
جای او را از زبل مملو سازند تا جای گرم شود روز دیگر

طریق پنجم

ظرف را بگذارند و اگر در جای مترتب دهند بهتر است تا روزی که تغییر
زبل باید داد نقل بجای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود قاعده
حل اکاسیر کمی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه
صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در
هاون مزجج سحق بلیغ نموده از آبهای مخصوص هر یکرا از اکاسیر اضافه
کرده تا بقوام غلیظ عسل شود و بر روی آتش خاکستر تا دو شبانه
روز که گرمی خاکستر یکقرار باشد باید سحق نموده و با معجون گل
نقره بر هم زده و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بران ریخت
تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک
شود پس مثل غبار سائیده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده
دهان شیشه را به نمدی به بندند و در جای تعفین تا چهل روز
بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت
خوب حل آنست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد
و خلاف او دلالت نقصان و تدبیر اجزا خواهد داشت
و یکی حل بند او تست که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذا
رند که تحت دیگ اعلا سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر

قاعده حل اکاسیر

خوب حل

باشد

باشد و تربع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده دهان او باز باشد
و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی بپاشند
و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل بتحت دیگ اعلی بوده
انبوبه را از نی و غیر آن ما بین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت
شد و وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل
برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین
کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان
انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد در این
صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده است
که اجزای حاره یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از
هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرف گذارند که
رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر
مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را بالمسویه
با ادویه مخصوصه یا به تنهائی ساییده بر روی سنگ مسطحی
یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیر زمین سرد نمدار و سردابه
گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود و روی آنرا بدستاری

حل نوشادر

طریق دیگر

نوع دیگر حل

بپوشانند که چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی
حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح آن را منبسط
نموده مجموع ظرف را بهیئتی که قند بند مستحکمی پوشیده
در جای نعفنی یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانهٔ حمام یا در حمام
ماریه گذارند تا از منافذ نم رطوبت و حرارهٔ لطیفه در آن
تاثیر تواند نمود قاعده عقد آنست که محلول را در قرع بلند
گلوله کرده بر دهن قرع پارهٔ از شیشه شکسته که مساوی
لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهک
آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیدهٔ تخم
مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او
بدستور و آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد
و گوی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده
گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را
شکسته منعقد شده بر ترتیب غلیظی ملاحظه میکرده و چون در
ظرف چینی گذاشته بچیز نازکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند

قاعده عقد و محکم کردن در قرع

تا به

حمام ماریه قاعده او

باید که نشیمی منعقد گردد **حل سیم** در بیان بعضی
آلات مخصوصه اهل صناعت **صفت حمام ماریه** دیگ
عمیق بر کوره نصب کنند سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص
حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت
فاصله آن تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر را با خمیر و لته مستحکم کنند
تا بخار او بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند بحدی
که اثر انجوش پیدا و ده بخار کنند هر روز یکبار باید روزی یکدفعه سرپوش
را برداشته آب گرم بقدری که بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض
دو سه هفته حل شود **صفت روباش** بر روی زمین مغاکی
بقدر نصف گوی بشکل بوته حفر کنند و از خاک سبکی که آن
از گل و لیست که بر روی کوزهای داش کوزه گری می نشیند و بعد از
تر کردن موضع مغاک را با گل آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند
حفظ سبوک بهتر میکند و ظرفیت و وسعت مغاک باید دو چندان
قدر سبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد
تا کثافات روی سبوک را با آلت آهنی جدا توان نمود و بعد

قاعده روباش

طریق پنجم

انبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ سر کج باین شکل ⟨

در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف

باریک انبوبه از وسط ادمر تنغ و محاذی حاق وسط باشد و

دو عدد دم حدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که بپیوسته

بلا فاصله هوای شدید را از وسط مغاک از فوق تراوند و

چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله

از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکور شود و آنچه

در مغاک مذکور بریزند گداخته شود و سرب که بجهة صاف

کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نمود و یکحصه را جهة

گداختن نقره باید اولا اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه

غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را

و آنمقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باز ایستد

و کثافات روی او را بدفعات رفع نمایند و سکون متبوک

علامت پاکیزگی و صافی و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج

و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند

صفت خلاص آجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا   قاعده خلاص

مغسول

مغسول نموده صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند دو جزو

گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سر تنوری چهار   در نمک طعام چهار جزو

جزو مجموع را نرم سائیده با آب خمیر تر کنند و کوزه را تا نصف

از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برد

و قدری از آن گل بر روی او بریزند و سر پوش کوزه را بگل حکمة

مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشک شدن

گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی بگذارند و هرگاه ناصاف   یا کاشی پزی

بیرون آید عمل را مکرر کنند تا نجس نرمی و رنگینی که مطلوب

باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد صفت قالب   تا کلس البیض

کلس البیض چون بسرکه حل و خمیر کرده هر تغیی که کنند

زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زایل حل کنند

تخلیص ذهب مغشوش قرعیرا تا بنصف   تخلیص ذهب از جمیع اجزا

بسطبر انگشتی بگل حکمة بگیرند و طلای مغشوش را

خورد کرده باسه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور   و تیزاب

کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی

بسفیدی رسد پس در ظرف مزججی ریخته صفایح

طریق پنجم

مس در او افکنند در اینوقت آنچه از نقره با و مخلوط باشد
و بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف
در تحت ظرف جمع میشود و هر چه از سایر متطرقات با و
مخلوط باشند بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور
سیم مذکور شد حل ~~چهارم~~ در گرفتن ابها و تدبیر
اجزاء و تبییض و تحمیر بعضی از آن صفت میاه از آن
جمله آبیست که دفع شعله کبریت میکنند و غالبی کبر
دانه و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان
او و عوض هارب را عقد کنند و معقود در اجاری سازد و
تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات شمرده
اند یاد انسته اند برگ گل دفلی و موی سر بالسویه تقطیر
کنند و با آن تنقیه شنجرف نمایند و بدستور طلح الفلی و نو
شادر و انزروت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و
دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو با سرکه بند
کور سائیده تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجددا
سحق نموده اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض

هارب

سیاه از ترکیبات
که دفع شعله کبریت میکنند

هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند آب
دیگر که تنقیه آن شنجرف را حل کند و در تقلل مشتری
بمرتبه اعلا از مجربات دانسته اند و از براده نحاس و
براده حدید که ممزوج بیکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند
~~و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل کبریت~~
و چند بار در مقطر نموده مکرر تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر
مکرر زعفران الحدید با سرکه با قلی منتر ثلیث آب
دیگر زاج زرد با سه چندان او سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل
کبریت و زیبق و رصاص بجد تشمیع بیعدیلست
و باید مکرر با آن سحق و تسقیه نمایند آب دیگر بوره
ارمنی و بوره سرغ را با سفیده تخم مرغ سرشته در
کوزه سفال بسوزانند تا سه مرتبه اعاده عمل نمایند
پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر آنکور جمیع
اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق
وضع او تشریف از مجربات شمرده اند ایضا کبریت
را با ده وزن او آب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر

حل جمیع اجساد
و تنقیه اوساخ معادن

طرایق تعقید و تکلیس

کنند اول را بلون رابع سازد و بیضا پوست سنج لفاه

دو جزو و پوست اندرون نسته و مورد از هر یک یک جزو تقطیر

کنند عقد هارب کند بیضاً گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر

و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند

در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند

دهن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بجوهر علقه

صاف کرده با تش عقد نماید و معقود را با زردهٔ تخم مرغ نجته

ممزوج کرده با نای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نماید

پس افشرده روغن بگیرند و در تطهیر اجساد و تقل معادن

بیعدیل و چون اصل حار را بان حل کنند اصل بارد را

ثابت کنند و اگر نوشادر ثابت باشد ~~بسیار~~ قوی تر است

آب دیگر چون سید الحجر را با خردل سرخ و سیر و طلق

محلوب تقطیر کنند سادس را به رتبهٔ اول رساند و مجربست

آب دیگر مسمی بماء الاحمرات و در تحمیر الکاسیر مستعملست

سه وقیه زاج زرد لاری گرم سائیده باده و ثلث درهم

سرکه بسیار تند در شیشه یا ظرف مطین مزج کرده

برروی

عقد هارب

عقد زیبق

دهن البیض جهة تطهیر اجساد

آب دیگر سادس را به رتبه اول رساند

آب دیگر و تحمیر الکاسیر

برروی آتش بسیار نرم می گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجوهر

علقه صاف نموده با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو

و دو درهم شب یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده

در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یک روز گذاشته پس بجوهر

علقه صاف نموده استعمال کنند آب دیگر مسمی بماء

الملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است

و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک

طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر

نمایند آب دیگر مسمی بماء المریخ تسقیه آن تا ده بار

ده وزن از عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون ز

یبق عبیط را با آن طبخ دهند عقد نماید یک جزو زعفران

الحدید با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج

زرد محلول در سرکه صاف آنرا با تش منعقد کرده باشند

مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند

آب دیگر مسمی بدهن لایحترق است و در تشمیع

اجزا و ثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی

آب دیگر ماء الملح سفیدی کبریت و موجب جریان و زرنیخ است

ماء المریخ عبد مصعد را ثابت و جاری کند و عقد نماید

آب دیگر دهن لایحترق

طریق تنجیم
طریق تنجیم

مستعملست کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق
بلیغ کرده و در ظرف مزجج سطینی که شده وصل نموده باشند که نیمه
رونه در اتش زبل گذارند یا سرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون سه
سر بوشش بپوشند فضائی در آن نماند و مصعد نشود و وصل احکم
کرده باتش گذارند بحدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ گردد
پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشادر
در اضافه نماید و بدستور در اتش گذارند تا سه بار و اگر بجای
اتش زبل در تون حمام گذارند جایزست بعد از آن نرم سا
ئیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را اقطیر
نموده ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده یا با اتش
گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند
بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی ساییده با رسیم
حل کنند و محلول را اقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد [illegible]
پس خاصیت زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند
باید در اب حل نموده و صاف او را بجز علقه جدا کرده
بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در افتاب منجمد سازند

قاعده تصفیه زاجات و املاح

وشبوب

وشبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تن بیکی
نوشادر جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی
تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و باز نجار و
الخبه او را محمر کنند تن بیکی ثبات ملح نمک طعام را
ساییده در کوزه کرده در کوزه کوزه گری بگذارند و مادا
میکه بوزن در آورند و نقصان در او باشد باز اعاده آتش
بسیار شنه کنند و علامات ثبات آنست که نقصان در
وزن او محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان
اتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد
تن حل املاح و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبد
البحر و زاجات باید نرم ساییده و در مثانه گاو یا روده کرده
در مکان نمناک گذارند یا در دیگ اب گرم آویخته ببخار
اب حل کنند تن بیکی ثبات نوشادر نیم جزو
ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد ساییده باتش نرم
تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور

شمس
[illegible]
[illegible] عمل قمری
[illegible]

ثبات ملح

احراق نمک
حل املاح و شبوب و
بوره و تنکار و شوره
و زبد البحر و زاجات
[illegible] املاح

ثبات نوشادر

طریق دیگر

ملح و دیگر نوشادر اضافه نموده اعاده اشتویه نمایند بمساوی ملح نو
شادر مخلوط کرده پس سنبه اوت حل کنند و بعد از حل چون
منجمد شود سائیده استعمال نمایند و در اینوقت در حل طلق
و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب باب مجروس
بحر علقه طبخ دهند ثابت گردد تکلیس تحمیر نوشادر
صاف سفید را با تشل اوزاج زرد لاری و عشر آن زنگار
تصعید کنند محمر گردد تکلیس سیماب زیبق را
با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد
و ظرف او را بروی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک
که در تحت او دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند
باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و باهستگی حرکت
دهند تا جید متفرق جمع گردد پس با آب شسته با عرق آن
شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را شستن از او
رفع نمایند و اینرا تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی
و رفع سیاهی جید گردد پس بالنصف او نوشادر و بنصف او

تحمیر نوشادر

تنقیه و پاکی سیماب

ملح القلی

ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک سکلی فرش و لی ف
نموده تصعید کنند و مصعد آنرا بدستور با اجزا
ی مذکوره سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه بار
مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه
است که با تیای مخصوصه جهته ثبات تدبیر نمایند و تصعید
سه مرتبه جهته حاجت با سایر ارکان و در اکثر امور قمری
کافیست اما تحمیر جید چنانست که مصعد مرتبه
ثالث را بالنصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود
مصفی و ثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده با فرش
نمک سکلی بدون لی ف سه بار دیگر تصعید کنند
و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا جید مانند
شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است
و آتش این تصعیدات نرم باید تا باعث احتراق
و سیاهی کبریت نشود اما تکلیس تکلیس
آنست که بعد از تصفیه او در قرع مطین کنند

تحمیر جید

تکلیس جید جهته سهولت تصعید

طریق پنجم

ویکوزن سیم او تیزاب فاروقی که در طریق ششم مذکور است
بتدریج در قرعه ریزند که باعث شکست قرع نشود و هرگاه زیبق
از آن بجوشش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال
بریزند که از جوشش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار کرده
بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حارّه مذکور
شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را کلّی
مشاهده کنند و این امر بجهت سهولت تصعید است پس
مکلّس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر
عمل جهت قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته‌اند در
زعفران حدید
دستور آنست که براده حدید را بعد از شستن باب
نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرعه مطیّن
کرده همسنگ او تیزاب مذکور را ریخته بتدریج رفع جوش
و دود آنرا بقطرات بول کنند به دستور تقطیر تمامی
تیزاب نمایند و بعد از آن با آتش تند براده مزبور زعفران
بشود اما تدبیر عقد فرار آنست که آب صاف و آب
عقد فرار
لیمو تند بمناصفه در مغرفه آهنی کرده کمی عبد را در
آن

آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده سه
دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد جو
شیدن فاسد شود آبی بر آن کف کنند و بعد از شش
هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته
مکرر باب بشویند و منعقد او را در ظرف گلی نوشادر را در
آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدری که اثر ابید تا نه
بر آن ریخته در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و هر چه از
توتیا با آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع گردد و مادامی که آب
نوشادر سبز و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرّبست
عقد دیگر فرار مصفی را در بوته کنند که فرجی ولی ...
عقد دیگر فرار
مسقّط نیا باشد و سر بوته را محکم و در غایت استحکام شد و گل
نموده در آتش گذارند به دستوری که تمام بوته در آتش پنهان
شود در اندک وقتی منعقد میگردد و مجربست و اگر بوته
آهنی باشد انسب است خصوصاً هرگاه اندرون او را بگل
بوته اندوده باشند عقد دیگر پوست انار تازه و بیخ آن را
عقد دیگر
کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب

طریق دیگر

حل شود پس فرار مصفی را در بوته مس یا آهن کرده از
این محلول در او بریزند و شد وصل بوته نموده با آتش نرم طبخ
دهند یا در تنور گرم گذارند تا منعقد گردد و از آنها که عقد
فرار یابند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند
بلخ و آن گوگرد اثر امکلس نموده ده جزو فرار را عقد نما
ید مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را
بلسوتیه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشر سحق بلیغ
نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند فرار زنده
گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود تس پس
گوگرد اما تبییض آن بتحقیق یک جزو گوگرد
را با هشت جزو روغن کنجد با آتش نرم در قدح مطین
بجوشانند تا گوگرد حل شده در روغن سرخ گردد
و نه مثل گوگرد نوشادر را سائیده به دفعات بر
روی آتش تسقیه بروغن مزبور کنند و سه بار بطریق
زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر
را با یکجزو گوگرد سحق نموده با آب تر کرده بسحق

بلیغ

عقد کردن فرار

مکلس نمودن نقره

زنده شدن فرار و قایم النار شدن

تبییض گوگرد

طریق دیگر سفید کردن گوگرد

بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتش
مثل آتش تنور گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید
اعاده عمل نمایند تا آنکه بر صفحه تفته دود نکند و آنچه
با دوغ و هر چه با نمک سفید کنند خواص نمی باشد
طریق دیگر شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان
ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول گوگرد
را سائیده سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر
محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد تس پس
زرنیخ زرنیخ ورقی براق را یکجزو با ربع او نمک مشوی نرم سا
ئیده و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورقی که
و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی
آتش گذاشته باشند حل نمایند زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده
جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوب حرکت دهند
تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم
باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در
ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده

نوع دیگر سفید شدن

سفید کردن زرنیخ و جوهر آن

یکجزو او و دو جزو

منعقد طرح

طریق دیگر

دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد
نگردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند
تا بقیهٔ چربی زایل گردد آنگاه مثل غبار ساییده با قدح مطیّن
و قرع بلند گلوی مطیّن تصعید با آتش بسیار کنند که دو روز استمرار
داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او
سیاهی باشد باید با عشر او نمک ساییده بروغن کنجد یا پیه سرشته
به دستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه با آب ملح القلی طبخ
داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالمسویه چند بار تشویه
کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او میشود
و علامت تصفیهٔ آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند
که به تنهایی یک جزو او بر بیست جزو زهرهٔ منقی طرح میشود و از تکرار
سبک وزنش نقصان نمی پذیرد **حل پنجم** در خواص
فلزات و اعمال آن در تنقیهٔ قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست — تنقیهٔ قمر و ذوب او
و بوره باعث سرعت ذوب اوست و با ذهبیت باطنی است — و تکلیس او
و خالص تکلیس آن با اجزای مناسبهٔ اکسیر بیاض و مبدل
زهره و مریخ و مشتری نیست و بهترین اقسام تکلیس آن

که براده

که براده یا ورق او را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب
جدا کرده با اندک رطوبت تیزابی که با او باشد با مثل او نمک عند را
بسایند و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هر چند آتش را دوام
بیشتر باشد بهتر است بشرطیکه بحد ذوب نرسد پس با آب صاف
بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او
با سه جزو فرار بمحض ساییدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره
که گرم کرده باشند طلا کنند و با آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض
کند و مجرب است و ملغمهٔ غیر مستطرق او که مستطرق گردانده کوشت
غلیواج و سایر لحوم است که اثرا با بوره قدیم کهنه باشند پس
غیر مستطرق او را گداخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب
و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مشوّش است و شمس را
نیز ترتیب به نرمی مشتری سازند و ملح القلی و زاج سفید و نمک
رافع سواد قمر اند هرگاه بر آن بمالند و در آن آب بجوشانند
عطارد از خواص اوست که چون جزو کبریت از او رفع شود — عطارد و تبییض او که سه مرتبه سفید کرده سر جزو اول را با ربع آن
سادس را با ول رسانند و تبییض او بعد رجزو ملح جزو سابع را
بمرتبهٔ سادس آرد و تدبیر تبییض آنست که ساییده در کفچه

طریق دهم

آهنی با روغن شیرخشت بقدر یکه چهار انگشت بروی ایستد
بریزند و بجوشانند تا روغن بانتها رسد پس آتش را تند کنند که
دهنیت را بالتمام بسوزانند و مانند خاک سیاه گردد پس با آب
نمک گرم بشویند و بعد از دفع دهنیت بالسویه با نمک طعام بسایند
و در کوزه مطین یکشبانه روز در تون یا آتش شیشه باو بگذارند پس
با آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن با آتش خفیف که
بدستور با مثل او با نمک بسایند و یکشبانه روز در آتش گذاشته
بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کورهٔ
کوزه گری و یا در آتش شیشه باو که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید
میشود و از خواص مجربات آنست که جزوی سی جزو اول را برابع
رسانند و تخمیر او با ماء الاحمر بدستوریست که عطارد
ملیقش را با آن هر دفعه بعد از ملیقش بتشقیه بر روی آتش نرم
کنند تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یکشبانه
روز بمثل آتش تون تشویه نمایند تا دوازده مرتبه و چون
رنگ او غایبی شود گردد علامت کمال اوست **ذهره**
کل ترشی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهره از

زهره و تنقیه آن

ورفع

ورفع حمرت او میکنند بعد از اینکه صفایح آنرا تافته مکرر در آن
اندازند و چون آبگینه و کلس البیض را با نمک بالسویه سائیده
با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه او طلای غلیظ کنند بعد از خشکی
آن بگدازند رفع سواد و حمرهٔ او بالکلیه گردد و چون شب
یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه در طبیخ مثل او سرکه
تند حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در آن بریزند یا صفا
یح او را اگر تابیده در او فرو برند بحدیکه دیگر سرکه سیاه نشود
کمال تنقیه اوست و چون با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز
گردکان را کوبیده بر آن بمالند مقصیت اوست و تخم با
دنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلطا
ت اوست چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و بدستور
آب غالیس که در طبرستان بهم میرسد و آب قشته
الحارجه تنقیه جمیع معادن بغایت موثر است و ملیقش
آنست و طریق را چون با ملح القلی و شب یمانی سائیده
در سرکه حل نمایند و زهرهٔ مذاب یا صفایح تافته او را در آن
اندازند در ازالهٔ سرخی آن مجرب دانسته اند و چون لحاس مذاب را

بیقا

بیقا

مقصیت زهره

ذوب زهره بسرعت

رفع مخلطات او

ازالهٔ سرخی آن

سفید کردن شوره

رفع سرخی زهره

شمس مکلس

او و خواص او

تطعیم بفلفل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با نوره سفید کنند
در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بی‌عدیل است و آب خرنوب
نبطی با آب مورد منعقد جمیع اجساد و ثابت کننده
صاعدات شمس چون از عقاب جزوی و از ملح ده
جزو و فرش و لحاف صفایح بسیار رقیق نموده صفایح را بر روی
هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس
بهم رسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی برده
از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه و شصت دفعه در هر مرتبه
افزاید تا بمرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید
و چون اسرب را با آتش تند بسوزانند که سرخ شود آنرا التسقیه
با آب زاج و قطرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند
باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده‌اند که یکجزو براده شمس
را با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد
و بهترین الحاج او را بمرتبه رفیع رساند تسقیه و تشویه براده او نشت(?)
با زاج و شوره هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که
با آب مورد و دفلی بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و

سیمرا

مریخ و نرم کردن او

زود آب کردن آهن و نرمی او

بیشتر در نرمی نمودن او

عقد مریخ که اول را رنگ رابع دهد

سرخ آن

مشمع شدن آن

تکرار تشویه و تسقیه و مس یکشبانه روز در آتش نرم طست
و لحاف که کنند بالخاصیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک
مفسد رنگ او است مریخ چون بر صفایح رقیق
یا براده او زرنیخ الفار یا علم مرقشیثا پاشیده بگدازند
یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخین یا زرنیخ بسایند قریب
الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در
حیض که از هلیله زرد و زبد البحر و پوست انار اضافه نموده در روغن
بید انجیر یا آب بقلة الحمقا اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم
گردد و بدستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته او زنند تا مس
از آن دفع شود در نرمی قریب بمشتری شود و گویند مریخ را با طلق
قمر و طاهر شمس است و صبغ آن را از شمس قوی‌تر دانسته‌اند و چون
زعفران او با آهن تند حل شود و عقد کنند اول آن را رنگ رابع دهد
و چون یکجزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با او
ذوب نمایند و سرد با مس برند مریخ سرخ نماید و چون زعفران را با ز
نجار و را سخت و شنجرف و زرنیخ در روغن تخم مرو و زیت الشعر(?)
و نوشادر سحق و تسقیه و التشویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج

ونوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب بخورد آن
دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند
و دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمع گردد و یکی بر بیست
از اول رو دو کوبند چون با آب معصور پوست انار بسایند او را
حل میکنند بشرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او
عقد قرار نمایند از طیران باز دارد و ثابت گرداند مشتری
مبیض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است
که بالسویه در آب حل کرده مذاب او را اکسیر در او ریزند و کلس
البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور دوغ با زیره منقی او
است و بدستور طلق مطهّر اوست و چون با نمای مخصوصه با آن
بگدازد و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کنند و بدستور
هرچه نرم باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی بلیغ مبیض رافع صریر
و سواد و نرمی اوست فافهم چون صفایح او را در دیگ سفال مانند
او چیده و نمک ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنهجی که آن ظرف مملو گردد و سر
بوش او را استحکام نموده یکشبانه روز در آتش بسیار تند بگدازند

درین وقت

رفع سواد و تشمیع
تشمیع کردن آن
و یکی بر بیست از اول
حل نمودن آن
با محلول مریخ عقد قرار
نمایند از طیران
باز دارد
تنقیه و حل و صلابت او

در این وقت بی سواد و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده
حدید را با یکجزو زرنیخ ساییده بگدازند سیاهی او را با آب
نمک زایل کنند و یکجزو اثر ابا دو جزو مشتری مدبّر مذکور
بگدازند در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند زحل
منقیّات و مبیضّات او مانند مشتری است و چون هفت بار گداخته
در بول حمار تطفیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز
با سفیدهٔ تخم مرغ سحق متواتر کرده حبها ساخته زحل را گداخته
مکرّر بر آن طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور یکجزو کبریت
مصعّد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و بدستور هرگاه
عقاب را مکرّر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی
او قمر آمیزش کنند مجرّب دانسته اند اما تحمیر او چنانست
که ده جزو خالص منقّی او را با مثل او را سخت در بوته فرش
و لحاف نموده بگدازند و سه بار تجدید فرش و لحاف بدستور
بوزن او نموده ذوب نمایند و چون محمّر مذکور را در روباس
بخور دوزن او قمر دهند صبغ رابع دهند طلق محلوب
او را با مثل او ملح العلی و نوشادر مدبّر ثابت که مذکور شد با عسل

زحل و تنقیه او
و خواص او
محلوب طلق و خواص او

طریق پنجم

دروغن تازهٔ گاوی بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوطه باتش تند
بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل بزردی و ناصاف میباشد و چون
او را با مثل او زیبق ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند یکجزو
او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هر گاه محلوب او را در کوزهٔ مطین
کرده در کورهٔ کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند ~~یکجزو او بر پنجاه جزو~~ که مانند سفیداب گردد
~~مشتری منقی رود و هر گاه محلوب او را در کوزهٔ مطین کرده در کو~~
~~کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد~~ پس
سائیده در حق زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز
در تنور خبازی بیاویزند محلوب مذکور شبیه به نشر و صافتر
از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را بگافور مسدود
نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق
محلول بالسویه سه بار تصعید کنند منعقد گردد و سیماب کی
را باول ملحق سازد عمل اول در قواعد قمری
و در قواعد عمل عقد او
مجربین تصریح نموده اند که اکسیر مبیض منتج مخصوص قمریست
مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و فرار مصعد
و فضهٔ مکلس و قاعدهٔ کلیه در امتزاج ارکان آنست

که بعد از

که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را با آبهای مخصوص چه تشویه و
تسقیه بجدی نمایند که متشمع گردد پس متشمع را حل و عقد نمایند
و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در هر طبقه طرح او می افزاید
و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله سه جزو عبید مصعد و
یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر علم را باید با یکجزو دهن لا یحترق
تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده و یکساعت تشویه
باتش بسیار نرم نمود و چون بخار از و ظاهر شود از سر آتش
بردارند و باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خنکی و
سردی او با نیم جزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا مساوی
ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحهٔ تافته
زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را اسفید سازد و دود
نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسویه است
پس بحل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار
سائیده مشتری منقی را گداخته یکجزو بر بیست جزو آن
طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو و باید در حین تشویه
بلا فاصله برهم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته باعث

طریق پنجم

تشویه و تسقیه بعضی اجزاء دون بعضی نمی‌گردد طریق دیگر
ده جزو زیبق را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد
پس هشت جزو عبید را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده اضافه نموده
و با سرکه بسیار تند بسایند تا نابدید گردد و با شش جزو عقاب
حلایه نموده در ظرف آهنی کرده و بظرف مس ضخیمی پوشیده
شد و وصل در غایت مبالغه نموده در آتش زبل گوسفند و گاو
تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش بمرتبهٔ التصعید نبا
شد بلکه بقدر امتزاج کافیست و معقود مذکور یکی برشش
از زهره منقی رود چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه
تسقیه و تشویه کنند و تکرار عملی نمایند تا ثابت گردد که مطروح
او روباسنج شود و اگر از عبید ثابت و نوشادر مدبّر و براده قمر ملکلس
ترتیب دهند یکی بر شش جزو طرح شود یقیناً ترکیب
بیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحا
س منقی است جزوی بر پنج جزو طریق دیگر ذاد المسا
فرین مشتری مطهر را با عبید بلسوریه ملغمه نمایند زیبق
[illegible] رابع و نیم وقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض

البیض

طریقه دیگر عقد [illegible]

ترکیب بیض که بیاض نحاس [illegible] مشتری

البیض سرشته بندد تا ترتیب دهند و خشک کنند و زهره
منقی را گداخته بازای هر پنج جزو مذاب یک جزو بندق اضافه
نموده با چوبی برهم زنند و در ریحه ریزند و در ادوار یک یک باشند
عقد دویم در قواعد تشبیه و شمس مکلس و توتیای
محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق با ماء الاحمر و سایر
میاه محمره تسقیه و تشویه کنند تا یکوزن او بپرد و حل
و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر فتات طرح کنند
قاعده دیگر شنجرف هندی را معلوم با آبهائیکه
از زعفران الحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند بدستور
تسقیه و تشویه نمایند تا مستمع گردد و یکی بر صد از
فتات طرح نمایند قاعده دیگر حجر اسود مغسول
مجفف مقرض را بقدر رطلی و زیاده از آن بگیرند در
تیزآب فاروقی یا در منقاط زعفران الحدید مذکور
بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کند باید
گردد تا حجر مضمحل گردد پس بوزن حجر کلس البیض
و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل

عقد شمس [illegible] یک جزو او بر صد جزو قمر فتات طرح نمود

قاعده دیگر که یکی بر صد از نقره فتات طرح نماید

قاعده دیگر که یکی بر صد [illegible] عشر [illegible] از قمر و یکی [illegible]

طریق دیگر

و امثال آن حل کرده تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق
جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را سائیده با قدر ثلث از
مقطر مذکور با آتش نرم بجوش شوند و سحق کنند و اگر اولاً
با نوشادر در انبیق سائیده بعد از آن در ظرف شیشه
آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف
مسدود کنند یک شب در آتش بسیار نرم گذارند و باز بد
ستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه یکی
بر صد از قمر و یکی ده از مشتری و دویست از زحل و مشتری
طرح میرود قاعده دیگر بلبد عبیط یا مصعد را در مغرفه
آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود قطرات از
این مقطر مذکور بر آن ریزند بحدیکه او را ابیض شوند و شیشه نما
بند تا منعقد و شبیه بخاک سرخی و از آن معقود یکی بر صد
از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی
بر ضعف اول رود و بر هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود
و هر گاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که
یکی بر غیر متناهی طرح میشود عقد سیم در عمل مرواریه

قاعده دیگر عبیط یا مصعد

یکی از هم جزء یاده طرح رود و بر

و اعمال



عمل مروارید

و اعمال متفرقه عمل مروارید مروارید یا صدف سفید صاف
را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب تخم
ترنج صاف بقدری که آنرا بپوشاند اضافه نموده چهارده روز
در نهایت تابستان روز در سرگین مندار بگذارند تا حل شود
و بقوام خمیر گردد و قرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه
بقدر مروارید اضافه کرده دست کش حریر در دست کرده در کف
دست بر روی حریر مدور کنند و با یه دست خالی با و زنند
و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که بسیار چرب
کرده باشند در حین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک
شدن بیرون آورند و بعد هر دانه هزار عدد شبیه دانه در
کیسه که در آنها خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلا
ئی بردارد پس هر عددی را بخمیر آرد پیچیده گرفته بجوزد
مرغی دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را بدواسیدن
خسته که ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله آن
را شکافته دانه را بیرون آورند و اگر دانهای خمیر گرفته
را در شکم ماهی که خالی از احشاء کرده گذاشته در تنور

بربان کنند و دانه را اخراج نمایند بیغایت است و اگر مروارید
محلول را با سریشم پنیر چند بسازند بعد از خشکی او
بمثقب تیز سوراخ میتوان کرد با سنباده جلا داد
عمل جلای لؤلؤ چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد
در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از
اسرار است و از خواص مروارید محلول است در تحلیل
برکیت و عقد فرار مجرب است عمل شادانه عدسی
شادنه سفید و غیر احمر را با قدری دم الاخوین مثل غبار
سائیده با سریشم پنیر سرشته بقالب شیشه بعد کی
دانها بسازند و از نکتو باهست عمل دانهای رنگین
صدف و یا مهره را که قسمی از خزف است باید سائید
و نشست و جهة سبزی زنگار مصفی و جهة سرخی
شنجرف و جهة زردی زرنیخ و جهة سایر الوان با آنچه
مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چندا
ن سحق دهند که در صلایه خشک شود پس با سریشم پنیر
سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار روز

جلای لؤلؤ

ساختن شادنج عدسی

رنگ کردن دانه‌ها

که در غایت

که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کنند و بروغن زیتون
چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کهنه سه روز بمالند تا جلا
گیرد عمل رنگ احجار مثل یاقوت و احجاریکه فی الجمله
تاب آتش داشته باشند قلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد
نخاله [illegible] فولاد و دم الاخوین پوست انار تلخ بالسویه
با سرکه و بول اطفال یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن
در شیشه مطین و امثال او کرده تا سه هفته در زبل تازه
گذارند تا حل شود و محلول شیشه بخون گردد پس یاقوت
سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده و با آب
مذکور آغشته در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند
و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد دستور نوشتن بعقیق
ملح القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه
سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش
کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب
گرم شود پس سرد کرده بسرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند
دیگر زایل نمیگردد رنگ کردن استخوان و عاج و امثال

رنگ احجار مثل یاقوت

نقش کردن [؟] بعقیق به خط سفید

رنگ کردن استخوان

آنرا در ماست ترش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود پس
بیرون آورده سه روز در رنگ لاک گذارند و اگر لاجوردی خوا
هند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر
زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زردچوبه اضافه
نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان با پوست بیخ
لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت سفید گردد
و بجهة سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال
نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلاً تا ده یوم
اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خوا
هند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم
شود و از بجر تا بنت **عمل ذهب** فرعونی که در — ذهب فرعونی
رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه
میشود و اگر اصلاح او توانند نمود کمال اوست برادهٔ حدید
را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ
بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بذوب
رسد بقدر ربع مثل او نحاس اضافه کرده بگدازند

عمل برنج

۵۰

برنج دمشقی

عمل برنج دمشقی و او را رومی نیز گویند رنگینی تر از
اقسام برنجها و شبیه بذهب میباشد مس را صفحه
بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی
توتیا را نرم سائیده با ثلث او زاج مسحوق آمیخته
~~با ثلث او زاج مسحوق آمیخته~~
با شیرهٔ مویز سرشته قرصی ساخته بر روی سفال آب
ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه
و صلب گردد پس بار دیگر سائیده با ثلث او زاج مسحوق
آمیخته ریزهای مس را با آن تلحیف نموده با آتش
بسیار تند گذارند **عمل تذهیب** که مطلا بات

مطلا نمودن و مفضض نمودن

از آنست صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده
با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را
بمتر هندی مالیده چرک او را ازایل نموده و بر روی
آتش نرمی گرم کرده ملغمه را با آن بمالند و بر روی
آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب شود رنگ
ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه یک جزو روی توتیا را
با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند و بر سطح اشیاء

طریق پنجم

مذکوره مالیده بآتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیهٔ
ذهب است پس اگر بعد از آن تطلیه بملغمهٔ ذهب کنند بسیار
رنگین شود و چون یک جزو نقرهٔ فتات و خالص آنرا در سه
جزو عبد باللّه حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند
عمل زرنشان که محتاج بآلات نباشد و باید سطح آهن را
وامثال آنرا صیقلی کرده باین اسم که مذکور میشود بقلم زرنشان کردن
نقاش هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آ
تش بتابانند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از
اسرار مجربه است ورق طلا زنگار زعفران الحدید
بالسویه سحق بلیغ نموده با آب صمغ بقدری که توان استعما
ل نمود سرشته بکار برند عمل نقاش طلق محلول را بدل ورق نقره جهت نقاش
با نمک مثل غبار سائیده بغسل بکرر رفع نمک نمایند
و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی با آن کنند در نمود بهتر
از ورق نقرهٔ محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نا
یب مناب تذهیب بورق طلا است و با زنگار زمردی [illegible]
و صمغ فستقی بجو عمل مداد کتابت چون بیخ

وسمه را

وسمه را مهرا الجنه با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام
مداد است بدل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر بدل شنجرف
از شنجرف است اشنان سبز را یک شبانه روز در آب
بخیسانند پس لک اضافه نموده بآتش نرم بجوشا
نند تا در رود و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی
و درخشندگی بهم رساند پس صاف لطیف او را با آهن ربا ساختن
صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تنبیه
آهن حاربا که مانند آهن ربا آهن برباید آهنی را
در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفای او
با آب کنند حفظ آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد زنگ نگرفتن آهن
باید قلیل اجرب کرده گذاشته تا زنگ بهم رساند و از
آن روغن و جرب زنگ گرفته با آلات حدیدی چرکاه
بمالند دیگر زنگ نمیگیرد ساختن تنظور خط ؟ زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ دار انگبه لنگر زد همه را الحق وسلا…
نموده چهار مثقال زهره گاو بر سر او بریزد و در ظرف چینی
که با دسته سنگ یا شیشه اینقدر بمالد تا خشک شود بازهم

طریق پنجم

چهار مثقال زهره گاو بر سر او بریزد مثل دفعه اول تا خشک
شود تا ده مرتبه زهره بریزد و به و خشک کند بعد از آن لوله
که خشک بکند و با عقیق بالد و جلا دهد و با انگشتری یا جاقع — اصل
مهر کند و در کاغذ پیچیده بفروشد ااا تنزوی خطائی — اصل — تنزوی خطائی
و صفت مصنوع سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل به
سبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهیست و سرخ او مغشوش
بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی و رادع
و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع او
و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضاء و تحلیل
خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و ا
شامیدن یکدانگ او تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و
بواسیر و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت قرحه چشم
و مقعد و قضیب و فرزجه او جهت سیلان حیض و رطوبات
رحم و جمیع علل آنکه از رطوبت باشد نافع و مضر شش
و مصلحش کثیرا و علامت خوب تنزوی آنست
که بوده گوسفند را پر باد کنند و قدری از آن را بسایند

بمالند

بمالند در ساعت باد تن برطرف شود بشرطی که اگر آنرا در
بغل یا دست گرم کنند بوی زرنیخ نه دهد زیرا که زرنیخ نیز
این عمل میکند لهذا مغشوش او را با زرنیخ تمیز نزند — بدل و تبدار روغن
که فرق نمیتوان کرد چون روغن زیتون را با مثل او آب
بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند — بلسان
تا شصت بار بعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند
که بنصف رسد برابر آب شحم بهتر از روغن بلسان
و در او اسرار عجیبه است طریقه خاص روغن موم بگیرد
پنج سیر موم و سه سیر موی مقراض شکسته و در میان موم — روغن موم
ریخته در دیگ چدنی پنج شبانه روز آتش ملایم دهد بعد
یک سیر قرص کمر مقشر که در میان او ریزد و در میان قرع
کرده انبیق وصل کنند و تقطیر نماید جهت جمیع بادهای
زشت و بلیه پشت و مفاصل و فالج و غیره نیک است
طریقه روغن موم از جهت فالج و رعشه طریقه گرفتن آن بگیرد
هر قدر موم که خواهد مساوی موم شیشه سلاجه که مخلوط — شفا
نماید و در قرع تقطیر نمایند هرگاه گردن کج باشد بهتر است

چون روغن گرفته شود مریض را در حمام بسیار گرم که هیچ کس
در آن روز بحمام نرفته باشد برده و باید حمام بسیار گرم باشد
انوقت روغن را بر جمیع اعضای مریض طلا نمایند انشاءالله
البته شفا یابد و خواص های دیگر هم دارد و گویند با استخوان سفید
پوسیده یا آهن براده یا آجر کوبیده مخلوط کنند اما اصح
شیشه بلور سفید است و دهن شیشه باید با لیف خرما گرفت
که یکدفعه روغن بران نیاید نوع دیگر بگیرد قدری موم
و در گردن کج بریزد و گل بگیرد شیشه را با خاک رست
و سرگین بپخته و آب نمک و بگذارد خشک شود
هر جا که ترک کند باز گل بمالد و خشک کند و روی موم را
براده آهنی که سوزانیده باشند بجهت جرم او بریزد
و آتش ضعیف کند تا از سما کون بیفتد انوقت
آتش را تند کند بحدی که بجای رسد وصل شیشه و پایین
به لب و گردن کج دست بگذارد نسوزد هر گاه تند
ترشد آتش می‌برد و روغن جاری شد وصل را با خمیر
... با کهنه یا گل بگیرد قرص و اما باید شیشه را در روی کوره ...
... تره ... باشد
... بگذارد

بلکه آرد که اندازه ته شیشه باشد یا که صیقل را بقدر ته شیشه
سوراخ نماید و از زیر آتش کند تا روغن بچکد تمام
مفوض خاکی بگیرد و صیام فور و بکوبد و بعد هر قدر که خوا
هد نقره بگیرد و در میان پیاله چینی کند و تیزاب را
ریخته و نقره را بریزد هر وقت که نقره خاکی شد که
ته نشین او را نگاه دارد و تیزاب را دور بریزد آنوقت
صیام فور سیر اداخل نقره نموده صلایه نماید و ظرف مس
یا برنج را با سرکه شسته از این دوا بدست بمالد
آن ظرف سفید شود انوقت در روی آتش بگذارد
که گرم شود و دست بمالد سفید شود اما باید نقره را از
زرگش بگیرد که پاک است و عوض سرکه ...
هم خوب است بجهت پاک کردن ظرف انوقت سفید کنند
چون یکبار آهن را در آب تنکار تطفیه کنند و بار دیگر
سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل
مقناطیس جذب نماید آهن را آب دادن تیغ یا کارد
یا آنچه خواهد زنگ نگیرد سفیده آب را با روغن گل ... بسیار

زنگ نگرفتن حربه آهن

و هر چه خواهد بدو بمالد که هرگز زنگ نگیرد و اگر پیه گرگ را بر هر آهن
که بمالد نیکو بود و زنگ نگیرد و از آن بهتر آن بود که ارزیز ابر و
غن بر سنگ بماله و چندی رایش کند و از آن پس از وی بر
آهن بمالد آن آهن هرگز زنگ نگیرد عمل حرام را خوب

عمل ریجه

از ریجه رسان بیاید روح قلع سم سفید
۲۰ م ۱۰ م ۱۰ م نیم
ملک ازرق مس روح قلع را با هم خوب
۵۰ م ۲۰ م
کند بعد بریزد و صلایه کند بعد از صلایه در کاسه
حطیبی گلی بریزد و در میان آتش گذارد و بعد که
آب شد روغن گاو بالای او بریزد و بگذارد تا آتش
خاموش شود و سرد شود بعد پانزده مثقال نیم سم سفید
و ملک ازرق را قعیم صدیت مثقال نماید
بعد مس را آب کند و قلع و روح را بخورد مس
بدهد بعد سم و ملک ازرق را بخورد او بدهد آنوقت
در ریجه بریزد و پوست تخم مرغ سوخته و سفیداب

قلع

جهت ریجه چینی کو بیده که با آب نیم بند ماآب بر رود در ظرف دیگر

قلع و چینی صلایه کنی جهت غالب ریجه میشود
یادگاری لاینید مرکمان بگیرد زنبق سفید
۲ م ۲ م ۲ م
صابون نوشادر نوشادر روح هم داین
۲ م ۲ م
چهار اجزا را با هم خوب صلایه نماید بعد بریزد در دوات
چینی و یکپول کوچک در دوات بگذارد و یکپول
بزرگ روی آن یپول بگذارد بعد آهک و سفیده تخم
مرغ را خمیر کند و یک نازکی از خمیر آهک و سفیده روی
دوات بمالد و از نصف دوات بیبالا زیاد بگیرد که سر او
چهار انگشت آهک باشد بعد در زیر بر کتی ماد گاو
بپخته بگذارد و یک گل آتش بالای او بگذارد تا تمام
بسوزد بعد که سوخته شد دوات را آنرا بیاورد و سر او را
باز کند و آنرا بیاورد آنوقت ۲ مثقال از آنها
و ۲ مثقال قمر را در میان ده مثقال نحاس
ذوب کرده بکند جسد سفید نرم خوب آن
بیاید که قابل سر قلیان و اسباب نقره میباشد
و السلام

روغن موم
از جهة فالج

از جهة فالج و رعشه روغن موم را اخماد نماینه بسیار نافع بود و طریق گرفتنی
روغن موم چنانست که هر قدر که موم خواهند مساوی موم جینی
سا سیده یا شبنه سا سیده مخلوط کند با موم و در قرع کند و تقطیر کنند
چون روغن گرفته شود مریض را در حمام برده بیش از آنکه کسی داخل حمام شده باشد و صحن حمام ستر شده باشد روغن را بر بدن مریض بمالند

رنگ ترکیب جهت مس سفید

بگیر دو مثقال نوشادر و بوره و دار اشکنه و سم و نمک قلیاب
از هر پنج یکی یک مثقال و در شیشه کند که گل گرفته باشد در آتش دو ساعت
یا خاکستر آتش دار گذارد تا چند جوش بزند که داخل شوند آ
نوقت رنگ بگذارد و بسته شود بعد خشک که شد صلایه کنند
نگاه دارد بعد بگیرد بیست نخود برنج و بیست چهار نخود
مس با هم آب کند بعد که آب شد از دوا مذکور بعد از برنج
نخود فرو کند در میان برنج و مس آب شده بعد بگیرد

از دو سیر بسته

جیوه شش نخود و قلع شش نخود اول روغن کنجد یا
روغن زیتون در بوته بریزد و جیوه را در میان روغن
ریزد بعد قلع را آب کند و در میان روغن و جیوه
ریزد که ملغمه شود اگر روغن نداشته باشد جیوه بیرد بسر
حقه از سفال سوراخ سوراخ کم مثل کفگیر بالای
بوته گذارد لبتر لحد

بوته گذارد لبتر لحد بعد بوته را از زمین گذارد و ملغمه را در بیا
ورد آنوقت بریزد داخل برنج و مس آب شده بعد که اینهم
هم آب شد آنوقت یکمثقال نقره بریزد و بدم تا که خوب
آب شوند با هم آنوقت در ریجه ریزد که نقره سفید نرم
خوب باشد مثقالی سه عباسی یا هفتصد دینار بفروشد یا اسباب
نقره تمام کند اگر اوستا دست برد چیزی داخل او بکند والسلام

سهیل
آخوند ملا
یادگار

بگیر سم سفید و لاسرخ برابر مخلوط نماید با سفیده تخم مرغ یا نانی کاو
آنوقت گلوله نماید و خشک کند و در بوطه گذارد و بدمد تا روب شود
بعد نصف قمر داخل مذکوره نماید و روب کند چند شود
لبو و قمر اگر داخل شد سفید شود قابل همه چیز اما وقتی که قمر را
با هم زود بخود قدری گوگرد یا نیزه را روی او بریزد تا پاک شود

۳

جرکی

بگیرد برگ ریزه و پنجه و دانه شاه دانه ا و در روی جاجم
یا عبا بریزد و بسائید یا کیسه حمام دست کند و در روی جاجم
یا عبا یک شاه دانه دارد بمالد تا خوب صلایه شود
آن برگ درشت را سرار زیر کنند آرام آرام بعد
یک جیسه جاجم یا عبا یک چوب در وسط عبا
از پشت او دست بزند تا غبار او ریخته شد بعد

جمع کنند و درهوت کنند و کمی آب بپاشند و او را نزد آتش بپالد
کم کم فتیله شود و خوب او را در دم آتش که نگاه میدارد
نرم میشود جهت حرارت آتش بر روغن می افتد و اسرار همین است
مال فقرا آن برگ درخت که از عبا یا جاجیم گرفتند از بود
روی غبار او را در دیگ یا کوزه سفالین کهنه باد شسته
چوب بمثل کشک او را خوب با شیر باید شیر ملایم کنند
اما باید در دیگ یا کوزه که کهنه بود بهتر اول و بعد ملایم بلند
آنوقت در شیر گاو و یا گوسفند بپخته بخورد یکقدح چوب
تغار با ماغ آورند طریقه روغن چربی گرفتن این است بس
بگیرد [illegible] و [illegible] در میان آب زیاد
[illegible] بجوشانند تا که آب ببوزد و کره بمانند آن
[illegible] یک انگشت او را خوراک [illegible] کس بدهی
[illegible] بهوش میشود اگر [illegible]
[illegible] روغن گرفته کند دیوانه میشود
[illegible] عمل آوردن شراب و عرق است

بگیرد

بگیرد انگور و دانه کنند و لگد کنند تا نرم شود و بعد در خمره بریزد
بگذارد تا جوش بیاید بعد چوب بزنند تا از جوش بیفتد
آنوقت بگذارد تا صاف شود بعد آب صاف او را در
شیشه کنند و بخورد هر چه بماند بهتر شود در عرق است
بعد تلف انگور که در ته خمره مانده خرما یا کشمش در
سر تلف بریزد و آب گرم یا سرد بالای او بریزد تا سر او را
بسوزد بگذارد تا جوش بیاید آنوقت چوب بزنند
تا شراب شود و از جوشش که افتاد با تلف انگور عرق
او را بکشند بسیار مطلوب است و خوب و صحیح
بگیرد شوره [illegible] دو مثقال و سم [illegible] مثقال جلا کنند
بعد فرق [illegible] چهار مثقال مس بکنند و [illegible] بعد
[illegible] بریزد و باز [illegible] بعد که شد یک مثقال
کم کم بخورد او را باز در شوره بریزد بعد چهار مثقال
یا یک مثقال نقره [illegible] نقره [illegible] خوب
ساختن [illegible] گشته [illegible] بگیر نیم سیر [illegible]
و پوست او را بکنند و مغز او را بکوبد بمثل [illegible]

مس را در او بگذارد بمثل کرده بعد بلوری قلع باو بپیچد
بعد در کوزه سفید کوچک نهاده بگذارد و در او را با پروان
او گل بگیرد از گل و موی شتر کهنه بگیرد بعد در گودی بگذارد
بقدر نیمی سرگین در زیر و نیمی در بالای او بریزد
و آتش بالای او بگذارد بعد که سوخت بگذارد خوب
سرد شود سرد که شد قلع بالا باند و مس سفید شده و در ته
باند و معلق شده باشد بعد بکوبد نرم و یک گندم از وی
مثل با گره بخورد قوت جماع بسیار بهم رسد
و فالج و رعشه دار با زرده تخم مرغ برشته ده روز
روز نیم گندم بخورد رفع ناخوشی او شود
اول ... بگیرد چهار مثقال مس گداخته خورد
کند در بوته ریخته آب کند بعد یک مثقال زرنیخ
طلائی کوبیده بمرور بخورد او به ... بعد از
... مثقال مس گداخته در بوته ریخته آب کند
... و کات طلا بر ریزد و آب کند بعد از آن
... نقره داخل چهار مثقال مس طرح نماید
... شده فا بردارد

بسم الله الرحمن الرحیم

در اعمال شمس

و این اعمال کلیه است غذائی که مادهٔ معلوم از وی وجود میگیرد زردهٔ
تخم مرغ است و نان میده بی تخمیانه و عسل و شوربه و این اجزا
واجبست مگر زرده را که اندک تفاوتی مجوز است باید که از
زردهٔ چیزی فرو گذاشت نشود یعنی تمام خورده شود
و هیچ بر سفیده چسپیده نماند زیرا که سفیده مغرب فرمعه اند
که در وی نقطهٔ هست که مطلوب از اکل وی آنست
و کلی زردهٔ بهر وجه رواست و عسل آنکه بهاری باشد که
مایل بصفرهٔ است خوب و اولاست و آمیختن در
شمس زردهٔ عسل اولی است بهم از ابتدای شغل تا انتها
اجتناب از هر طعامی واجبست الا آب و در روز چها
رم غذا جمع باید کرد و در طبقی مثلا بولی که با غذا می آید
با آن ظرف باید کرد و دشوار آید و در سایه خشک می باید کرد
و از غبار حفظ می باید کرد هر چه مقداری کرباس بر روی
وی یعنی طبق پوشیده میباید داشت و اگر در آن کرافته
قصوری نیست و بولی که در سایر اوقات می آید اگر جدا
نگاه دارند یعنی صبح مناسب است بعد از آنکه ماده خشک

شد نرم بکوبند و در قرع مطین نهند و ترکیب نمایند بر دیگدانی که سر در داشته باشد و تقطیر نمایند و از تقطیر دو آب حاصل شود
اول آب سفید و آنرا ماء الحشو خوانند و دوم آب سرخ که مسمی بدهن است کبریت احمر خوانند و اگر ماده بسیار باشد آب سفید را علاحده نگاه دارند که در حل نمک مطبوخ بکار آید و طریق آنست که این آب در شیشه کنند و در آفتاب بیاویزند که تا منعقد گردد دیگر طبخ نمک معدنی است
چون نمک اندرانی در بول غیر نسا یعنی ذکور از انسان که در بول نساء الزوجة اولی آنست که در بول صبیان باشد که در بول ایشان زیادت صفوة و لین است و در باب دریا نیز لیکن بواسطه حدت و تیزی که دارد و طریق پختنش آنست که در ظرف مزجج ریزند و چهار انگشت بر بالای وی بول ریزند و آتش کنند و هر چند در طبخ کم شود باز بول اضافه کنند تا همواره چهار انگشت باشد تا هنگامی که نمک گداخته شود و علامتش این است که اگر بر روی اخگر نهند آواز نکند و بگدازد چون سپید و غایت مدت وی

چهار

چهار ده روز است متصل و شاید از این بگذرد و شاید بدین مدت نرسد بر سر آتش بر گردیده باشد چون نمک طبخ یافت حل باید کرد طریق آنست که بسایند و از آن نمک معقود با او ظلم نمایند مقدار نمک خمسه و در وزن دهن و ملح تر دو سیست و از خدام مولوی که تحقیق کم می شد فرمودند که سیگه وزن او را التعیین نکرده اند و فرمودند هر چند ملح بیش تر باشد بهتر و لیکن بخاطر فقیر چنان میرسد او ثلث و ثلثان مناسب باشد از دهن ثلث و از ملح ثلثان بعد از آن در روده مغسول باب و خاکستر ریزند و در شستن مبالغه نمایند تا هیچ و سومت نماند و طرفین روده را محکم به بندند بتر تیکه سوراخ نشود در جای نمناک یا در ظرف پر آب نهند و بگذارند تا آب شود و اگر نمک معقود باشد نوشادر بدل وی تواند شد و بعد از حل نمک و تحصیل دهن دهن را در قرع مطین که بر دیگدان ترکیب یافته باشد ریزند و نمک محلول بر بالای آن و انبیق را ترکیب نمایند و شده وصل کنند و آتش محمیه کنند پنجاه شبانه روز بلا انقطاع بلکه خاکه

و نمک را از حل و ترکیب [illegible]
زیرا که اگر در آن شیشه اندر اندازند
حل کشیده شود

انکشت وحرارت حضا به الطیر باشد بعد از مص خمسین اگر در
معمول قصوری بیافت فیها والا معمول را حل باید نمود بطریق
حل نمک وربع یا ثلث مدت خمسین را در قرع باید نهاد و
بهمان طریق آتش کرده واین معمول را الوان باشد افضل
الوان وی آنست که برنگ گلنار باشد واولی آنست که
معمول را در شاخ گاو نگاه دارند وطرح وی بر قمر است یکی بر بیست و
پنج وشاید کمتر طرح افتد واگر بر اسرب نمایند شکننده آید
وسید فرمود که معمول در شاخ گاو ترتیب کردن بر قلعی ریز
فرموده اند لیکن فرموده اند که چون وی را با آتش می برند مقرر صبغ
ووزن وی کم میشود لیکن چون بر قمر طرح یا بر فلزات که هرگز تغییر
نمی یابد والله اعلم وخدام ره معرب فرموده اند که حضرت سید
در تعریف این عمل فرموده اند عمل همه واصلان از مغاربه
منحصر است ودر این عمل غایت قسم یاد کرده اند که در تعلیم
عمل هیچ امساک واقع نشده وفرموده اند که اینست
تا تجد ازین معلوم شد که بعضی دقایق مانده
در اصل عمل هیچ امساک واقع نشده والله اعلم

شمسی

در اعمال شمس دیگر واین نسخه شمس خلاص از تقریر وتجربه
جناب سید ابراهیم مشعشع خلد ظله است روسخت را
تاب دهد خوب ودر دوشاب زنند هفت بار این عمل را
بکنند بعد از آن قطعه قطعه سازند بکارد یا بکوبد وریزه
ریزه سازد وبا به بیامیزد ودر بوته نهد وبعد از دیس در
میان زرده تخم مرغ ریزد اگر زرد آمده روسخت خوبست
واگر سرخ آمد نباید کار فرمود که عمل بر وی ضایع است
وآنچه زرد آید باید تقطیع کند مثل نخود یا گندم وبخورد
زحل منقی دهد بر این وجه که به عنبر هر قطعه را بگیرد وبآتش
تنک گرم میسازد وتطعیم میکنند ودر این اثنا چند
بار بوره نیز بخورد وی دهد تا تمام روسخت را بخورد زحل
دهد در آخر بوره بیشتر زنند وانکشت بنهد وبسیار دهد
بعد از آن انکشت دور کنند وملاحظه نماید اگر پرده بر رو
نمیماند علامت آنست که هنوز از روسخت چیزی
مانده هم آتش بلیغ کند دیده واگر پرده نماند وروی زحل
روشن باشد مثل آینه انزمان خشتی لچته بر بالای

دایرهٔ حدیده که گرد بوته بوده است به نهد و بوته دیگر دا گرد
آن دایرهٔ حدیده و اطراف و جوانب همه را گل زنند و یکشانه
روز بگدازد تا نیک خشک شود پس بیرون آورده
وزن کنند زحل که زیادهٔ از وزن خود بود باز در بوته
نهد و بدمد تا وقتی که بوزن اصلی خود باز آید باز نوبت
دیگر بهمین دستور عمل کند و تقطیع نماید تا سه نوبت
و تقطیع روشخت سه برابر زحل باشد و اگر چهار نوبت
تقطیع روشخت نماید رنگ او زیادهٔ شود و حضرت
سیّد فرموده‌اند که من سه نوبت بیش تقطیع نکردم پس
قمر را محرّر سازد بدین وجه که بگدازد و سه نوبت
در تیزاب ریزد بهمان طریق که در تنقیه زحل گذ
شت که کاسه را سوراخ کند و بر بالای ظرف تیزاب نهد
و در هر سه چهار بار تیزاب را تازهٔ نماید و از این قمر
محرّر دو جزو و از زحل منقّی یکجزو و از شمس یکجزو
و اوّل زحل را بقمر تقطیع نماید بهمان دستور که رو
شخت را بزحل تقطیع کردهٔ بود پس این قمر را

با این

با این زحل که تقطیع دیگر   هر دو را تقطیع آن یکجزو
شمس نماید بعد از آن مجموع را صحیفهٔ سازد بوجه لجام
که آسیان زرگرانست و مصطلح میان ایشان بدان
طریق که هر بار یکمثقال را بگدازد و تنکه سازد چنانچه در
میان زرگران متعارفست آنگاه بخلاص زرگران
برد و اجزائی که همراه این معمول بخلاص باید برد تا چرک
و وسوخ این معمول را بخورند شبّ یمانی مسحوق جزو
ی و ملح اندرانی مسحوق جزوی و خشت پخته نقید
آب ندیده پخته دو جزو و این تنکه‌ها را بخلاص برند
و باین اجزای سودهٔ فرش و تلحیف میکنند و بخلاص
برند و بعد از آنکه بیرون آورند و روی آن را از آن
برده چرکینی که بر روی آن نشسته باشد پاک کنند و بترا
شند باز آن را در بوته نو بگدازند و بورهٔ دهد پس ملا
حظه نماید اگر سرخست و از عیار زر کامل زیاد است
قمر خالص اضافه کند که بعیار زر جهری تنزّل کند
صفت تیزآب که بقرع و انبیق باید گرفت از برای

محرر ساختن قمر زنجار ترسا جزوی نوشادر پیکا جزوی دمه
بلور جزوی و هرگاه زنجار ترسا سپید الشود باید ساخت
زنجار ترسا
طریقه آن اینست که براده مس ده جزو و سه جزو نو
شادر در حل حامض عمل کنند و در آفتاب نهند و می شو
رانند تا وقتی که براده مضمحل شود و اگر نشد و خشک گشت
باز سرکه اضافه باید تا براده بالتمام حل شود و تخفیف
کنند زنگار خوب حاصل گردد ایضاً در تنقیه مس یک من
تنقیه مس
سیر مقشر را کوفته با چهار لخت مس از راک بلو
ری و چهارم لخت وی نوشادر افکنده شود و در
دو من سرکه باده ترش انگوری و پس بجوشانند چندا
نکه سیم لخت کرده شود در آورند پس نحاس را سرخ
تافته در مهراوندی فرو برد سه کرت تا جمله نه بار شف
پاک شود و در محک سفید آید باب دیگر از قول جو
و اگر حدیده مستتر را با قمر مناصفه کنند قمر خوب بیران
آید باب در عمل دیگر اگر قمر را سه نوبت زائل و لحق کنی
نیت سه نوبت و بعد از آن بر قمر طرح کند

وآن قمر را

وآن قمر را بر زهره طرح کند ایضاً عمل افلاطون
این عملیست که متفق علیه افلاطون حکیم است تا در حال حیات بو
قمر را شمس نماید
کسی بر این عمل مطلع نشده بستان شمس اسد و به پرویزیا
هنگفت به پنیر پاک بشوی و با صمغ الارض پس هم سنگ زر براده
وی فرار بر وی انداز و او را باهم بسای هفت روز خشک گشت
سیده پس بشوی با آب و این اکسیر را نگه دار که تلوینات را
شایسته است و زر و زیبق را در خرقه صوف تنک بند
و سرش را بریسمان ببند چنانکه جای بر زر و زیبق گشاده
بود بعد و چند زر و زیبق عروس که مزد قوام طبخ بدوست
بسای و در صره بسته در دیگی معلق بیاویزد و سرش را مطین
کن و نیم روز آتش نرم کند و بعد شش ساعت بیرون آورند
که جمله زعفران گشته باشد با سینه و بماء احمر تسقیه کنند و تشویه
تام که تا صحیفه نقره را اندک گرم کنی از این مسروی بریزی
بگذار و جریان کند بر روی صفحه چنین موم و لون صحیفه را
سرخ گرداند بفرمان خدای عز و جل بعده زنگ احدا
لموجودین الذکرین جز الانثی بگیر زعفران الحدید را
اب زاج زرد

بدان تنقیه و تشویه کن تا چند وزن خود صبغ زاج بخورد پس
در اب زاج زرد
بگیر زعفران الحدید صد بار بگیر و از زر زاول بگیر و از غان
محلول بر ان ان انداز و در زبیل اب دفن کن سه روز
پس عقدش کن و درم از ان بر یک رطل قمر انداز شمس گردد
بفرمان ایزد تعالی با نار حل و عقد کنند درمی بر سه رطل
رنگ کند بقدرت الله تعالی و این اکسیر است و جمیع حکما در
باب این عمل حرف بسیار زده اند اما برمز گفته اند و دواعی
بعضی رمز ایشان را مکشوف نموده ایم الحجه گفته اند
سه بر و بیز نهنگفت یعنی سه بوهان بیز یعنی نرم و خورد سای
و انچه گفته اند عروسی که قوام بدوست مراد از این گوگرد
است که قوام عمل بدوست و انچه گفته ماء احمر
این است که گوگرد زرد بگیر و زرده بیضه بگیر و بسای
هر دو را سنگ در قرع انگنی و انبیق بر وی راست کن
تا اب حروق سرخ بیرون اید و انچه گفته
ماء المجودین الذکرین و من الانثی زاج زرد
وصیلی او زنگ اول زاج کند و زنگ او عین

لیرنه

لیرنه بای زاج زرد را و در لگد و از تخم و حشو پاک کن و در زیرش
بمقدار آنکه دانه نخود بر و فرو شود سوراخ کن و زاج سوده
در وی کن و جایی که آسمان مکشوف بود او را آویزد و در زیر او
جامی بنه تا آن تقبه اب سرخ بچکد و در جام شود والله اعلم
و انچه گفت زعفران الحدید اگر چه پیش از این گفته ام که
زعفران الحدید را چون سازند اما این نوع دیگر است براده
حدید را بنمک آب بشوی چند نوبت و او را اشسته در
خرقه صوف بر بند و زنبیل را بکنند و اگر در جای گلی
که گل سرخ رنگ بود بهتر است پس آن حقه را باب ترکند
و صره را در انجا نهد و پاره خشک حشیش تر در انجا بر سر او
اندازد و سر لگن تازه آب بر وی افکنی و هفت روز یا بیش
تر بگذارد بگلی زعفران گردد و مجرد شود و بردارد استعمال
کند و انچه گفت غان محلول زیبق حل که میخواهد حل
کردن زیبق همسنگ زیبق نوشادر بسای و در نمق
ریزد و بسای تا زیبق بمیرد و پس مصعد کن و باز بار تا در
بسای تا بمیرد و پس در زبیل دفن کن بیست هشت روز

نوع دیگر زعفران الحدید

غان محلول زیبق

وهر چهار روز در زبل مجدد میکنی و آب قلی بروی میریزی تا حل
شود و آب زجاج پس بردار و بکار دار و اما الحجه که گفت
اگر باره دیگر حل و عقد کنی اما حل یاد کرده شد و عقد چنانست
که اکسیر را در قرعه یا در قاروره مطین اندازی و سرش
را استوار بقدری ببندی و در زیر قرعه قندیلی یا چراغ
دائم بنهی که صد و پنجاه درم روغن بگنجد و هر گاه روغن
بلیقه زرد ندش میدهی تا هفت روز و این تعلق بعمل دارد
دارد اگر در یکروز روغن بیشی نباید ریخت و اگر هفت
روز بسته نشود تعهد باید کرد تا بسته شود چنانکه مرد
و باشمات الله تعالی و اگر باز حل کنی طریق این است
که زیبق محلول تسقیه کنی و در زبل دفن کنی تا حل
شود و چون حل شود بر همان نسق که گفتیم عقد کنی و اگر بار
سیم و چهارم حل و عقد خواهی که تا این اکسیر را افزایش قوت
شود اضافه این میگردد که هیچ از آن ذات نبوده
واجب الوجود [illegible] را الحجت
... عقاب لحق که مقطر کنند در باب

قاعده عقد

طریق ... و عقد ...

را الحجت

را الحجت ربع هر دو را سحق بلیغ کنند با عرق شراب تسقیه
کنند سه وزن دوا و خشک کنند پس بطریق تقطیر در داخل کنند
چهار بخش کنند یک بخش را با روغن زیت خمیر کنند در بوته سر بسته
کنند و ثقبه در بالا کنند بقدر گندم و یکشبوته بگذارند
و استنزال کنند جسد سفید بیرون آید عمل گفت
که نصف قمر داخل کنند بنده ثلث کردم خوب شد
تمام انسند باب دیگر اول سیماب بهر قدر که خواهد در میان
کاسه مس [illegible] کنند و آب هندل به چوب دسته مس صلایه
نموده تا اینقدر که کشته شود بعد از آن بخروس ده تا بخورد
بعد خروس را ببند یک شبانه روز و خروس را بکشند و از
چینه دان خروس سیماب را در آورده و بزودی در میان آب
سرد انداز و سفت کشته میشود بردار و دیگر از او دو چهار
وزن او سوخته مس داخل نموده لحق کنند و همون
هر دو گوگرد داخل نموده سحق کنی یکشبانه روز بعد از آن
شوره را داخل نموده در میان ... گذاشته و دایره او را
بگل حکمت بگیرد و در میان تنور در آتش هموار دفن نموده

قمر

تا مدت یکشبانه روز و بعد از آن بیرون آورده امّا نگذارد که آ
تش خاموش شود و از میان گل حکمت بیرون آورده با قلعی
که جرم او گرفته باشد طرح کند که قمر خالص قایم النار
شود نوع دیگر پنج مثقال زیبق را با پانزده مثقال
توتیای هندی سحق بلیغ نموده با آب تیزاب تشفیه
نموده سه مرتبه و مس عموده بعد در میان دوات کار
مشهدی گذاشته بد سر بند و در آتش تون دفن
نموده یکشب و بعد از آن بیرون آورده با مشتری
یا زهره هر کدام که طرح نماید بسیار خوب شود نوع دیگر در
عمل قمر زاد المسافرین مثل قمر عبد الامام که در خواب
با و تعلیم کرده اند و معاش و از این عمل بوجه مجرّب ثبت
صفت آن زیبق ابیض جزوی عقرب جزوی مصطکی
جزوی بیاض البیض ~~عبد~~ جزوی جزوی جمیع را سحق
بلیغ کند و با بیاض البیض دیگر صلایه کند و در قدحی
انداز دو شد و صل محکم کند بخمیر و در طین گیرد و در تون
تام نهد یکشب کامل میشود برنگ رمادیت جزوی

سر بیت

سر بیت جزو مشتری طرح کند خالص گردد نوع دیگر
سرطان و زرنیخ مشتری زحل مریخ زهره علم عقرب
فارسی فرار حیض زنان انزال مردان بول فرس بستا
نند و بیکدیگر ممزوج سازند و بجوشانند و بقرع و
انبیق بچکانند آن را بگدازند و در وی ریزند و یکی
بصد طرح کنند شمس گردد دیگر علم علم بگیرد علم
سبز رنگ شده خام و صلایه کند و از و الابه سبز د بجه زرنیخ
از آن بگیرد مثل آن صابون رخت شوی سفید و بکوبد
بغایت نرمی و با علم مذبور ممزوج سازد و ربع اینها
عقاب داخل سازد و عقاب را نیک صلایه نموده
داخل سازد بعد از آن در میان ظرف رنگینی کند
و بعد از آنکه بگل حکمت استوار کرده باشد و دهن
او را با یک کلوفه و سفیده تخم مرغ استوار کند تا پنج
شبانه روز در میان آتش زبل کند و بعد از آن بیرون
آورده قرص شده دیگر قلعی بستاند یکمثقال و با
یکی زیبق بگدازد و شش مثقال زرنیخ او بیمیزد

وصلایه کند وهفت مثقال نمک قلیه بآن بسایه و دربوته
کند وبعد از دو بر بزد جون یکی با یک مس بگداز سفید
شود و بکار برد نوع دیگر در عمل شمس که در ساعت سا
خته میشود بستاند صفحهٔ فضه مثقال وآنرا آب حمری
دادهٔ وبقدر یکعدس توتیای هندی بر او بپاشند که از
دو جانب آن نفوذ میکند پس بر ابر آن ذهب خالص
حملان کند ذوب دادهٔ در دهنی زرده بیضه فرو بر
سه بار و در خون بز سرد فرو برکه بسیار خوب و نادر شود
در قمری دیگر ستم الفار ده مثقال نیم مثقال ملح
القلی سه مثقال ملح طعام حلبه را باهم صلایه کنی
و در بوته تا اینقدر که دود دخان منقطع شود بعد از آن
بر قمر طرح کند و آن قمر را بر زهرهٔ طرح کند نسخه
شیخ محمد عرب بستاند ستم الفار قلیا صبر
بورهٔ ارمنی زیبق ۸۱۲ ۸۴ ۸۴
سفیده آب قلعی بایه ۸۳
در دیگ وصباح بیرون آورد که عقد شده باشد و در
صحیفه یحیی شمع بگداز دیکمثقال از این را با
شش مثقال

نوع دیگر شمس که در ساعت ساخته شود

قمر دیگر

شش مثقال نحاس منقی طرح کند که قمر است باب
دیگر در اکسیر اگر خواهی سرب را نقرهٔ کنی بیاور سرب وآنرا
تنگه بکن و در دیگ بنه واندازه تخته دیگر سرب بنه وبعد
از آن نمک بپاش و در زیر آن تخته سرب بنه و دیگر هم
چنین نمک را بریز تا دیگ پر شود وآنرا بگل حکمت
استوار کن و دیگدان بنه یکشبانه روز وآتش کن وبعد از
آن بیرون آوردهٔ پاکیزهٔ بشوی وخشک کن باهم وزن آن
سیماب در کوزهٔ کن وسر آن کوزهٔ را بگل حکمت استوار
کن و در تنور بنه یکشبانه روز بگذار تا خشک شود بعد کوزهٔ را به
شکن چون بلور سفید بیرون آید از این یکدرم بدهٔ درم مس
سفید و یکدرم نقرهٔ باهم بیامیزد وبگداز نقره سفید خوب
شود چنانکه هیچکس نداند حل زیبق سه مثقال ز
یبق وهفت مثقال تیزاب فاروق سه مثقال زیبق
را در میان فنجان نموده بر روی آتش بسیار ملایم
ر دو تیزاب مذکور بقدریکه روی زیبق بپوشند
ریخته از سر آتش برداشته که آن خود بخود میر

سرب نقره شود

ساعتی بگذارد بعد از آن آنچه از او حل شده باشد مثل
شیر به پیاله دیگر کنند و همچنین تیز آب بریزند تا مجموع حل
شود حل شود ایضاً از نفایس الفنون نقل شده در
ساختن سیم چینی گویند که از یکدرم سوخته نقره
بستانند و سه درم اسرب و با هم بسایند تا نرم شود
و در قدح کنند مطین بگل حکمت و قدری زیت بر
آنجا ریزند و باتش بریان کنند و هرگاه که کم شود
باز زیت بریزند و بریان کنند تا یکشبانه روز آنگاه
او را بیرون آورده در شیشه مطین کنند و در زیر بالای
آن شیشه قروت قروت کفته بریزند و سر آنرا استوار
کنند و یکشب باتش سرگین انزروت بریان کنند و بعد از
آن بیرون آرند و یکدرم از آن بر سه من نحاس اندازند
سیم گردد ایضاً گویند اگر ده مثقال نحاس
و ده مثقال اسرب و رصاص و نحاس
... از هر یک ده مثقال بستانند

واین جمله

سیم نمودن

واین جمله را با هم بکوبند تا نیک نرم شود و بعد از آن نحاس
را بگدازند و این داروها را برو ریزند و نفخ عظیمی در
آتش در دمند جمله نقره گردد اما خشک باشد ایضاً گویند
اگر یک رطل نحاس اهن بستانند و سه وقیه مرتک ملبیغ انزا
با هم سحق کنند و در کوزه مطین بگل حکمت بریزند و یکشبانه
روز در تنور نهند پس بیرون آرند و بگدازند و نحاسی
ملبیغ را برو ریزند سفید شود الا در ظاهر او اندک قرمزی
باشد چون باز بگدازند و مثل آن نقره برو نهند سفید
شود ایضاً بستانند از زیبق معقود یکرطل
و هم چندان آن نمک مقلو هم چندیه هر دو و
خل خمر بلایه یکروز سحق کنند و بعد از آن
نرم تشویه کنند و همچنین سه روز آن را
کنند و یکشب تشویه پس بعد از آن
او را گرفته باشند در دیگ آثال نهند
تصعید کنند تا همه او متصاعد شود
و باب رصاص یا آب اسرب یا
شادراک دهند و همچنان ...

به آن کنند تا بهدی رسد که بصفایح جاری تواند شد و مستد خلق
نشود پس یکدرم او را بانجدرم نحاس نهند نقرهٔ گردد
ایضاً اگر از زیبق جزوی بستانند و از زرنیخ سفید که در او
هیچ سیاهی نباشد جزوی و باب رصاص قلعی یا اسرب یا نقرهٔ محلول
بنشاد و تشمیع کنند و تحلیل و تعقید او تمام کنند هر یکدرم
او یکرطل از نحاس را نقرهٔ گرداند و اگر هر یکی از اینها را
جداگانه تحلیل کنند و باهم بیامیزند و سه هفته در میان
زبل نهند تا منحل شود پس تعقید کنند هر یکدرم از او
دو رطل نحاس را نقره گرداند و اگر این مذکور را چون معقود
شده باشد سحق کنند و بمثل وزن او از زیبق محلول ده
نوبت نقی کنند پس تحلیل و تعقید آن کنند هر یکدرم از
آن هزار درم نحاس را کافی بود و اگر بدل زرنیخ کبریت
ابیض مصعد مصفی باب بیاض مبیض مصعد
مکلس محلول بود نهند هر یکدرم از او هزار
درم زیبق را العقید کند و هر یکدرم از آن زیبق هزار
درم نحاس را نقرهٔ گرداند ایضاً گویند اگر بستانند

زرنیخ

قمری

از زرنیخ سرخ و زرد و رصاص و مرداسنگ و مغنیسیا از
هر یکی جزوی و از قلی و نمک اندرانی و بورهٔ ارمنی و گندر از هر یکی نیم
جزو و هر یکی را علاحدهٔ بسیزند و در قنینه که شیشه گویند تا است
کنند و سر آن را بنمک و آبگینه محرق استوار کنند و
یکی را بر از خاکستر نهند و یکروز تمام در زیر آن دیگ آتش
کنند و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و آنچه در او باشد
بیرون آرند و یکدرم از آن بر پانزدهٔ درم نحاس منقی نهند
نقرهٔ گردد وجهی دیگر گویند اگر رطلی از کبریت یا زرنیخ بستا
نند و آن را با مثل آن نمک مغلو و اندرانی و نصف او
زنگار بحل خمر یا آب قلی یا آب نمک یا بول کودکان سحق
کنند و یک باتش متوسط تشویه کنند و باز بیکی از
مذکورات سحق کنند باز تشویه کنند تا سه نوبت و بعد از آنکه
نداوت او بر گرفته باشند در دیگ اثال تصعید کنند تا
سفید شود پس او را بیرون آرند و امتحان کنند اگر نقرهٔ را
سیاه نکند رسیدهٔ باشد و اگر سیاه کرداند از آن باز سحق
کنند تا بدان مرتبه رسد که نقرهٔ را سیاه نکند پس از او یکرطل
بستانند و قیروت و کندر را به سیزند و بآب
اندروت

قمری

رکنند تا صعد را او در میان
آن خاکستر نهند

قمری

عجین کنند و در قاروره ریزند و دیگی را پر از خاکستر کنند و
قاروره را در میان آن نهند و سر آن را بنمک مغلو یا آرد جو
استوار کنند و بر بالای آن طبقی بنهند و بر بالای طبق خا
کستر و بقدر خورد او آتش کنند و باقی روز همچنان بگذا در هر بیزد و بر بالای
رند و چند نوبت همچنین میکنند تا منعقد شود دیگر جزو از
او سی جزو از نحاس را نقره گرداند وجهی دیگر کونیلا کر قمر
رطل از زرنیخ یا کبریت بستانند آن بوره و یا آب نمک برو ز
سحق کنند و شب با آتش متوسط تشویه کنند و بعد از آنکه ندا دهد
او را اخذ کنند مصعد گردانند و تجدید توره کنند تا سفید
شود پس آنرا چند نوبت باب نوشادر تشمیع کنند پس زیبق
مصعد بر آن اندازند و با آتش خفیف تشویه کنند تا منعقد
شود دیگر جزو از او پنجاه جزو از نحاس را نقره گرداند
وجهی دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت و آنرا بریان کنند
چنانکه دخان و سیاهی و نتن او برود بمقدار یک رطل شمس
و آنرا با همچندان او از کلس عظام سه روز باب نمک
بسلایه سحق میکنند و در شب با آتش نرم تشویه نمایند
آتش نهند و تصعید کنند و باز تجدید کلس و آب

نمک

نمک میکنند و مصعد کنند تا سفید شود پس باب صابون تصفیه کنند
و باز همچنان تشویه کنند تا وقتی که قایم شود پس اگر آن کبریت باشد
هر یک درم از آن با سی درم زیبق در بوته کنند و سر آن را محکم بگیرند و در
میان آتش نهند و نفخ کنند تا منعقد شود و سیم گردد و اگر زرنیخ
باشد هر یک درم را با سی درم نهند از نحاس تا نقره گردد وجهی
دیگر بستانند از صفایح طلق و بیست روز او را در میان بول
نهند پس بیرون آرند و در بوته کنند و جزوی نوشادر در آن
حل طلق افکنند و آنرا در کوره کوزه گری نهند و نفخ کنند تا بگدازد
وقمر و در حل طلق این وجهی خوبست و بیشتر حکما بر این متفق
اند چون آن گداخته باشد همچندان آن زیبق بر او ریزند که
بطلق ملغم شود از آن یک درم پنجاه درم قلعی را نقره گر
داند لیکن تدبیر ریختن زیبق در آن چنانست که
بر سر آن بوته طبقی نهند مثقوب و در زیر آن ثقبه کوچک
از آنجا فرو ریزند وجهی دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت
قمر یک رطل و همچندان آن نمک و از براده آهن نیمه آن و
آن را سه روز بباید بخل خمر سحق کنند هر روز

سه ساعت در اول روز ساعتی دیگر بوقت نیم روز ساعتی دیگر
بوقت نیم روز ساعتی و بوقت غروب آفتاب ساعتی و
بعد از آن آنرا باتش متوسط تشویه کنند پس بسایند و سرکه
تشقیه کنند و باز تشویه کنند تا سه نوبت و بعد از آن تصعید
کنند و باز تجدید اخلاط مذکوره کنند سحق کنند چنانکه
از ثفل او هیچ باقی نماند و تصعید کنند و باز تشویه کنند تا
قایم شود چنانکه اگر یکدرم از آن برهشتاد درم نحاس اندازند
یا بر پنجاه درم رصاص نقره گرداند وجهی دیگر بستانند از
زرنیخ یا کبریت یکرطل و از برادهٔ نحاس و نمک هر از هر یکی
یکرطل و بقلیا آنرا الحق کنند و یکشب آنرا باتش متوسط
تشویه کنند و همچنین سه نوبت پس تصعید کنند و باز
تجدید اخلاط کنند بهمان ترتیب سحق و تشویه و تصعید
کنند تا بغایت سفید و پاکیزه شود پس بر روغن مقطر غیر
محروق آنرا تدهین کنند و تشمیع نمایند تا قایم شود و
متدخن نگردد و اگر زرنیخ باشد یکدرم از آن بر سی درم
نحاس نهند و اگر کبریت باشد بر سی درم رسیق یا رصاص
نهند سیم شود

نهند سیم شود وجهی دیگر بستانند از هر یکی از زرنیخ یا
کبریت یکرطل و نمک هر بار زر او ندی سحق کنند و باب
خالص آنرا تشقیه کنند و بعد از آن تشویه و تصعید
و باز بهمان ترتیب تجربه نمک و تشقیه و تشویه
و تصعید تا مجموع آن متصاعد شود و هیچ نمک سفید
گرد و پارچه نمک باشد در زیر بماند پس باب نوشادر
تشمیع کنند و آنرا بر صلایه جمع کنند و باب تورهٔ
تیز که آنرا ماء الطیمان خوانند تشقیه کنند و بعد
از آن تشویه تا پنج نوبت چنانکه شود که اگر کبریت
باشد جزوی از او بر یکرطل از هر چیز که نقره گرداند
و اگر زرنیخ بود بر نحاس نهند تا سیم شود
وجهی دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت از هر کدام
که خواهند یکرطل و از اسفیداج رصاص هم
چندان آن و آنرا بسرکه بسایند و باتش خفیف
چند نوبت تشویه کنند و بعد از آن تصعید

کنند و باز اسفیداج تجدید نمایند بهمان دستور تا وقتی که آنجه
مقصود است سفید باشد پس تجدید اسفیداج کنند و بآب مرتک
تسقیه کنند بعد از آن تصعید آنجه مخنق شود بستانند
هر یکجزو از او بیست جزو نحاس را سفید گرداند وجهی
دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت از هر یک که خواهند یک رطل
و از مرتک سپید و نمک اندرانی از هر یک رطلی و آنرا
بسرکه یکروز سحق کنند و شب تشویه کنند
کنند پس تصعید کنند و باز با خلط اول او را تجدید کرده
تصعید کنند تا تمام سفید شود و بعد از آن آنرا بحفظ
مقطر غیر مشتعل تحجین کنند و آنجه از او مخنق شود
یکدرم او بیست درم نحاس منقی را به بیاض
بیض مسلوق معجون سبوت در بریته سنگینی
گردانند وجهی دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت از هر کدام که خواهند
مقداری و در بریته سنگین کنند و آب نمک بر او ریزند
و سه روز بگذارند و هر روز چند نوبتی جنبانند پس
آنرا

٧٠

آن را صاف کنند و بآب شیرین بشویند تا ملوحت او برود
و بعد از آن تخفیف کنند و باز در بریته کنند و آب نمک
بر او ریزند و همچنان سه روز بگذارند و هر روز سه نوبت
جنبانند و باز زراوق صاف کنند و بشویند تا چنان
شود که اگر بر صفحه تحریر کنند سیاه نگرداند پس آنرا خشک
کنند و بسایند و بآب اشرب محلول ده نوبت تسقیه
کنند و با هر تسقیه تشویه کنند بعد از آن سحق کنند و
بر یک جزو از او اگر زرنیخ باشد پنجاه درم از نحاس
را سفید گرداند و اگر کبریت باشد پنجاه درم از نحاس حدیدی
که باشد وجهی دیگر بستانند از کبریت و یا زرنیخ
از هر کدام که خواهند مقداری و بعد از تشویه آنرا
بنمک سحق کنند و باز تشویه کنند و سحق همچنان
تا وقتی که سفید شود و در هر نوبت او را بشویند
در او صاف کنند تا هیچ بوره سپید شود پس بآب
عقاب تشمیع کنند تا هیچ نمک نشود که بگذارد پس
آنرا جدا بنهند و کلی رصاص بستانند و بعقاب

تشمیع کنند پس آنرا حل کنند و باز عقد که یکدرم او سفید درم
را سپید کرداند و از حکیمی شنیدم که گفت من این را تجربه کردم
و راست آمد وجهی دیگر که او را منجز الی جات گویند
بستانند زرنیخ مصعد و زیبق مصعد از هر یکی مساوی و بر صلایه با آب صحن
ترش بسایند تا هیچ آب شوند پس آنرا در قاروره ریزند و یکهفته دفن — قدرب
کنند و اگر انعقاد کنند پس در عمیا و دیگر رها و ننهند و در زیر آن
یکشبانه روز آتش کنند پس آنچه مرتفع شود بردارند یکدرم از
او بر شصت درم رصاص یا نحاس نهند سپید شود ان شاء الله تعالی
سپید کردن زر و کهون آهن و تنکلیس او بیاور براده آهن
چند آنکه خواهی صلایه کن و آب زاج بخورد دش بده و خشک
نما و تشویه کن تا وقتی که برنگ سرخ شود بغایت سرخی
و نرم شود چون غبار باشد صلایه کن و در کفچه آهن بگداز
و فرو ریز تا سرد شود و به بند و چون خواهی که سرب را
رنگینی کنی باید سه جزو سرب و یک جزو از این بر سر او
زنه و ۲ دفعه بهمین رویه بگداز د سرب رنگینی
شود اندکی از آن سرب بسیاری نقره را رنگینی کنند
و در همه جا این باب را مخفی داشته اند و برمز گفته
گفته اند تیه‌ها بستان زیبق سم الفار ملح قلیاب — نقره

زر و کهون آهنی
و زرنیخ او و رنگ
و تنکلیس او
کردن سرب و رنگ
کردن نقره

صابون

صابون حلبی و با هم دیگر سحق نرم باید و دو قدح مطلی
ریخته قدح دیگر وصل کنند در سراجاق گذاشته تصعید
کنند با آتش تند از صبح تا شام پس چون سرد شود بیرون
آورده همان جوهر سم را که دارد و بعد از آن عرق سرکه
و ملح قلیاب فی الحال سرکه و ملح قلیاب را حل کنند
بعد از آن همین تیزاب را آهسته آهسته بخورد
همین جوهر سم داده سحق کنند و تشویه کنند و روز بعد از
آن در بولاد ریخته سر او را مسدود کنند و در خاکستر آ
تش دار دفن کنند یکشب پس روز بیرون آورده و رو
ز دیگر همین آب داده سحق و تشویه کنند باز با آتش دس
برده چهار بار بهمین مضمون درست کنند پس بر روی
صفحه مس جاری شود بخود و ثابت باشد بعد از آن دو
مثقال نقره را بگداز دو یک مثقال از این اکسیر بدو طرح
کنند سه مثقال شود بعد از آن این سه مثقال را بر
سی و شش مثقال زهره گداخته طرح کنند نقره باشد
بغایت سفید و خوب تاب بمصرف رسانند والله وبالله
از روی تجربت نوشته شد چون از نسخه ایشان فیض بغیر

رسیده بود والله اعلم عرض این عمل را در پارچه کاغذی
بکاتب الحروف بنموده اعرض در روی رسیده بود و اما
از قال بیرون نمی آید اما صحیح صحیح ثابت گردان توتیا
عقاب ۱ درظرف بگذارند و سرش را محکم گرفته یک
۱۵
نصف در تنور گرم بگذارند که مکلس شود و بعد از
آن او را او را آب محمر هفت مرتبه بشویند بعد از آن
به بوته بزرگ بگذارند و شد وصل نموده ۳ ساعت
بدمد که مصعد شود بعد از آن یکی برده از قمر محمر او
با آب ماء الاحمر بت صفت آب معشر شده دوا
۵ جزو
زاج [illegible] شب یمانی اجزا را سحق نموده تقطیر نمایند
۳ جزو ۲ جزو
آب محمر به گراهم با زاج ممزوج نموده تا حل شود
و بعد از آن صاف کرده ۵ م زنجار ۵ م زعفران
حدید و در نحر اجزا را الکیت باهم درشت نموده که
تمام [illegible] در ساختن زر گذشته
اگر زرنیخ یا کبریت از هر کدام که خواهند یک رطل
بستانند و نحاس سه رطل و آن را بقلیا تنقیه
کنند پس تشویه و تصعید باشد تجدیه نحاس

کنند

ثابت کردن توتیا و محمر کردن قمر

آب معشر

آب محمر

ساختن [illegible]

کنند بهمان وجه تا الحج [illegible] شود سفید بود پس
با آب قلقند و زاج تنقیه کنند و بعد از آن تشویه تا
سرخ شود و آن را در جای [illegible] بریزند پس بستانند زیبق
که آن را از [illegible] حمرت تصعید کرده باشند و تشمیع کنند
و در آینه دیگر کنند و مثل آن زیبق و قلقند و مثل او
زعفران حدید و همه را بر صلایه کنند و با آب [illegible] در
مصعد زاج مقلو که در او مثل ربع او زاج یا قلقطار
حل کرده باشند تنقیه کنند و بدان تشمیع کنند تا هیچ
نم شود که بگذارد پس آن را حل کنند و در او مثل نصف
آن مجموع روغن صفر بیضه بریزند و آن را دفن کنند
تا منحل شود و آب صافی که در وی پنجاه روز تمام شود
پس تنقیه کنند تا [illegible] شود و یک درم از آن دو
رطل از هر جسدی که باشد صبغ کند و وجهی دیگر بستانند
یک رطل از زیبق منعقد تحزدل و آن را در قدحی مطین
کنند و یک رطل از زیت در او ریزند و پنج درم کبریت
اصفر محرق و پنج درم زاج اصفر بر او اندازند و قدح را

[illegible] نقره [illegible] کردن

باهم در آتش سرگینی نهند ونگاه دارند تا هر چند که از
زیت کم میشود در می ریزند و بهیچ حال نگذارند که آ
تش فرو میرود تا یکشبانه روز پیش فرو گیرند و آنرا باب
دباغ بشویند و در دیگی مطینی ریزند و در میان آن دیگ
منارهٔ از گل نصب کنند و بر سر او صحنی نهند و آن
زیبق مطبوخ در آنجا ریزند و در حوالی آن منارهٔ
در دیگ رطلی از کبریت محوق بریزند و طبق بر سر او
نهند و منفذ او را بگیرند و در زیر او آتش نرم برافروزند
تا شش ساعت چنانچه کبریت همچو منجمد شود پس بگذا
رند تا سرد شود و بگشایند و همان تدبیر را اعاده کنند
و هر وقت که دانند که بخار کبریت منقطع شد آتش را
قطع کنند و آنرا فرو گیرند و هر جزو را از او بربیت درم
نقرهٔ نهند تا سرخ شود ان شاء الله تعالی وجهی دیگر
بستانند زاج محلول قدری که خواهند و مثل ربع او زرنیخ
بر او اندازند و سه شب دیگر بگذارند و باز همچنان
صافی کنند و مثل ربع او مرقشیشا بر او اندازند

صبغ اجساد

وسه شب

وسه شب دیگر بگذارند و باز بجوشانند و صافی کنند پس مجموع را
غن زرد را بر او اندازند و براده را بر آن تشقیه کنند
و بسایند و تشویه کنند تا همچو زر در سرخ شود پس مثل
آن زیبق مصعد مخنق احمر بر او اندازند با آب نوشادر
مصعد بزاج ده نوبت تشمیع کنند پس آنرا حل کنند
و بعد از آن تعقید یکمثقال از او پنجاه مثقال را صبغ
کند و اگر با آن کبریت مبیض مسقی باب زاج و قلقند
و قلقطار و حجرة الدم خلط کنند و پانزده نوبت تشمیع کنند
بعد از حل و عقد یکمثقال پنجاه مثقال را از هر جسدی
که خواهند صبغ کنند و اگر هر یکی را علاحده تشمیع و
تحلیل کنند و بعد از آن همه را جمع کنند و سه هفته
دفن کنند و اگر هر یکی را چون بردارند و تعقید کنند
یکی سیصد مثقال را صبغ کند و اگر بار دوم حل و
و تعقید کنند یکی ششصد مثقال را صبغ کند و همچنین
هر چند تحلیل و تعقید آن مکرر شود اثر او مضاعف
گردد وجهی دیگر بستانند برادهٔ زر را با همچندان او

صبغ نمودن نقره و زر خالص شدن

از نوشادر سه روز بخل خمر بسایند پس تصعید کنند و سرکه
بسایند و باز تصعید کنند و باز بسایند تا هبا شود و بعد
از آن زاج و زنجفر و نوشادر از هر یکی وقیه بستانند
و یک رطل خمر مقطر بر آن ریزند و یک هفته در میان سرگین
نهند تا منحل شود پس آن را بر آن میاندازند و تشویه
کنند با زر در احمر شود و در همراه او ده مثقال نقره را
صبغ کند پس سه مثقال زر در او نهند تا زر خالص شود
و اگر آنرا با زیبق احمر بسایند و بر زردهٔ تخم مرغ عجین
کنند ده مثقال او سی مثقال را صبغ کند پس بهر ده
مثقال سه مثقال زر در و نهند تا زر خالص شود و اگر
آن مجموع را الحمرهٔ کبریت تسقیه کنند پس تشویه هر در
مراز و صد مثقال را صبغ کند و اگر آن را حل کنند و با آب
زعفران حدید تسقیه کنند پس تشویه هر در اخراو یک رطل

ساختن زر

رصاص را زر کند وجهی دیگر بستانند از براده زر
آنمقدار که خواهند و او را بسته چندان او زیبق تلغیم
کنند بهمان وجه که یاد کردیم باز زنند در زر باو اضافت

ستانند

کنند زر خوب بر آید وجهی دیگر بستانند زیبق چهل درم

ساختن زر

و کبریت احمر بنج درم و زرنیخ صفر دو درم و همه را با هم چو
سرمه نرم کنند و بحجر بر سه بپزند و در قاروره کنند
که سطبر باشد بگل حکمت و یک شب نه روز بسرگین
تشویه کنند پس بیرون آرند و بسرکه لطیف و بول
مصعّد لحق کنند و باز بهمان سرکه بر او ریزند و تصعید
کنند و آنچه از او مقطر شود بعد از ساعتی منعقد گردد
و اگر درهم از او بر ده درهم نحاس نهند و آنرا با ده درم
نقره بگدازند خالص بر آید وجهی دیگر گویند از بستانند
یکمثقال از زرد بلنک و یکمثقال از آن موش خانگی
و یکمثقال بول مرد سرخ گانه و یک زردهٔ تخم مرغ سیاه

زر دیگر

و دو درم نوشادر کی؟ و دو درم روغن زیت و آن جمله را
در آبگینه ریزند چنانکه در آفتاب تا نیک بگیرد و بعد
از آن دو مثقال نقره را در بوته بگدازند و این جمله
را در آبگینه ریزند چنانکه بخار او هیچ بیرون نرود
و بگدازند تا سرد شود و بیرون آرند در اشارات

بعضی از اصطلاحات ارباب این صناعت بدانکه ایشان
زر را شمس و آب و زن اد و عالم و شعاع و نور خوانند
و نقرهٔ را البدر [illegible] و عروس و بیضا و شمع خوانند
و آهن را مریخ و حدید و زعفران و یاقوت و هندی خوانند
و نحاس را زهره و هلو و اخ و اخضر و اصفر و اسطر خوا
نند قلعی را مشتری و صرار و لبن و خوار و ابیض — اصطلاحات اهل صناعت
و رص خوانند و اسرب را عطارد و زن و اسود
و نجم و مذنب و احاد و زیبق را مراد و ابق و سحاب
و برق و روح و مرکب و جد و رطب خوانند و نوشادر
را ملح و کافور و تریاق و ماند بری و حجر ابیض و زرنیخ
را ملک و حجر الذهب و عقرب و مشلف احباد
و کبریت را عروس صفرا و شمعه بیضا و آب زر را
ماء الصفر خوانند و آب نقرهٔ را ماء البیاض و آب
زیبق را ماء الفه خوانند فصل در تعقید
و تحلیل و تکلیس اگر خواهند عقد زیبق کنند — عقد زیبق
او را در قاروره کنند که گردن او را زیر و تنگ

وعصارهٔ

وعصارهٔ حی العالم بر او ریزند چنانکه بمقدار یک
انگشت بالای زیبق بایستد و قاروره را مطین کنند
و از تشارهٔ آتش برافروزند و قاروره را در میان نهند
چنانکه چون گردن او پدید نباشد و چهار ساعت تا پنج بگذا
رند و بعد از آن سر آن ازند قاروره را و بشکنند و سیماب
را که در آن منعقد شده باشد بگیرند و برای حاجت نگاه دا[رند]
وجهی دیگر بگیرند از سیماب یک رطل و از نخره و قلقند
و نمک مدبّر از هر یکی نیم رطل و همه را نیک بکوبند — سفید نمودن سیماب
و به بیزند و این جمله را باهم بسایند و بآب همچنان مصعّد
کنند و همین تدبیر کنند تا همچو نمک سفید شود و از
برای حاجت نگاه دارند وجهی دیگر زیبق را ابزاج
بکشند و مقداری از آن نمک مشوی بسایند و برو
ریزند و در دیگ آتال نهند و تصعید کنند تا همچو
زر در شود و چهار نوبت که تصعید شده گاه باشد
که بدین مرتبه رسد پس از آن زیبق مصعّد بمقدار — عقد زیبق
رطلی حاصل کنند و نیم رطل شب موصلی و ربع آن

ش نوشادر با او اضافت کنند و باهم سحق کنند و آنرا
در قدحی مطین ریزند و آن قدح را در دیگ آتال
نهند و سه شبانه روز سحق کنند و در زیر او آتش قوی
کنند و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و منعقد گردد
وجهی دیگر بستانند از زیبق مصعّد سه درم و جوی کم بادکه
شده یکم رطل و از بیاض بیض معقود مخفف و
صمغ عربی و این جمله را با آب مقطّر نوشادر هیچ نوبت *عقد زیبق*
اول سحق کنند و شبی دیگر همچنان در تنور نهند
چون بیرون آرند منعقد باشد در عمل حل طلق گویند
اگر طلق را بکوبند تا چون سرمه شود و بحریری که تخت
بافته باشند بیزند و بمقدار او شب یمانی بر او *حل طلق*
ریزند و سه درم نمک و بوره ارمنی و بمقدار او
تنکار و او را نیک بسایند و در شیشه مطین کنند
و چهار رطل بول کودکان در او ریزند و سر شیشه
را گل گیرند و شب تا روز در آتش سرگین نهند چون برا
ن آرند گداخته باشد از برای حاجت نگاه دارند

وجهی دیگر

وجهی دیگر بستانند گاه خشک را و بجوشانند تا محری *حل طلق*
شود پس طلق را صفایح کنند و آن آب را بر او ریزند
منحل شود وجهی دیگر سیر نخ را در آب بسیار بریزند
تا محرّا شود پس آن را بپالایند و صافی کنند و در آبگینه
ریزند و چهل روز در آفتاب بیاویزند که آن سرکه
پس عجیب شود پس هر وقت که خواهند طلق را *حل طلق*
حل کنند و در قدحی کنند و آن سرکه را بر او ریزند
و سه روز بگذارند همچو آب روان شود صفت
تکلیس اگر خواهند از چیزی چیز برا مکلّس
کنند او را اسبوش در و سرکه زنگاری که دانند *قاعدهٔ تکلیس*
با آن چیزی سوزنده همچو نوشادر و نمک و گوگرد و بوره آنند *و مکلّس برای*
تا سحق پذیرد و سیماب در او آمیزند پس آنرا تصعید *شمس و قمر*
کنند تا سیماب از آن جدا شود و همچنین چند نوبت
همین عمل کنند تا آنچه از او باقی مانده همچو زر زری باشد
و او را جسد مکلّس خوانند پس اگر از برای نقره باشد
او را مانند آب مقطر دهند و می‌سایند و در تون

می‌نهند و باز می‌سایند تا بغایت نرم شود و اگر آنرا برای زر بجوش
آبهای زاجات میدهند یا آب لیموی سرخ یا روغن بیضه
و بیاپای تشویه میکنند تا سرخ محکم گردد و چون زر وری شود

صفت تحلیل چیزها آسان‌ترین در تحلیل آنست
که طبیعت عقاقیر را با چیزها که دانسته که خود انحلال
پذیرند بیامیزند نمک و زاج و قوی‌ترین همه نوشادر است
پس آن چیزهای که حل خواهند کرد باید که در آمیخته کنند
و نوشادر حل کرده در اوی ریزند و می‌سایند تا ده کرت
بر وجه مذکور سحق میکنند پس آنرا بر سر آتش نرم
بدارند تا دود بر آید و باز آنرا بطریق اول نوشادر
حل کرده بر ریزند و بسایند تا خشک شود تا ده کرت
بر وجه مذکور سحق میکنند و در آتش می‌برند تا تمام
بشود یعنی چنان میشود که اگر او را بر آهن گرم کرده
یا آب افکنند در حال گداخته شود تا ده نوبت او را
با نوشادر محلول تشویه میکنند بر وجهی که یاد کرده شد بدین
مرتبه برسد و گاه باشد که تا پنج نوبت بدین مرتبه برسند

فصل پنجم در تدبیر کبریت بستانند از کبریت

مقدار

در تحلیل چیز که
در آتش بماند

مقداری که خواهند و آنرا با سرکه تیز یک همه روز بسایند
و بسایه خشک کنند و باز بسایند و بکفک انگبین خمیر
کنند و آنرا مصعد گردانند و آنچه از و مصعد شود بگیرند
و باره‌ها در آتش اندازند اگر بگریزد و دود نکند دلیل آن
است که نیکو شده و اگر دود کند بار دیگر با سرکه بسا
یند و بکفک خمیر کنند و مصعد گردانند تا بجهدی
رسد که چون بر آتش افکنند دود نکنند و نسوزد و
بعد از آن بردارند و نگاه دارند وجهی دیگر بستانند
از کبریت مقداری که خواهند و نیمه آن قلقند و هر
دو را با هم بسایند و در دیگ سفالین مطین کنند
و در آتش نهند و زرده تخم مرغ بر او ریزند و بکچه
آهنین آنرا بجنبانند ازو بر سیم اندازند
سرخ کند تدبیر آب کبریت بستانند از کبریت
اصفر جزوی و از نمک قلی جزوی و این هر دو را نیک
بسایند و در قاروره مطین کنند و [illegible] آتش
سرگین خفیف یکشبانه روز تشویه کنند پس

صعقه نمودن
نوشادر

سیم
سرخ نمودن
از کبریت

آب نمودن کبریت

بیرون آرند و بسایند و در دیگ مطین ریزند و بهر وقیه
کبریت سه وقیه آب شیرین در وی ریزند و بجوش نشانند و
چون بجوشیده ان کبریت و نمک شوی سحیق در الخار ریزند
در ساعت منحل شود و آب سرخ گردد و نیز صمغه
حمرا که آن زردهٔ تخم مرغ را خوانند بستانند زردهٔ
تخم مرغ را و باتش او را التقطیر کنند و ثفلش را بستا
نند و باب بیاض بیضی مقطر آنرا غسل کنند و در دیگ
مطین ریزند و چیزی بر سر او نهند و وصل را محکم به
گیرند و بر سر آتش نرم نهند چنانکه بجوشد و آب سرخ
گردد و آن آب را مقطر در او ریزند تا صمغه در زیر
قاروره چنانکه باید حاصل شده باشد تیه بیر ثب بستا
نند ثب را و بکوبند و بیزند در دیگ سفالین که چرب
بود و نرسیده باشد کنند و با آتش نرم بجوش نشانند و فرو گیر
ند تا سرد شود و بکوبند و نگاه دارند تا وقت حاجت
بکار برند تیه بیر مرقشیشا بستانند مقداری که خوا
هند و آنرا اینک ببایند و به سرکه انگوری خمیر کنند

صمغه حمرا که زرده تخم مرغ است

تیه بیر ثب

مصعد نموده مرقشیشا

دو روز

دو روز در آفتاب نهند تا خشک شود و باز بسایند
و در دیگی ریزند و نرم نرم آتش کنند تا مصعد
شود بگیرند و بسایند و بار دیگر مصعد کنند و همچنین
تا وقتی که همچو سیماب سپید شود پس آنرا نگاه
دارند وجهی دیگر بستانند مقداری که خواهند از مر
قشیشا و مغنیسیا و بکوبند و از زاج و ثب
یمانی از هر یکی همچند مقدار ایشان و همه را بسایند و مصعد
کنند و چند نوبت همچنین کنند تا بغایت سپید شود
و نگاه دارند وجهی دیگر بستانند از مرقشیشا و
مغنیسیا المقدار که خواهند و هر دو را جزو بسایند
و همچندان زرنیخ بر وی اضافت کنند و بیرون آرند
و باب کبریت و نوشادر بسایند و مصعد گردانند
تا نیک سپید شود و نگاه دارند تطیین بر این وجه
کنند از گل سرخ خالص که در او ریگ نباشد و آنرا
بمنخل شعیر بیزند و نصف آن براده آهن ریزند
همچندان شعر شل نصف او خاکستر همچندان سرگین

مرقشیشا سفید نمودن مرقشیشا و مغنیسیا

سیفا

۱ جزو ... باتش سرگین ... کنند

تطیین

خرو منخول واین مجموع را به شیر بز نیک عجینی کنند پس آنرا
در هاون کنند و نیک بسایند و بعد از آن بهر آینه که خوا
هند از قاروره و غیر آن طلا کنند و بآتش گرم کنند تا محق
شود و نگاه دارند تا از کسر و شق ایمن باشد وجهی دیگر بستا
گل حکمت — نند گل نیکوی خالص را و با موی گوسفند بیامیزد و نیک
بسرشند و هر چیز که خواهند بدان تطیین کنند و گل حکمت
این است تدبیر تنکار سفید دیگی سفالین نو بستانند
تنکار سفید — و تنکار در او ریزند چنانکه تا نیمه او برسد و آب در او ریزند
و در طبخ نهند پس هر آبی را که از آن دیگ بر آید جمع
کنند آن تنکار سفید باشد خشک کنند و نگاه دارند
تدبیر نمک سپید بستانند اندرانی سپید یا درانی مجمعه
تدبیر نمک سپید — مقداری که خواهند و بسوزند و خاکستر پس را نگاه دارند
و در دیگی کنند و بهر جزوی چهار جزو آب در او ریزند و اگر
خواهند که نیک سرآید آب نوشادر در او ریزند و دو روز یا سه
روز بگذارند و هر روز چند آنکه بتوانند آنرا بجنبا
نند و بگذارند تا صاف شود پس آنچه صافی شود بردارند

و در دیگ

و در دیگ کنند و بجوشانند تا هیچ آنگینی شود پس فرو گیرند
و در آینه کنند و اگر تابستان باشد در آفتاب نهند
زمستان بود در دیگ سنگین نهند و بر سر آتش نهند
تا ببندد و نگاه دارند تدبیر حلب سیماب سیماب را
محلب سیماب — در جامه هفت کنند و در کاسه بیفشارند و باز در آنجا
کنند و بیفشارند و همچنین نوبت دیگر اگر سیماب محلب
خواهند تدبیر مصعّد بستانند سرکه بغایت ترش
و جزو شب یمانی و دو جزو نمک و جزوی نطرون بسایند
مصعّد دیگر — و اندرون سرکه ریزند و هفت روز در آفتاب نهند
پس صافی کنند و نگاه دارند آب نوشادر بستانند
یک رطل نوشادر و بسایند و به بیزند و اگر ابریت بریان
آب نوشادر جهت خفت کردن و نگاه داشتن — کنند چون زیت را تمام بخورد پاره از آن اگر بر آتش
افکنند دود کند بار دیگر بسایند و باز زیت همین تدبیر
کنند تا دود نکند پس با سرکه بسایند و بان خشک کنند
و فتیلها سازد و نگاه دارد که بهترین آبهاست
و از برای نگاه داشتن و خفت کردن باول

لبن العذرا

تدبیر لبن العذرا بستانند مرتک یک رطل و نیک بکوبند
و به بیزند و اندر دیک سفالین کنند و یک کوزهٔ سرکه
سپید تخت ترش در او ریزند و آنرا بجوش آورند تا
دو من جوش بکند پس در شیشه بکنند که سرش تنگ
باشد و سرش را استوار کنند و در میان سرگین تر نهند
و هر هفته یکبار سرگین را بدل کنند تا برسد و علامت
رسیدن آن است که هیچ آب مرتک زرد و شفق یا هیچ آب
سیماب سرخ و آنرا با سرکه بیامیزد تا هیچ شیر سفید گردد
اینست لبن العذرا که در صنعت ذکر کنند تدبیر زعفرا
ن اشرب بستانند مقداری اشرب و آنرا بگدازند و بد
زنند تا خاکستر شود پس از او یکوقیه و از بول گاو ده وقیه
در شیشه کنند و هفت روز در آفتاب نهند و هر روز
چهار نوبت بالیتی تر شیشه را بجنبانند پس بر گیرند تا
که نه سخت بافته باشد و نه تنک بپالایند و بنهند
تا صافی شود پس خشک کنند آن زعفران اشرب باشد
تکلیس قشر البیض بستانند پوست تخم مرغ و در آب

زعفران اشرب

تکلیس قشر البیض

نهند

نهند و شبانه روزی بگذارند پس بیرون آرند و آن پوست
تنک از وی باز کنند و او را نیک بکوبند و در کوزهٔ
مطین کنند و سرش را محکم بگیرند و در تنور نهند و دو
روز بگذارند پس بیرون آرند و خرد بسایند و نگاه
دارند تدبیر مس مصعّد بستانند از مس هر قدر که
خواهند و از او صفیحه‌های تنک همچون ناخن بسازند و آنرا
بمقراض خرد کنند و زرنیخ سرخ و زرد و نمک را بکوبند
و با هم بسایند و سه روز در آفتاب نهند و خشک کنند
و این مجموع را در کوزهٔ گلین کنند و سرش را استوار بگیرند
و سه شبانه روز آنرا با آتش سرگین کنند و بعد از آن
بیرون آرند و بسایند و بشویند تا بوی زرنیخ از او برود
پس خشک کنند و بدیگ سنگین آنرا تصعید کنند
پس سفید بود نگاه دارند تدبیر قلعی بستانند از
قلعی هر قدر که خواهند و آنرا هفت روز بسرکه سفیدی
بسایند و چندانکه سرکه میخورد بدهند چون بدین مرتبه
رسد سه وقیه از و یک رطل مس را سفید گرداند پس

مس مصعّد

قلع
مس سه از
سفید کردن

زعفران آهن

روغن تخم مرغ

پاک کردن مس

هر یکرطل از و یکوقیه توبال بر اندازند تا چیزی سنگ بر آید
تدبیر زعفران آهن بستانند از برادهٔ آهن و ببرکه
نیک ترکنند و اندر سرگو می بندد و اندر کل حکمت
نهند تا هفت روز بر آید در نگار کرد و هیچو زعفران
شود پس بسایند و نگاه دارند تدبیر روغن خایه بستانند
تخم مرغ و بشکنند و زردی او را بگیرند و چیزی از قلقند
و زاک بر او افکنند و نیک بسایند و بسایه خشک
کنند و مصعد گردانند و نگاه دارند تدبیر پاک کردن
می بستانند مس را و در بوته کنند و نوشادر سوده
بر او اندازند و بر سر بوته طبق گلینی نهند و چون مس
گداخته شود تنکار و بورهٔ ارمنی و دار فلفل هر
یکی یک بر آنجا افکنند و بر هر دو من مس اندکی از
این دارو اندازند تا پاک شود منقول است از سلطان
مشایخ سفیان ثوری که من بدرستی این عمل را از اسرار الهی
بیرون آورده ام از آیه کریمه که در سوره رعد است و این آیت
وَ انزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَت اَودِیَةٌ

تا قوله بئس

تا قوله بئس المهاد و این آیه که در سوره نحل است که
عَلیٰ هٰؤلاءِ وَ نَزَّلنا الکِتابَ تِبیاناً
لِکُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ بُشریٰ لِلمُسلِمین
و مختصر گویم شرح این آیه را در یک بیت عربی و آنچه
بکار می آید بی نظیر است و بی نهایت و در جزئیات الشبهه
بدست می آید و اگر کاهلی کند بیک دینار جمله بدست
می آید اما آن چیزیست از اسرار الله تعالی که بخریدن
حاجت نیست و در راهها و کوچها و خزانها جاریست
و حق تعالی هر کس را هدایت کند و التجا نماید بر او
ارزانی کند و این مطلب بدست او می آید و بسیار
طالبان جد و جهد نموده اند و اموال خود را صرف
کرده اند و چیزی از اصل و فرع این عمل بدست نیاورده
اند و این رمز را حکما حل توانند کرد و بمراد خود رسند
والله الموفق المعین و این عبارتیست که گفته شده
است دو کلمه است آشنا ضرب می باید که بعضی را
در بعضی و آنچه حاصل گردد نگاه دارند که حروف

می‌بینند و بحساب جمل که در زیر آن نوشته شده است
این است اب اب ح د ع ب ال و ر
ب ا ذ بک مانند شرح است هر که علم دارد
نزد عقل ادا آسانست و دور است از جاهلان و بالله
در این هیچ مغالطه نداده‌ام اما از جاهل نخود داشته‌ام
که باین رمز مطلع نشوند و حاصل آنرا ندانند و این رمز
را حکما حل توانند یافت در طول مسافت نزفت

ق د ض ح د حر و سکا بسر
۱۴۱ ۴ ۸ ۸ ۲ ۱۲۲ ۶ ۱۲۳ ۵۲ ه
م ذ س خ ظ ت اب ت ث
۱۴ ۴ ۶ ساقط ۴ ۱ ۲ ۴ ساقط
ج ح خ د ذ ر ن س ش ص ض
۸ ساقط ۷ ۲ ۴ ۴ ۹ ۸ ۳
ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه
۹ ساقط ۱ ۴ ۸ ۳ ۸ ۴ ۴ ۲ ۶ ۵
لا ی ابجد هوز حطی
ساقط ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۸ ۷ ۹ ۱۰
کلمن سعفص قرشت ثخذ
۲۰ ۳۰ ۴ ه ۶ ۸۰ ۶ ۷۰ ۹۰ ۱ ۲ ۳
ضظغ ق ی ح ص ا ط ه د ك
۲۰ ۴ ه ۹ ۱ ۸ ۶ ۱۰ ۱
ز ی ط ی ق کر
۷ ۱۰ ۹ ۱۰ ۶ ۲۰ ۴

وپس بزن

وپس بزن ضرب عمل بذکر الله تعالی و عدد نه ۹
در ۱۱ و ۹ در ۲ و ۷ در ۱ و ۳ در ۳ و نگاه دار و بار
دیگر بزن ع در ۳ و ۱۰ در ۱۱ و ۳ در ۳ و ۴ در
۴ و بعد در ۳ شش و جمله عقاقیر تمام شد فافهم چون دیا
فتی جمله عقاقیر را پس بگیر از اول یک رطل زر دیگ
کن که محتمل آتش تواند شد و از ثانی در یک دیگر پس
هر دو را باتش نرم کرباس بنه و سرش محکم کن و یک شب
در آتش بگذارد و بعد از آن بیرون آرد و تصفیه کن
و باز باتش بنه و سحق و تصفیه کن و شب با آتش
گذار تا ده یک روز تمام شود مانند شوره گردد پس
بیرون برآر و بمیان موم بگذار و بطریق جامی نگاه
دار بعد از آن بقدر سیر یکی در موم بنه و بیکی
طرح بکن بهر چند که بخواهی از کواکب سبعه از
بقدرت الله تعالی التوفیق شمس گردد که تا روز
قیامت شمس آنرا و متغیر نشود بالله توفیق
الیه هست طالب اسرار رموزات اکثر از آن تمام نزدان
اول و ثانی جذوه رابع خامس بود حرف مرکز جذوه جمع جمله دان
نسبت اول بثانی نسبت ثالث بخمس نسبت رابع بخامس لیل و نهار

(margin: تو کویم کوشدار / ای هوشیار / اوسط)

شمش

في اعمال الشمس اخذ روسنحج واسحقه
مع وزنه الكبريت الاصفر سحقا بليغا واجعلها
في بوطقة والفخ عليه حتى نفع النار واحذر
عن رائحته فانه وكرر هذه العمل احدى وعشر
اخرج ملح الطعام بوزنه بالحق واجعله في بوطقة
والفخ حتى يحمر وابرده واغسله وكرر هذه العمل ٣
مرات فانه يصير ذورنگا اصفر مثل كلس الذهب
ثم اردت التنزل وان اردت حله بماء حادا و نزبيق
محلول ويقعد فانه اكسير جيد والدليع قال
امير المومنين ع اذا احرق الزهرة في العقرب
مرارا كثيرا فيقرب القمر يطلع الشمس ان شاء الله
تعالى تاخذ مثقالا من الشمس وثلثه من عبد
والقمر حتى يتحلل فيه وصعد عنه بالنار
اللين وكرر هذا العمل بالعبد الجديد سبع مرات
حتى تلين شمس كالشمع لتقبل المضغ
كالمصطكى وهذا العمل محمد بن زكريا عبد ناسول
الحل وهذا الشمس تتخثم كالموم والله اعلم

في العقد العبد

عقد عبد

في العقد العبد الغم العبد ثلثة سنه وواحد من
القمر ثم الراسخت والحقه وكذا اسفيداج
وسم الفار يحق كل واحد منهم علاحده و
لعموس اولا الراسخت ثم فوقه الاسفيداج
ثم فوقه سم ثم اجعل الملغم فيه ثم خل فوقه
اولا السم ثم الاسفيداج ثم الراسخت ثم ورق الز
جاج واجعله فوق الكل ثم ذوب اولا الزجاج
وحتى لا يفر العبد ثم اجعل البوطقة في النار
والفخ فيها قليلا قليلا حتى ينعقد الملغم
وعلامته ديدان تسمع لها تلثنا فهذه علامة
الانعقاد ثم خذ منها واحدا ومن القمر واحدا ومن
النحاس واحدا واسبكهم يخرج القمر خالصا

عقاب ثابت

فايده در ثبات عقاب اذا اردت اثبات العقاب
فخذ منه ناعما فالقه في قدح ثم على كل مائة مثقال
عشره مثقال من قيل عن ق الكبريت فانه يحله
على حمر نار ليلته ثم انذكه بعد فانه يجمد كانه
البلور ثابت الفضة فايده واذا [illegible]

امزجت نصفا من العقاب ونصفا من عرق
الکبریت ثم طبخته فان العرق یصیر وبهذه
یکلس الفضة باب در صفت رسیم بگیرد از رسیم
ابیض یکرطل ونیک سلایه نماید با خل تند یا آبلیمو صاف
وطبخ دهد بآتش ملایم تا دوازده ساعت هرچه از آب کم شود
باز اضافه نماید بران خل یا آبلیمو تا دوازده ساعت
تمام انوقت می باید ملاحظه نماید وباید پیه را بهنی بالا
یا کل جرب که در سوراخ دماغ گذارد وبدین دستور طبخ
داده باشد بعد از آن با آب گرم غسل دهد تا از چرک
وکثافت پاک شود باز طبخ دهد با آب لیمو یا خل
بهمین نهج سه بار لکن لطیف بهمان نوع تا زروری
شود وتا بشوید وب پس دیگر با روغن سیرج وشیرجه
که کهنه باشد طبخ دهد با آتش لکن نرم لطیف تا زمانی
که قرص شود مثل قمر بیضاء والقدر طبخ در سیرج باید
داد که دهن سیرج سیاه شود واین رگ نازک ست
وعظیم النفع ونار لینه چون منخرج قمر پس چهار درم
قمر بگدازد ویکدرم ازین سرو طرح کند قمر مکلس شود
آنگاه

ثبات رسیم

انگاه این مکلس را برابر آن عبد فرش لهاف کند
در ظرف زجاج مطینه وبنار لینه برد ومحجوب کند
یکشب تا سه نوبت می باید که هر بار به دستور اول بزیبق
فرش لهاف کند آنگاه جزوی بر بیت چهار جزو
زهره طرح کنند که قمر ثبت گذارا تر کیسه که
از قالب سر آن می آید نوع دیگر در ثبات رسیم
بستان بیضه را وسوراخ کند وسفیدی بیضه را
بگیر جدا و زرده بیضه را جدا بگیرد و رسیم را الحق
کند ودر بیضه بریزد وسفیده را بالای آن بریزد
وبطین حکمت بگیرد وخشک کند ودمس دهد بقدر حال
تا ده کرت که زرده تخم مکرر کند این عمل را بعد از آن
یکدرم برده درم مس منقی طرح کند که صحیح است
در ثبات زنگ زدن نوشادر بگیرد یکسیر نوشادر را ودر میان
کیماست خوری کاشی ها چهار انگشت یا چینی بریزد و زیره
را بقدر دو بند انگشت آهک بالای او بریزد وبالعد
وزیر او دست بطیانه دو ته ظرف را گل بگیرد وبگذارد خشک شود
آنوقت در تون حمام ببندد از زیاده آتش زیاد بریزد دو هر چه آتش زیاد

ثبات رسیم

ثبات زنگار

تر باشد بهتر است آنوقت که سرد شد بیرون بیاورد هر چه شگفت شود
و جزو آهک شده ثابت است و هر چه باقی ماند که ثابت نشده بعد از
عقد داخل نماید یا که نوشادر تازه بریزد و جدا گون نوشادر را از آهک
بدین قرار است بیاورد قدح بزرگ و هشت مثل آن آهک آب
بریزد و بهم بزند بعد بریزد و ادیکه بقدر ده جوش بزند آنوقت
بگذارد صاف شود و جرم او در ته دیگ باشد آن وقت آب زلال
را آهسته در میان ظرف بریزد و چون علقه نماید باز بگذارد تا جرم
در ته باشد باز چو علقه نماید تا خوب آب صاف شود و چه جرم و چه
علقه این است بگیرد فتیله از پشم باز دو سر او را در ته آب
بگذارد و سر دیگر را در ظرفیکه میخواهد آب صاف برود و ظر
ف مایع باید مزف بر طرف آب باشد و کج بعد صاف شده را
در شیشه در کشد بریزد و گل بگیرد و بجوشانند که پنج یک باقی بماند
آن وقت دو مثقال نوشادر تازه و دو مثقال آب نوشادر
با دو یه داخل کند و سلایه نماید تا دو مثقال آب نوشادر
بجز داد برود آن وقت ته طاسیچی را از این دوا بگیرد و کلفت
میان او را گود کند و زیبق را در گودی بریزد و روی او را از
از دوای گل گرفته مثل سرپوش بگذارد و زیبق را گود بکند

بعد روا

بقدر دو او پیاله را بگذارد و لب و دور پیاله را ذغال بچینند و سر پیاله را بگذارند
ذغال درشت بگذارد و ذغال را قبه کند و آتش بزنند در سر ذغال
از دو دکه افتاد عقد شده آتش که خاک شد بردارد و بزنند در پشت
پیاله زیبق عقد شده بیفتد و عوض نمک قلیب نصف
نمک تنکار بگذارد و نقره را آب کند و قدری بوره تر کند
با زیبق عقد شده بزند سر او و آب کند این نوشد ثابت
از برای آن نسخه است که نوشته صحیح است سه مرتبه و تجربه والله
و بالله خورده است

صفت ملح مکلس از قول حکما که باید با آب مکلس شود
بدین نهو است بگیرد نمک شیشه یا نمک طعام هر قدر که خواهد
بکوبد و در ظرف ریخته آب بالای او کند و بگذارد تا صاف شود
بعد بجز علقه گذارد و صاف کند آب او را و در میان شیشه
دهن کشاد گذارد و در آفتاب بنهد و دهن او را بگیرد چندروز
مکلس شود هر گاه زود بخواهد در شیشه کهنه گل بگیرد و در روی
آتش ملایم گذارد آب برود و نمک مکلس بماند نسخه دیگر
بستن الفار بگیرد طلق که نود مثقال باشد و ابیض که سفید
باشد نمک سلایه کند و نصف او ملح مکلس با آب و دیگر

ملح مکلس

نسخه دیگر

با آب لیموی صاف یا سرکه تند سلایه کند و در میان دوری باد بسته
شیشه تا دوازده ساعت بعد خشک کند و خوب نرم باید بعد
بکند در میان کاسه چینی گل گرفته و بگذارد در سر آتش نرم
و سرکه باید یک انگشت بالای دوا باشد و دوازده ساعت
زیاده تر بجوشاند و در ظرفی گذارد ایضاً در عمل قمری مال قونج
جیوه سه مثقال براده نقره یکمثقال این هر دو قلم املغه
سازد یعنی جیوه مذبور را در بوطه کرده در روی آتش ملایم گذا
رد و براده نقره را کم کم بخورد جیوه بدهد که مخلوط شود بعد
کنار آتش گذاشته سرد بشود بعد بیاورد لاسرخ سم سفید
۲م ۳م ۳م
بوره تنکار نمک قلیاب شیشه کوبیده این ها را
ام ام ام ام
نرم کوبیده قرنی مهاف ملغمه مذکور نماید در توی بوطه و سر بوته
یک سر انگشت شیشه نرم بریزد و اول آتش را سر بوته
جمع نماید و باد بزند که آن شیشه آب شود بلا فاصله برداشته کوره
بگذارد و اینقدر بدمد که خوب آب شود و همه دوا ها تمام بسوزد
زیبق مذکور عقد بشود بعد یکمثقال از این عقد برده مثقال
مس بزند سفید بشود مس و بشود یازده مثقال بعد ده
مثقال هم نقره درستی بدهد بشود بیست یکمثقال سفید

نرم در نهایت خوب

نرم در نهایت خوب نوع دیگر براده آهن زرنیخ این دو قلم را (margin: نوع دیگر)
۵ سیر ۵ سیر
مخلوط نموده یکدمی شد به بدهد بعد بیاورد ده مثقال از آهن دس
خورده و یکمثقال بوره و یکمثقال تنکار و یکمثقال نمک قلیاب
مخلوط نمود آب کند و دو دفعه هم با شیشه آب بکند سفید پاک
خواهند شد و سلم نوع دیگر قلع دو مثقال نازک نموده جنبه بکیول
سیاه بکند بعد بقدر ریگ سیر کهنه به پول مذکور به پیچد و آتش بزند (margin: نوع دیگر)
تا تمام سوخته شود بعد بیاورد در مقابل یک پول مس را با هم آب
بکند نرم سفید خواهد بود نوع دیگر مفقود نمک سنگ
ام ام
راج سفید تیزاب فاروق ورق نقره اول ورق نقره را (margin: سفیده توتیا خاکی)
ام ۳م ۲م یکمثقال
در تیزاب انداخته که حل شود بعد از آن راج و نمک را نرم
کوبیده مخلوط در تیزاب نماید بعد بگذارد خشک شود نرم بکو
به بهر چیزی که بمالد سفید شود نوع دیگر در کشتن جیوه بگیرد سرگین (margin: کشتن زیبق)
گاو و دو سرپوش بسازد از سرگین گاو و لگف او را صاف نماید
در وسط او را سوراخ کوچک بکند هر دو را بعد یکقدری کودک
که گل قرمزی دارد مثل رنگ عناب و دانه قرمزی تر
دارد و وسط دانه او هم خطی دارد دیکوبه و در سوراخ

طابله گاو

طیالکی و فرش کند و پنج مثقال زیبق در روی فرش بر
بریزد و آن یکی دیگر را لحاف کنند و آن فرش را هم بریزد
و هر دو را روی هم بگذارد و سر بوتی را گل دانه آتش
بگذارد و فوت کند تا گرم بگیرد تا صبح بگذارد باید جمع خا
کستر او را بر هم زند و جیوه را از علف جدا نماید هرگاه
صاف نشده و داخل شده در آب بریزد و سر هم بزنند
علف روی آب ماند و جیوه کشته شده در ته آب ماند
آن وقت یک گندم با گرده گاو یا گوسفند به هر کس بدهد
بخورد تا خوش سلس البول را رفع کند و آدم را بر جماع
حریص کند زیاد و اشتها آورد و هرگاه زخم کوفت
داشته باشد بقدر یک برنج داخل مرهم بکنند و بر زخم
بگذارد چاق شود و خواص زیاد دارد نوع دیگر دم حسا دم دستی قسفر
قسفر بگیرد دیگ انگشتانه زنانه و سر او در سوراخ
کند بقدر سر سوزن و بگذارد بسر لحفه قلیان و فوت کند
کار دم زرگر را از او بر آید و کوره هم لازم ندارد هر چه باشد
آب میکند در ته پر کشتی مس بگیرد یک بوطی در دار کشتن مس

قلعی

قلعی و قدری بلادر و قدری سلاطا از هر دو مساوی و خوب سلایه
نماید و قدری فرش کنند در بوطه و یک مثقال سیاه بگذارد و قدری
هم از فرش لحاف کنند که خوب اطراف بوطه را بگیرد
و بعد بقدر نیمن کهنه به او بپیچد و زنبق را نیم رزع کود
بکنند و روی کهنه سرگین گاو بریزد و آتش بزنند و بگذا
رد دو روز و دو شب بماند که بسوزد و بعد سرد شود آن وقت
مس کشته را از قلعی جدا نماید یا در آب اندازد که ته بگیرد قلعی
قمر و جدا شود از آن نوع دیگر یادگار میرزا ابراهیم اخوی
عمل ترکیب قمری بگیرد نوره بوره تنکار سم سفید
م۲ م۲ م۳ م۲ م۲ م۲
قمر براده زهره براده این را با یه باقر و زهره داخل
م۲ م۲
کفه و در کاغذ بپیچیده و در بوطه کند و از بالا آتش داده
اما شیشه باید بالای بوته بریزد و بعد تا شیشه آب شود
بعد در سر کوره گذاشته بدمد بقریب صد پنجاه دم
بعد بگذارد سرد شود این عمل را دو بار باید کرد و بعد
یکی بر پنج طرح کند نوع دیگر آهک و کهلا برابر و آب
قمر سه برابر در شیشه یا دیگ سنگی نماید بجوشد تا دو
برابر آب بجوشد و یک برابر از آب بماند در صاف کند

بعد شیشه

یا در شیشه ودر آفتاب گذارند شش هفت یوم تا غلیظ
شود بعد از آن سم الفار سفید را با اجزا اسپان او
پنهان کند و باز به آفتاب گذارد تا خشک شود
مثل برف سفید بعد از آن سه مثقال جیچقه
بگیرد و آب کند سه دفعه و دو دفعه در ریچه روغن
زیت بریزد بعد سه مثقال از این در بوته بگذارد
تا دو اطراح شود نقرهٔ خالص گردد تکلیس مس — تکلیس مس
از جهة قوت باه هم خوبست برگ کلیچی آورده کوبیده و مس نازک
که و ریزه ریزه که در میان برگ کلیچی کوبیده گذاشته و کودالی
بقدر معقول کنده و قدری سرگین گاو در بالای او ریخته
و بعد قدری سات بالای سرگین ریخته و آتش در او زده تا بسوزد
و خاکستر شود و بعد بیرون آورده تا دو بار دیگر بدین طریق عمل
نماید که مکلس شود و این را هم باید با شیرینی خورد چهار کشته — چهار کشته
قلع و روح و سرب از هر یک یک مثقال گرفته در میان سرب
آب کنند گذارده تا آب شود و بعد از آن یک مثقال شورهٔ قلمی را
کم کم بخورد او داده و بهم بزند کشته میشود در چشم بکنند سوی چشم را
زیاد کند نافع است نوع دیگر کشته فولاد فولاد را در کاسه چینی — کشته فولاد

گل سرشته

٨٧

گل گرفته سرکه بریزد و فولاد را هم بریزد و در روی سرکه بعد از آن
پوست هلیله زرد چهار یک فولاد نرم باید و بریزد و در روی او
بعد کاسه را بگذارد در روی سه پایه و آتش زغال در زیر او بکند بعد
با چوب تاکی بهم بزند وقتی که جوش آمد تا خوب کف کند بعد کفها را
با چوب تاکی بگیرد و بریزد و لنجاب چینی تا آن زمان که تمام شود
آن کفها را اسلایه کنند تا خشک شود و گل هم باید گل زرد یا سرگین — کشته سرب
باشد ایضاً در کشته سرب سرب را در سرب آب کنند که کفچه حدید باشد
روی آتش بگذارد کم کم گوگرد زرد بزنند و با سیخ آهن بهم بزنند — کشته قلع
تا آن زمان که مطلق خاک شود در کشته قلع بقاعدهٔ سرب عوض — کشته روح و قلع
گوگرد شورهٔ قلمی بزنند نوع دیگر روح را در بوته بکنند بقاعدهٔ بدهد — کشته مس
آنچه پیه بگیرند پیه را نگاه دارد این یک قسم است قسمی دیگر
روح و قلع را داخل کرده گوگرد (شوره) بزنند کشته مس بگیرد صفحه نازک — قسم دیگر روح را با سرب داخل کرده گوگرد بزنند
مس را بادار وسلاط را کوبیده فرش و لحاف مس کنند و در بوته
از قلع یا در جوف قلع بگذارد بعد ریسمان پارچه لته کهنه گرد باید
دور او به پیچد و بسوزاند سرد که شد بیرون بیاورد قسمی دیگر مس — کشته مس
کشته صفحه نازک کند مس را و لا بلا نمک کوبیده بگذارد

و اردبیزی با کوزهٔ دهن گشاد که دو من یا سه من نمک بگیرد اسراو را گرفته در
کورهٔ فخاری بگذارد که کورهٔ گرم باشد بعد بیرون بیاورد تا وقتی که مثل
سفیداب شود هر گاه بار اول نشود باز تجدید نماید نمک او را در کورهٔ
بگذارد تا مثل سفیداب شود بعد میان آب بریزد هر چه ته آب بماند برا — ۲ از آنکه بالای آب بماند
ی درد چشم خوب است و بعد ریگ برنج با کرهٔ گاو تخم زرد قوهٔ باه را زیاد کند
حسب الخواهش در باب حل طلا عرق گوگرد را بریزد ادنی نمک
طعام زده بگذارد در میان کاسه چینی گل گرفته کاسه دیگر سرپوش — حل طلا
کند و گل رز و نمک را خمیر کند و شده وصل نماید محکم و در زیر سرگین
زبل اسب آتش نرم نهد سرد که شده بیرون بیاورد پنج مرتبه عرق
بریزد و همین قاعده عمل دهد که در پنج دفعه دو برابر نمک
عرق خورده شود و باید عرق گوگرد خالص باشد و این است که
حقهای ایرانی میکشند که مال فرنگ رواج دارد و خوب نیست
بعد از آن نمک را بیرون بیاورد بکند در جوف قرع گل گرفته
و عنبق را سوار کند روی کورهٔ بگذارد با آتش نرم بسوزاند
تا مقطر شود بگیرد از آن مقطر بعد یک مثقال بریزد در
میان فنجان چینی اصل بگذارد کنار آتش زغال که به بخار

آتش گرم

آتش گرم شود طلای پاک را مقراض کند مثل کاغذ نازک شود و در
میان مقطر بریزد و در میان فنجان که به بخار آتش حل میشود بقدر
نیم نخود تا یک نخود در میان چاهی یا قهوه دارچینی بریزد و بخورد
قوت باه را زیاد نماید کامل است و تحلیل مزاج کند و طول عمر آورد
و عراض سوداوی را رفع نماید و دفع جمیع رطوبات کند و ملاحظه باید
هر وقت خون غلبه کند کم نماید که خون فاسد نشود و علامات غلبه
کردن خون آنست که آدم مثل مقیر خورده میماند رگهای بدن عضو
تیر میکشد و تخم چشم قرمز میشود و رگ تند میجهد این علامات خون
طریقه عمل قمری که به تجربه رسیده و صحیح میباشد اول بیاورد پیاله — قمری برای احکم
نقرهٔ خالص سفید تا به هر وزن که باشد و دو وزن پیاله نقره
زنبیق و مثاوی زنبیق سم الفار سفید و نصف وزن سم الفار
دارا شکنه فنج و مثاوی سم الفار دار توی فرنگ این سه اجزا
را در هم صلایه نماید بعد زنبیق را هم در آنها ریخته و صلایه نماید
بعد اجزا را در پیاله نقره نماید و سر پیاله را با صفحه نقره بگیرد
یا با پارچه از چینی و اطراف آن را با گل محکم بگیرد و بعد پیاله را با گل
جبه کند و بگذارد خشک شود بعد در یک وقیه زبل اسب

خالص دستی دهد بعد در نیمن زیبل است دستی دهد چون سرد شود
بران آورده همان پیاله را در بوطه گذارد و آب کند و بریخته بریزد
و نگاه دارد بعد بیاورد جزء ادهٔ مس را و در رنگ و سرکه تند
سلایه نماید تا سوا او بر طرف شود بس در بوته آب کند و در سرکه
و نمک و نوشادر بریزد تا چهار مرتبه و نگاه دارد بعد بیاورد
بریخ تخته را و آب کند و نمک و آب لیمو بریزد تا شش مرتبه
بعد بیاورد دو وزن از مس که پاک کرده و یک وزن از این بریخ
و شش یک از آن پیاله را که زیبق در آن آب کرده هم کرده
در بوته نماید و آب کند و بریخته بریزد بعد او را در بوته فرش و لحاف
او را در شیشه کند و آب کند تا نه دفعه ثالث در بوته کند و آب کند و بریخته
بریزد و سه مثقال یکمثقال نیم نقره بروی او بگذارد و بکار برد
که نقرهٔ سفید نرم چکش خور حاصل شود بجهت اسباب ساختن
بسیار خوبست اما از قال بران نمی آید بخش مراقسم است که بدونا
کم و زیاد است و از نامحرم محفوظ دارد و هرگاه دار اشکنه خوب پیدا
نشود بجای دار اشکنه کتیرا کوهی بکار برد هرگاه بخواهد وزن را
کم بکند بیاورد دوات چینی و صفحه از نقره بقدر سر دوات

بیاورد

بیاورد و اجزای فوق را در دوات کند و صفحه نقره را بر سر دوات
گذارد و گل بگیرد و دو مثقال دهد در یکوقیه زیبل است و بعد بس و
برنج طرح کنند و لطف نمایند دهد که تمام است بطریق فوق این
نسخه که بشما دادم معمولی است که درست است اما بقاعدهٔ همین نسخه که
فوق است عمل نماید آخر عمل که موقع طرح کردنست نقره و مس
دو دار اکه با هم جفت کرده در وقتی که آب شد آن وقت در شش
مثقال یکمثقال دار اشکنه و شش نخود تو تک نهدی بروی
بریزد خرده خرده و قدری هم شد به بد بعد او را بر بخته بریزد
که نقرهٔ سفید خوب حاصل شود باری خلاف ندارد سعی نماید
و کار را درست بانجام برسانید که حقیر روسیاه نشوم و دروغگو
قلم نروم   بیعتا قمری بیاور سم الفار سفید را هر قدر که خواهی
و سلایه نماید و نگاه دارد جدا و مقابل سم شورهٔ بسیار خوب
سلایه نماید جدا و بعد بیاورد شیشه و لطف از آن شورهٔ را در
شیشه نماید و سم سلایه را در بالای شورهٔ در شیشه کرده بریزد و باقی
شورهٔ را در بالای سم که در شیشه کرده بریزد و آن شیشه را در
بالای آتش ذغال ملایم بگذارد و دود های الوان از آن شیشه

قمری
سفیدا برا احمر

بیرون خواهد آمد انقدر شیشه را در بالای او بریز بعد از آنکه دودها تمام شود بعد بردار شیشه را اجزاء شیشه را بیرون بیاور و دوازده برابر دواها تیزآب ماءالراس کم کم بالای آنها بریخته و انقدر سلایه لکه که خشک شود بعد از تمام شدن تیزآب دواها را خشک کن و بردار و بیاور هفت مثقال مس را بگداز و یکمثقال از آن دواها که درساخته به نهید از بالای مس گداخته و بریز که نقرهٔ خالص بسیار خوبست از ناهلان پنهان دار

تیزآب ماءالراس

قاعدهٔ تیزآب ماءالراس بیاور آهک و قلیا مساوی و هفت قسمت کن و یکقسمت او را اندری آب بالای او بریز و بگیر و نه در مقابل آفتاب بگذار بعد آب را از و بگیر و بروی قسمت ثانی بریز باز بگیر و نه مقابل آفتاب بگذار باز آب را بگیر و بر قسمت ثالث بریز تا هفت مرتبه بهمین قاعده که تیزآب ماءالراس این است

قاعده دمس

قاعده دمس این است که در ظرف چینی یا کاشی لکه و کاسه دیگر روی او بگذارد و گل بگیرد و در زیر او آتش ملایم لکه تا دمس بیاید مکلس

مکلس

یعنی باید خاک شود تصعید و ... در ظرف لکه ظرف

دیگر

قاعده تصعید

دیگر چینی گل گرفته بالای او گذارد که بقدر بند انگشت گل کلفت باشد سه ساعت یا از صبح تا ظهر آتش کند و آن ظرف بالایی باید بقدری داغ شود که دست را بسوزاند تشمیع

تشمیع

باید دو ظرف روی هم گذاشت و آتش لکه و دور او را با گچ و سریش فتیله ساخت و دور او را گرفت و سر دوری کاسه را باید سوراخ لکه و آتش کند تا وقتی که بخار و عرق تمام شود انوقت بول را بردارد و آتش کند تا تشمیع شود نمک اندرانی بگیر زهر آب آدم را و در ظرف لکه انقدر بجوشانند که بمثل نمک در ته دیگ بچسبد آنوقت بردار که تمام است نمک قلیاب بگیرد قلیاب سیاه خوب و در ظرف لکه آب بروی او بریزد تا دو روز گاهی بهم بزنند (و تا سه روز در آفتاب ...) بعد از دو روز آب صاف او را بجز علقه بگیرد و جرم او را باز صاف کند تا بجز علقه انوقت آب صاف (و زبان زنند تا شور طعم نباشد) را در دیگ مس لکه حرکاه در دیگ سنگی یا ظرف سفال بکنند بهتر است و بجوشانند تا نمک شود بکلی دیگر آب نداشته باشد بکار برد و گویند که نمک قلیاب باید از بول شتری

و آب صاف ... علقه نشود ... [illegible]

باشد که چهل روز خوراک او شوره باشد انوقت نمک او را بگیرد
لونید که نمک او صحیح است عمل ترکیب بگیرد پنج مثقال
زیبق و پنج مثقال زرنیخ زرد ورق نرم سلایه نماید بعد در کیسه
کرباسی کهنه و در میان کاسه آب بفشارد تا وقتی که زرنیخ تمام
از کیسه بیرون برود بعد بگذارد ته نشین شود آنوقت آب
را بریزد و زرنیخ را بگذارد خشک شود آنوقت پنج مثقال
زرنیخ شسته را با داخل زیبق نموده در دوری چینی ریخته در
روی آتش منقل عنبر گذارد و دوری دیگر بر روی آن گذارد و سلایه
نماید دوری که داغ شد بردارد در زمین بگذارد و سلایه نماید بدین
طریق مکرر کند در روی آتش و زمین سلایه نماید تا مثل خاک
سیاه شود بعد دست بگذارد بدین طریق که شیشه را گل
بگیرد بدین نهج که قدری گل رس با قدری سرگین اسب و آب
نمک بگذارد تا خشک شود بعد بگذارد در روی کوره و آتش
چوب بکند کم کم تا شیشه گرم شود آنوقت آتش را تند نماید
تا دو ساعت نیم بعد در روی همان کوره بگذارد تا که سرد شود
آن وقت مصعّد شده در گلوی شیشه بسته بگیرد یکمثقال

مجرب [illegible]

ازاو

ازاو و شش مثقال مس براده باهم مخلوط نماید و در بوطه
ریخته و شیشه که بسیار نرم سلایه کرده باشند در روی او ریخته
بقدر بند انگشت و از دو رو آتش کند دمبدم تا شیشه آب شود
آنوقت از زیر بدمد تا که شیشه او سه قبه بزند مثل حباب
آب تا که صاف شود خوب در بوته و دیگر آتش را اندم
هر وقت که قرمزی بوته رفع شد تو آب بزند جسد
سفیدی شده با نقره مناصفه کند و قدری زر اشکنه
و نوشادر داخل کند تا که نرم شود و نقره فتات باشد
یا ریال محمد شاهی و شوره نرم میکنند عوض نوشادر و زر
اشکنه اما رنگ را ضایع میکنند معوض خاکی بگیرد صیام
قدری دو بکوبد و بعد هر قدر که خواهد نقره بگیرد و در میان پیاله چینی کرده
و تیزآب ریخته و نقره را بریزد هر وقت که نقره ها خاک شد ته
نشین او را نگاه دارد و تیزاب را دور بریزد آنوقت صیام
قدری او داخل نقره نموده سلایه نماید و ظرف مس یا برنج را با سرکه [illegible]
شسته از این دوا بمالد آن ظرف سفید شود آنوقت باید در
روی آتش گذارد که گرم شود دست بمالد سفید شود اما باید نقره

[illegible]

سفید چینی کی

را از زنگش بگیرد که پاک است سه آثار مغفص خاک بگیرد یک مثقال نقره
مفتوله و یک مثقال نشادر و یک مثقال دار لک و یک مثقال زاج نقره
بر نقره آب شود
را در تیزاب اندازد و بگذارد بر آتش دو سه جوش بزند بعد از آن
دوا را سلایه نماید و داخل بکنند و بگذارد بجوشد تا بنرد دیگ به سوراخ
شدن شود مثل کته جیلو شود آن وقت قدری آب بریزد دو سه جوش
که زد بردارد بگذارد خوب خشک شود آنوقت هر چه بخواهد با آجر
یا چیز دیگر خوب پاک بکند آنوقت از دوای مذکور بمالد سفید شود

عرق گوگرد

در گرفتن عرق گوگرد بگیرد یک آفتابه چدنی و ته او را ببندد
و معلق در سر اجاق گذاشته و در زیر دهن او گوگرد بسوزاند
و بر لوله او چیزی نصب نموده گوگرد را آتش که بزند دود او در
آفتابه برود از لوله عرق او در ظرف برود و پای لوله قدری گچ باشد
که عرق بچکد سه آثار بگیرد سم الفار سفید قدری که میخواهی
و بوزن او شوره هر کدام را جداگانه سلایه نماید بعد از آن
شیشه را که تا نصف دهل گرفته باشد و خشک شده باشد
اول شوره را که سلایه کرده دو نصف کند نصف شوره را
در شیشه بریزد و سم الفار را در بالای شوره بریزد و نصف

[illegible] عرق افتد

قرس

شوره

شوره دیگر را در بالای سم بریزد و در بالای آتش ذغال بگذارد
تا دود او تمام شود بردارد و سم الفار مدبّر را به تیزاب جلیا
و آهک مساوی نماید و آب دهد مثل خمیر صفت و سقف
و سلایه نماید چنان سلایه کند تا مثل خمیر شود باز سلایه نماید تا
خشک شود تا دوازده مرتبه بعد در اتمام است باید هفت
مثقال مس سه مثقال اندازد اما دو قمر خالص از افنه
نماید بسیار نرم و سفید و لایق ریخته و ترکیب میباشد
اما بر تفتیه زهره سعی نماید تا عمل ناقص نشود بتجربه
رسیده است و مس خوب حیض از او گرفته باشد

عقد پاره

چون زبرجد را با اندک نوشادر ساییده قطره نماینه
تا منحل گردد پاره را منعقد نماید و اجساد و صنیعه را به
مراتب شریفه رساند عصاره سداب بربر را چون بر

رفع زنگ آبگینه

آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ او شود طلق محلول

قلع محلول

کننده قلعی میباشد اگر پلپلهم با روغن زیتون جهته

پاک کردن چرک معادن

پاک کردن چرک معادن مشهور است مؤلف تذکره
گوید چون شرب را خاشیده بگذارند تا متعفن شود

وکرم ؟ از او متکون گردد و چون در ظرف ضبط نمایند تا یک
دیگر را خورده چند عدد باند و اکثر را حل کنند در حل
معادن بی عدیل و افعال غریبه از او می آید فیروزه
را چون بر اجساد نرم گذارند صلب کند و مکلس
او تکلیس معادن و تثبیت نفوس ار به
و آب حیات نتیج که بعد به بلورات و تلخ است جهت تنقیه معا
دن و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند چون
بیخ لفاح را با عاج شش ساعت بجوشانند نرم
و مطیع گردد اهل تجربه او را عاقد هارب
و سقط آورا با بدست انار و مور جهت تکمیل صنا
عت از مجربات شمرده اند و چون شاخ و سم بز را
با ترب و عسل و سیداب حجر تقطیر کنند معادن و جمیع
اشیاء صلبه را نرم بیک زد سفیتیا گداز نده
زجاج است و صاف کننده آن و او را قابل رنگ
گرفتن بسیار زود با آهن نیز همین فعل میکنند
بادنجان بسبب سرعت گداز معادن میگردد

حل معادن
و افعال غریبه
اجساد نرم صلب نمودن
و تکلیس معادن
تنقیه معادن و ثبات
و بیاض مجرب
نرم استخوان و عقد
هارب و تکمیل صناعت
اشیاء صلبه را نرم نمودن
زجاج گداختن و صاف
کننده آن و قابل رنگ
نمودن و صاف نمودن آهن
و قابل رنگ نمودن

وچون نوشادر

وچون نوشادر را در او گداخته و در آن حل کنند و مشتری را
گداخته در آن محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب
دانسته اند و بدستور ساییدن کبریت را در شبت محلول
باو باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند چون
عشبه را بر صفحه مس طلا کنند برنگ نقره گردد بلا غوص
و از خواص شوره است که چون آهن را بر زرنیخ بیالایند
و با مثل او مس بگدازند و بعد از آن شوره بدان بیاشند
مس از آهن سعود نموده و آهن را در کمال نرمی میگذارند
سنگ گچ سه قسم میباشد و پخته دو قسم اند که یکی سفید
غیر براق و دیگری سرخ لون باشد جصی گویند و پخته براق
صفایح را اسفیداج جصاصین نامند و چون مس
را با [illegible] گرد و بکوبند و با براده بالند مس را ریزه کنند
و چون گوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او
کبریت و سدس او نمک ساییده تقطیر کنند افعال
غریب در مشتری نماید و هارب را عقد کند و گویند مقطرات
صلبه را بسیار نرم کند و رگ بزبان قدوین آب

سرعت گداز معادن
و تنقیه مشتری
و سفیدی کبریت
صفحه مس سفید کردن بلا غوص
نرم کردن آهن
و در اسفیداج جصاصین
خرد کردن مس
افعال غریب در مشتری
و عقد هارب و
مطرقات را نرم نمودن

او را آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده ملاحات
واگر سیند سید الحجر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند
مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند در د
شراب دار لؤلؤیانه رجون او را با قلی و شب تدبیر کنند
جهت ازاله سرخی مس بغایت مشهور و چون بابارود
که شوره باشد سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن زنگ
مس بسیعد بلیست آب گیاه زیتونیه در تنقیه
سعادن و تثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء
مشهوره مجربه اهل صناعت است و آب برگ و گل
خرزهره را با موسیر تقطیر کنند قطع شعله گوگرد کنند
و باعث عفونت او شود و چون در آفتاب تنقیه زنجفر
کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حنظل ستر
و مورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر و قلی ملح القلی
و عشری نوشادر و عشری انزروت حل کرده باشند و سایند
و تقطیر بر بجد وثلثه نمایند و مکرر اعاده تقطیر مجدد
کنند عقد ارض هارب نمایند و تنقیه معهود متفاتر

منقی جمیع اجساد و ثابت کننده ملاحات

مشتری قمر نمودن

جهت ازاله سرخی مس و اصلاح نقره و زدودن زنگ مس

تنقیه معادن و تثقیل کردن خفیف الوزن

قطع شعله گوگرد و باعث عفونت او و جاری کردن زنجفر و عقد عرض هارب و تشمیع و تنقیه مجرب

او و حق

او و حق او باعث تشمیع کرد و مؤلف کتاب برهان
در تنقیه واقایه مجرب شمرده است زجاج فرعونی
و آن با مقطر مکرر نوشادر منعقد چون زرنیخ زرد را به
تدابیرات تصعید سفید کنند یک جزو او ده جزو زهره را
قمر کند و از مجربات شمرده اند یا دانسته اند چون مجموده
را سائیده فرش و لحاف زیبق نمایند و در شد و حل
بوطه احتیاطات بلیغ کنند او را عقد و انعقاد کنند
باب عملات [illegible] بگیر سم الفار سفید
اعلا بکوب سرکه تند و نمک قلیا هر دو را باهم ضم کرده بعد از آ
ن بگیر براده قمر مکلس زیبق مصعد هر دو را باهم ضم کرده با
سم الفار مذکور در ظرف کنند و سرکه و قلیا در سر حل بکنند و بجو
شانند که سرکه و قلیا را بخورد و خشک کن بعد از آن صلایه کند
یکی بر هشت زهره پاک افکن قمر شود که از خلاص بیرون آید
دلیل عجب مجربست نوع دیگر سم الفار که شراب سرکه و قلیا
جوشانیده یک مثقال سم الفار و یک مثقال قمر که سم خورده باشد
و در هنگامی که آب شده در بوته بخورد دهد بعد از آن ازینی

زجاج فرعونی نوشادر نمودن

زرنیخ قمر نمودن

عقد و انعقاد زیبق

از آب حل صابون قمر کردن

برهشت زهره

قمر دیگر

شمس

اگر یکی بر هشت مثقال زهره پاک طرح کنی و هر پنج بهره از یک
یک خمیره منجور دهد که از تاب بدر آید باب در عمل شمس
اگر تحصیل را ملت کوز مغربی آمده است که او را میراث
از پدر او رسیده است و پدرش از جد رسیده است بگیر
از کلس قشر البیض تازه آن مقدار که خواهی سحق کنی
و بوزن او نوشادر مصعد بغایت نیک بر او حمل نموده
در ساعتی پس از سوی جوانان که سیاه باشند و تازه شسته
بوزن آن کلس قشر البیض و سحق کنی با او و در قاروره
کرده در سرگین اسب دفن کنی سه هفته و هر هفته
سرگین را تازه کنی پس بیرون آر او را که سیاه گشته
باشد از حل آن آبی که سرخ همچون خون پس بگیر او را
و تقطیر کنی بقرع و انبیق پس چون تقطیر یابد بگیر از
زیبق آن قدر که خواهی و در مغرفه آهنی بسته و فرو بر
در آن آب مقطر سر پوش سرم پس او منعقد گردد
همچون سنگ سرخ آنچه طرح کنی از مس درهمی از
هر چند که خواهی وار سحل کنی او را باز عقد کنی پس

طرح کنی

طرح کنی درهمی برابر صد درم و اگر هفت بار حل کنی و عقد
کنی درهمی را بهشتصد طرح کنی که مجربست و صحیح است
و این نسخه ما از تحفه مصری رسیده است که عمر او رسیده که ٩٠٢ء
من حل طلق و ینعقد الزیبق تمویهی مستغنی بستانه طلق
محلول و بوره تنه کار و بوره ارمنی و شب یمانی مجموع را سحق
کنند باهم برابر بول صبیان برابر که جمله دو بیست درست
دو بیست باشد و در شیشه مطین کنند و در آتش کنند و در
تنور ریگ تا طلق محلول شود یک جزو از طلق محلول
و دو جزو زیبق در بوته گرم کنند منعقد گردد یکمثقال
از آن برده مثقال قلعی سفید کرده باب شب و نمک
طعام طرح کرم و قمر خالص بیرون آید والله اعلم عمل
بگو یدی که نمک بدیده و نوشادر بگیری که نمک بدیه کنند و نشادر
آن بها خشارات بدیه یکجزو و دو جزو نوشادر با بلند بگیر صلایه کنند و در
لوزه مطین سفید بگل حکمت کنند و در آتش تون نهند و سه ساعت
رها کنند و بیرون آرد دیگر باره نوشادر بر آن کنند تا وقتی
که بر صفحه دود نکند مثقالی برده مثقال زیبق طرح کنند

قمار ایراد کیمیاوی علی علیه السلام

حل طلق و قمر نمودن

سبب بدیدی در قمر

منعقد شود و این زیبق را یکی بر شصت و چهار طرح کند بیاض خالص شود
اگر چند مثقال آ در او روپایی بغیر قمر نقره سیزده مثقال بیفزاید و تدبیر
نمک بطبخ نوشادر است و اصل عمل آنست که تدبیر کبریت
نگاه دارد زیبق ساختنی بستانند و مثقال قلعی و دو مثقال
نقره و باهم بگدازد چون گداخته شود در بوته گلی زرنیخ سفید کرده سا
ییده بخوردش میدهد و هر چند نوبت یکنوبت از بوته
بیرون آورده بریزد و وزن کند اگر چنانچه در وزن هشت
مثقال شده باشد چرا که در اول در وزن چهار مثقال
بود ۲ مثقال شده و ۲ قلع تمام هشت هرگاه چهار در
وزن افزود و اگر در وزن کم بیاید باز در بوته نهد و
زرنیخ سفیده که بخوردش دهد تا در وزن راست شود
چون راست شده باشد در وزن یکمثقال با پنج مثقال مس
بگدازد سفید بشود و ده مثقال از آن سفیده که با
د مثقال نیم نقره بیامیزد بهتر است که خواهد بکار برد
عنصر کند و بسازد و بریزد ۱۲ و السلام در بیان کردن
زیبق بستانند قدحی
و زیبق در آن کهنه و نوره آب

در بیان بعضی

96

در بیان بعضی از رسایین حکمای هند باصطلاح هنود رسایین
بمعنی کیمیای بدنست و آن مخصوص است بادویه و ترا
کیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی و
اعضای رئیسه باشند و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان ادرا
مزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندا
رد بنا علی هذا در اقالیم مذکوره متداول نشده و
طریق یونانیان بسبب تناسب مناط اعتبار گشته
است و حقیر آنچه اقل قلیلی دانسته بتحریر آن مبادرت
مینماید از آنجمله رسایین گنده حسیئت که عبارت از
لوگو باشند و ابونا اجساد اشاره باوست و طریق
آنست که گوگرد سنده روسی را نرم کوبیده و در مغرفه
آهن با روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند باتش نرم
گداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته
باشند صاف نمایند تا مصفی او داخل شیر گردیده که
منعقد و مشابه سنگ زعفران رنگ شفاف صاف گردد
پس خشک نموده ضبط کنند و این متمم بلند هیئت منقی

کوگرد و خوردن او

وبچندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یکدانک اورا
سائیده با یکوقیه شیر تازه گاو ممزوج نموده ناشتا بنوشند
و تصریح کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند
بهق و جرب و قروح را ازایل نماید و در دو ماه تعدیل
طبع و حفظ صحت بحدّی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض
براو طاری نگردد و در سه ماه صحة و تقویة قوی و حوا
س و ذکاء بحدّ اقصی احداث کند و در یکسال ضعف
بنیه و پیری را ازایل کند دیگر آنکه هر روز یکدانک اورا

ایضاً

با یکدرم هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته
باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا
میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند و تا شش ماه
باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنحوی که
دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و ربوا
سیر را رفع نماید و حدة بصر و قوت سمع و حواس بغایت
قصوی برسد دیگر آنکه هر روز یکدانک او را با یکدانک

ایضاً

فلفل سیاه مخلوب مکلّس سائیده با روغن تازه گاو حب

لکه

لکه استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند
و از شرایط استعمال جمیع رسایین آنستکه اول تنقیه نمایند و
در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه مورث حرارت
غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض
نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشروط مذکوره عمل
ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه صعب میگردد
دیگر رسایین شریف هلیلست و آن عبارت از هلیلی
و طریق آنستکه سیصد و شصت عدد هلیله کابلی
بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه که بول گاو
ماده برآن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند
و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاک دفن نمایند بنحوی که
سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته یکذار هر دو
روز ملاحظه نمایند هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا
هلیلها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج
نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت از اوست
با گوگرد منقی مذکوره بالسویه مکد نود درهم بسایند تا

خوردن هلیله جهت
و خواص او

یکسال

یکسان کرده و در قدحی چینی گل حکمت گرفته در دیگ پر ریگ یا خاکستر
با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم ساییده در جوف
هر هلیله نیم [illegible] گذاشته نصفین هر هلیله را بریسمان پنبه
مستحکم نمایند و هلیلجات را در ظرف پاک کرده عسل کف گرفته
بر آن بریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین یکی
تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذ
کور در اجرام هلیلها غوص نموده اثری از آن نمانده هلیلها
مربّی شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند و تا چهار
ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازهٔ
گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نما
یند چون یکسال مداومت کنند بدستوری که مذکور شد
جمیع منافع مذبور سابقه از سیاه کردن موی سفید
و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعادهٔ
شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی ملاحظه کنند
صفت زیبق منقّی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج
یا مزجّج با آب گیاه سیداانجیر ساییده تا جرم و سیاهی

زیبق منقی که ابدالارواح [illegible] شمسی است

اوزایل

او زایل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب بدستور سحق
نمایند و مرتبه سیم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن
مغسول کرده هفتاد دل او را با نود دل آب خالص در دیگ
یک سنگ با آتش نرم بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود
تا یکرطل دیگر بتدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد
دل او با نود دل آب بتحلیل رود پس برداشته ضبط کنند
و این مسمّی است به ابوالارواح منقّی آبار لغة
عربی سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورا
ت مذکور است در دوم سرد و خشک و مغسول او جهت
قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب
و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدّم و سیلان رطو
بات و با روغن گلسرخ جهت قروح مقعد و با سرکه
جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج
و خوردنش کشنده است ابقر نبارسح شوره گویند
و آن از بخار ملحی بر روی زمین شوره زار بهم میرسد
و بعد از تصفیهٔ آن با آتش شبیه بنمک میشود در آخر

در سرب سوخته و خواص او

در خواص شوره گوید

وسیم

و سیم گرم و خشک و مفتّح سدّه و منقّی بلغم و اوساخ
بدن و مسهل و در نهایت حدّت و قوی تر از نمک
و بوره در افعال و جهة علل سپرز و درد کمر نافع و مجرّب
دانسته اند و مضرّ مری و گرده و مصلحش کتیرا و عسل و قدر
شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع در
هم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که بهیچ چیز
دفع نشود مجرّبست و از خواص او سرد کردن آبست
بعمل مخصوص که آب را در ظرف روی کرده در آب
شوره حرکت دهند و او جزو اعظم باروت است مانند بغارسی
سرمه مانند سنگیست سیاه و بار صاحبت و اهل اکسیر را
اعتقاد آنست که چون چند روز با صابون سبک نمایند
قلعی خوب میشود بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه
خیزد در دویم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است
و بمراتب درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف بعد قوه
و با قوّة سمیّه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوّی
اعصاب و منقّی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهة تقویة
باصره

شیخ الرئیس [illegible] نوشته

باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح
و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا و با اندک مشک مقوّی
باصرهٔ پیران و حمول او جهة قطع جریان حیض و خروج مقعد
و ضماد او بر پیشانی و نخشی جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد
و با سفیده تازه جهة سوختگی آتش و با روغنها چون برهان
طلا کنند جهة گشتی و رفع قمل و دز و را و جهة جراحات
تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقهٔ قرنیهٔ چشم
بغایت مفید و محرق او که با بیه سرشته بر آتش گذاشته باشند
تا شعله ور گشته بسوزد لطیفتر و مغسول او الطف است
و با مروارید و سرکینی حرذون و شکر جهة غشاوه و بیاض
چشم مجرب و با حضض و سماق جهة دمعه و جرب بدستور
مجربست و مضرّ نشتی و مفاصل و خوردن او قاتل است
و بدلش اکباره و مصلحش شکر و کتیرا اسفیداج که بفارسی
سفیداب نامند و آنچه از قلع ترتیب میدهند اسفیداج
رومی نامند و بهترین اقسام است چون قلع را صفایح کرده
با سرکه کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم

سفیداب رومی که از قلع بعمل آورند

سرکه یا ظرفی که سرکه داشته باشند گذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند
بخار سرکه قلعی بمرور از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده
خشک کنند و آنچه باشد بریزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی
حل شود و غسل اسفیداج را بکی علت زایل شود تا تری سرکه
است و آنچه از سرب بترتیب دهند یکی بهمین دستور است
و یکی احراق اوست و او با آنکه هست نه اسفیداج و در احرا
ق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود و در دوم سرد و در سیم
خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود
مبرد و مسدد و مغری و قاطع گوشت زیاد و مدمل قروح
و جهت سوختگی آتش نافع و با سرکه و روغن گل سرشته جهت درد
سر و با شیر جهت [illegible] و ورمهای حار و مفاصل حار مجرب
و جهت زخمها و شقاق در رحم و ثبور او و بیاض رقیق چشم
حیوانات و با شیر دختران و سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و با
آب عنب الثعلب و سادعات جهت باد سرخ و ثبور و نزف
الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ جهت رفع رو
ییدن مو مجرب دانسته اند و جهت دفع بد بوئی زیر بغل و
کنج ران و حول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض

سفیداب از سرب است و احراق او اسفیداج او با آنکه [illegible] شود اگر مبالغه سرنج میشود

نافع

نافع و آشامیدن او باعث خناق و زیاده از یکدرهم او
کشنده است و بدل او آبار و سرنج اسفیداج الجصاص
صینی بفارسی سفیداب یزدی نامند و آنرا از شنگ
براق صفایح گچ را مثل آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل
می آورند جالی و مغری و رافع آثار جرب و صاف کننده
بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و
طلای او با آب جهت باد سرخ و اورام حاره مجرب است
و خوردن او کشنده است اقلیمیا بیونانی آن چیزیست
که از گداختن اجساد منطرقه مانند مس و نقره و طلا
مثل کف در روی آن و در تحت او منجمد گردد و آنچه
در تحت بهم رسد بهتر از جمله کف اوست که بعد از گدا
ختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی
لطیف تحت جمع میشود و بهترین او طلائی و آنچه در
رنگ شبیه باصل آن فلز باشند و طلائی مایل بسبزی
و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه بوره است
که بر طلا میزنند و گویند کانی هم میباشد و مرقشیثائی

سفیداب یزدی
اسفیداج الجصاص
صینی نامند

در خواص اقلیمیا

نیز هست هر یک از طبع مثل معدن او و یبوست
زیاد بر اد غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جرا
حات و جهة بردن ناگوشت زیادور ویانیدن ناگوشت
تازه و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب
و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و
طلای او رادع و جالی کلف و آثار سیاه و رافع
بیرز و با زعفران و افیون رافع درد مفاصل و نقر
ست و خوردن طلای او یکقیراط جهة خفقان
و تقویت دل نافع و مستعمل از و محرق مغسول
او و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است و مؤلف
تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرقشیشا او را
و ر گداختن و بعد از گداز او بر بریزند تا سرد شود
یکجزو او پانزده جزو مشتری را شمس کند و حقیر این
معنی را موقوف بشرایط مخفیه میداند

شاف نوره و خواص او

بارود باصطلاح اهل مغرب اسم شهر اسیوس است
و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم
شوره است

شوره است و در البقر مذکور شد و او بخار یا ثبت که در
شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه
شبیه بنمک سفید میشود و بجهة تحریک اشیاء ثقیله
و تغییر معادن سالیوس صقیلی استخراج نموده و با
لفعل مرکبست او را با کوگرد و زغال چوب بید باروت
نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و زرور
او حابس خون جراحات تازه است با کمک شوره
و از خواص البقر است که چون آهن را بشور نیخ بیا
لایند و با مثل او مس بگدازند و بعد از آن بشوره
بدان ب خیسانند مس از آهن سعودی مشهور آهن در
کمک ثری میگردد

و ریشکار و خواص او است

تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی
او قسمی شبیه بتیخ آن بوره ربه بیت و بتیرازی یخک نامند
و قسمی شبیه ببرف و آن زبدة البورق است و بشیرازی برفک
گویند و نوع مصنوع او قسمی لحام الذهب مصنوع
است و قسمی که بالفعل متعارفست مرکب از نمک
و قلی بلستویه و ستة برابر هر دو بوره ارمنی که مجمدها

در شیر گاو و گاومیش بقدر پوست بنهند تا منعقد گردد
آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند
و قسمی که مسمی بلجام الذهب است مصنوع است
از بول غلامان نزدیک ببلوغ که در ظرف مس بول
کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع نمناک
مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام او در سیم گرم و خشک
و از سموم است و ادخال او باعث سرخی و زردی رنگ
خفی طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط
بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد
دندان و تا کال او سفید است و معدنی او را خاصیت
آنست که تنقیه قلعی و تلیین آهن میکند و چون
آهن را یک روز در آب تنکار معدنی تطفیه نمایند
آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن کند
و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظاهر و رطوبت
مصنوع است در آتش بخلاف معدنی
توتیا معرب از دوده ای فارسیست و بیونانی سمقولس نامند

توتیای هندی که کبود و غیره باشد

وان

وآن معدنی و انا پیپی میباشد و معدنی سه قسم میباشد یکی
سفید شبیه بپوست تخم شتر مرغ و بر او چیزی مثل نمک
ظاهر و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او
غلیظتر از همه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت
حدتست و انا پیپی که مشتق از انبوبه است و بعربی
توتیای قلمی نامند و میزابی که بمعنی شبیه به ناودان
باشد عبارت ازوست و چندین قسم میباشد یکی از
دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره
و طبقه بهم رسد قسمی سفید و بسیار پرثقل و قسمی
ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوست
وآن از ادویه اقلیمیاست که بتدریج در ذوب مس
ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور آزموده
و از چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج
دانه او بعمل آرند و بدستور از عفص و خرنوب
و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی
و حب الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل بو دانه تازه

و از شاخ کل

وازشکوفهٔ تاک و از سرشیم ماهی و از غری جلود بقر
و از شیم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق انجار
آنکه بعد از نیم کوب کردن او در ظرف سفال جای را
ده سرپوش سوراخ داری بر او مستحکم نموده چندان
آتش کنند تا دود آن برطرف شود اما طریق شیم و
سرشیم آنکه بنرفت یا عسل آلوده و بدستور آتش
کنند و ساعد هر یک را استعمال کنند و بهترین
مصنوع آن انابیبی کرمانی و بهترین معدنی سفید
آن عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون غسل
استعمال جایز نیست و طریق غسل او در دستورات
تحریر یافته است و اینجه دوله ذکر نموده که توتیای
بحری شبیه باشد و آن سفید و متشدد بیرو شبیه بشکر تیزه
است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک
و مغسول او ابرد و مجفف بیلذع و حشوی او
لطیف‌تر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد
و جهة تقویت روح باصره و قرحه چشم و قطع دمعه

ومقعد

ومقعد و سرطان متقرحه و جراحت بینی و سایر اعضا
و اندمال قروح و با روغن گل جهة التیام جراحت عصب
و نشف رطوبات و قاطع خشکریشه نفث و نزف الدم
و مقوی معده مسترخی و بجهة قروح ظاهر و باطنی شرباً
و ضماداً و اکثر امراض عینی و الکه و شیاف او جهة حرقة
البول و حمول او جهة سیلان رحم نافع و مولد سدد
و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام
معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف
او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا او
قلیمیا بدل اوست و طریق تشویه آنست که توتیا را
با آب ساییده قرص کنند و بر آتش نرم در روی سفالی
ملبه از [illegible] گرم دارند تا خشک شود توبال معرب
از تفال فارسیست و آن چیزیست که از مس و آهن
تفته در حین کوفتن او ریزد و از مطلق او مراد تو
بال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی
و براق و رقیق است که قبرسی نامند در سیم کن و خشک

توبال نحاس

و ملطف

وملطف وجالی وجهت جرب وحکه وسبل وقلع بیاض
ومنع زیاد شدن قروح خبیثه والتیام قرحه چشم و
خشونت اجفان وبردن گوشت زیاد صلب جرا
حات وآشامیدن مغسول او با علک البطم بازرد
کندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهت استسقاء
واخراج ماء اصفر نافع وزیاد شدن او باعث
سحج وقرحه امعاست وناشسته آنرا نباید استعمال
در اضمده ومراهم نمود وآب مغسول او در نهایت لطا
فت وحدة لطیف باشد وتوبال الحدید در چهارم خشک
وحابس استرسال خون ونافع خفقان ودرزب وضعف توبال الحدید
باه ودر سایر خواص قریب بتوبال نحاس است
وچون در لته بسته در جای نمناک خصوصا در تحت
خمها بگذارند زعفران شود وآنجهت بردنا
جرب علیض وجلای حمرت او وباربع او نوشادر جهت
رفع بیاض وسبل آزموده است وباسرکه وعسل محلل
اورام است وهرگاه آنرا با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن

رابرتبه

رابرتبه دیگر نقل مینماید خصوصا گشنیز را چون با نحاس
در تکوین زعفرانیه زعفران ممتزج کردد وبعد از آن تقطیر
شود وشنجرف را با سرکه مقطر مکرر بآن تسقیه کنند
لحته که شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند حدید وخواص او
حدید بفارسی آهن نامند ونر وماده میباشد نر او فولاد وماده
او آهن است در دویم گرم ودر سیم خشک اند وفولاد طبیعی را شابر
قان ومصنوع از نرم آهن را اسطام نامند وچون شاخ سوخته
بز وحجر الرخام را بسوته برآهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار
نرم میشود وقسر عبارت از اوست وهرگاه با رصاص یا مرقشیشا
یا رهج الفار یا زرنیخ بگدازند بمرتبه رصاص زود گداز شود
وهر بسته رجعی با نحاس بگدازند وبعد از آن با شوره نمک سا
از او بگدازند بنهایت زود گداز گردد وفولاد مصنوع بر
متعارف بسیار است طریق ساختن آنستکه آهن متعارف ساختن فولاد
را در کوره مخصوصه با آتش بسیار تنه تا یک هفته بتابند و
حنظل وصبر وهرچه در تلخی قوی باشد یا زهره حیوانات سا
ئیده بر او ریخته آنمقدار بتابند که در جسم او داخل شود

و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند
و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا
بخود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قا
بض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم
سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گز
یدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب
با آهن تافته در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده
و باه قوی تر از آب تنها است و دوغ با آهن تافته در
اسهال دموی و نزف حیض دا است و خاصه مقعد قوی تر است
و خبث الحدید و زعفران الحدید ان شاء الله مذکور خواهد شد
آب آهن تافته جهت سلس البول مجرب است و آهن کشته را بجهت
ضعف معده بشرطی که درست کشته باشند از مجربات شمرده
اند والخیر در طریق ساختن فولاد بیان متفرق غلطا
ست و طریقه اش آنست که دو قسم آهن را که آهن خام و دیگر را
آهن جربه گویند در بوته خاک مخصوص بمناصفه گذاشته چهار
ساعت در کوره گذاشته بدمند بعد یکبار دو آهن آب شده

خبث

نوع دیگر آب آهن

فولاد میباشد

ممزوج شده فولاد میشود و آهن خام آنستکه سنگ آهن را که
یکبار آب نموده باشند حاصل او آهن خام است و آهن خام را
که یکمرتبه دیگر در کوره برند و آنقدر بدمند که سرخ شود و قا
بل ساختن بیل و امثال آن گردد آنرا آهن جربه گویند
و سبب جوهر فولاد مخلوط شدن این دو آهن است بیکدیگر
والله اعلم بالصواب سقا چون در ظرف آهن آب یخته چهل
روز در آفتاب سرطان و اسد گذارند روز اول یکمثقال
روز دویم دو مثقال روز سیم سه مثقال و همچنین بروزی
یکمثقال اضافه نمایند تا بچهل و پنجاه مثقال برسد پس باز گر
دد روزی یکمثقال کم کنند تا بیکمثقال برسد بجهت ضعف معده
و مراق و تقویت اعضاء رئیسه و سلس البول و امراض
جمیع اعضای جوف خواه بارده و خواه حاره بسیار نافع است
و در مرض غذا مناسب او بخورند و پرهیز معقول نمایند
بسیار بسیار نافع است و چیزی بآن نمیرسد حلزون بفتح او
ل و ثانی اسم کل حیوان صدف است و بری و بحری و نهری میباشد
و اعم از صدف و مخصوص جلد حجر آن حیوانست و شیخ

و آب آهن است

حلزون که آن گل حیوان

صدف باشد

دودع واظفار الطیب وطلیسا وجف الغراب وفرفور اود
لتیس وصدف ومرواریه ونطاح وغیرها از انواع حلزو
ن است وجلد حجری او در دویم سرد وخشک و خواص او در صدف
انشاالله میاید ولکوشت او در دویم سرد وتر وکوشت دلتیس
رکود مرام اللحوم کوینده از اقسام برتی وستطیل
والطف وسریع الاستحاله بجون صالح است وجهت جرام وجرب
وحکه وجنون وسودا نافع است وتاثیر خواص او در تحفه ذکر
شده ولی مطلب این است که کوینده بالخاصیه منطرقات
صلبه را بسیار نرم میکند وچون کوشت او را با مثل او
نوشادر ونصف او کبریت وسدس او نمک ساییده
تقطیر کنند افعال غریب در منطرقی نماید وها ربراعقد
کند حنظل ثمر کیاهیست بقدر هندوانه بسیار کوچک — حنظل
در نهایت تلخی ونباتش شبیه به نبات هندوانه
وبرکش از آن کوچکتر وسبز واندرون زرد او بد است
وانچه در بوطه منحصر بیکی باشد از جمله سموم است
وتخم او ما دامیکه در پوست باشد قوتش تا چهار سال
باقیست

باقیست والجه بیرون آورده باشند تا دو سال وبهترین او
سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند ومستعمل
شحم اوست که کوشت او باشد در اول وچهارم گرم ود — در بیان خبث آهن
آخر دویم خشک باقی خواص در تحفه مذکور است
خبث الحدید بفارسی ریم آهن کوینده بهترین خبثها — خبث آهن
ومستعمل از آنست که با سرکه ساییده وخشک کرده
باشند وبسیار مبالغه در تحقیق او نموده در دویم گرم و — خبث نحاس
در سیم خشک باقی خواص در تحفه مذکور است خبث
النحاس ثفل مس است ودر قوت قریب بخبث ا
لحدید است وملطف وجالی وخوردن او سم قاتل است — خبث الرصاص
ودر ادویه چشم وزخمها مستعمل است خبث
الرصاص ثفل قلعی است بغایت قابض ومغسول
او جهت التیام جراحات چشم وتقویت باصره ومنع — خبث الفضه
ریختن مواد بچشم معروف است خبث الفضه
ثفل نقره است لطیف وقوی القبض وطلای او
جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر و
الشیء

التیام جراحات نافع است خبث الذهب ثقل
طلا است لطیفتر از همه در افعال و قویتر از خبث
الفضه و طلای او با آب جهت رفع بد بوئی زیر بغل
و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب اقلیمیاست
و خبث جرم اجساد دیگر است که در حینی که گداختنی
از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشک‌اند

خبث فضه خبث

خرنوب نبطی الخم گیاهیست که در قندوین ورک گویند
در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و آب او با آب مورد منع
اجساد و ثابت کننده صاعدهاست خرنوب الشوک و خرنوب
معز بود برگی خرنوب نبطی است و شامی اهم باشد و با همی
خواص او در تحفه مذکور است خردل را الکی نامند و بری آن را
بستری کچینی نامند گویند بیه الخنزیر را با خردل و سیر
و طلق تقطیر کنند مقطر آن مستر سراقمر کند و مجرب
دانسته اند خربق ابیض و اسود خواص او در تحفه مذکور است
دبق کشمش کاولیان نامند و بفارسی مویزک عسلی نامند و آن
دانه‌ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسفیدی بسیاهی
و در جوف او رطوبت چسبنده و باقی در تحفه مذکور است

خرنوب نبطی ... / خرنوب که ورک ... نامند

خردل

دبق

در آخر دوم

در آخر دوم گرم و در اول آن خشک قنفذ جبلی نوعی از قنفذ است
که در مازندران شال تشی و در دیلم شال کره نامند به بزرگی
گربه و او حیوانیست قریب بسگ و در پشت او بجای موی خارها
ابلق از سیاه و سفید بقدر یک شبر یا زیاده می‌باشد از قلم با
ریک‌تر و طرفین او باشته بود و در سوخته او جهت جراحات
بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و نه بفارسی
سیدالجر خطائی نامند و مشهور بحب سلاطین است
دهنج بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگیست که در معادن
مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون میگر
دد مثل زبرجد که از معدن طلا هم میرسد و دهنه نحاسی
بخار معدن مس است و بهترین او سبز تیره است
که در حین صاف خود اصاف نماید و در تیره که او تیره
و فرنگی عبارت از اوست و بعد از آن طاووسی مایل
بسرخی و شفافی و بعد از آن زرد و زبون ترین آن
طاووسی مایل بسیاهی است و آنچه سیاه شده او زرد باشد
و طلائی نامند و هرچه محک او سفید باشد نقره‌ئی و سرخ

قنفذ جبلی

سیدالجر خطائی / حب السلاطین

در دهنج ...

او مسمی و تیره و سیاه او را آهنی گویند در چهارم گرم و
خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و باقی خواص او در
تحفه مذکور است دیفروجس بیونانی بمعنی مضاعف
الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و آن خاکیست که
از چاه قبرس بیرون آورند و در آفتاب خشک کرده باشند
و میتوانند و قسمی از خاک سرخ است که بعد از گدا
ختن در بوته بیابند و در طعم و قبض مانند مس است
و قسم دیگر عرق قنیتاسی سوخته است و قسم اول
نباتی مستعمل و باقی در تحفه مذکور است دیک بردیک
اسم فارسی است و مرکب سوزش عمل نیز گویند و آن زرنیخ
و آهک و زنجار و زیبق است که مجموع را ساییده و در
دیگ مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه
و تند است ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل
و مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه
و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام و جنون
و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان

مضاعف الاحراق دحاس مس و قنیتاسی سوخته

دیک بردیک سوزش عمل باشد

ذهب بفارسی طلا باشد

وسپرز

و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و محلول
شمی له او که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند
جهة جذام مجرب و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی
و محلول او با نوشادر فقط جهة اخراج سم مجرب و طلای
او محلل اورام و جهة داء الثعلب و داء الحیة و بهق
و برص و اکتحال جهة غلظ اجفان و بیاض و غشا
وة و دمعه و انباشتن او در ثقبه عزب جهة دفع او مجرب
و میل سرمه که از او سازند جهة تقویت بصر و منع رمد
و درد چشم و در زور او جهة آکله و سنون او جهة درد
دندان و امساک او در دهان جهة رفع بدبوئی او و انگشتر
او جهة داء الحیة و ام الصبیان و مفاصل مشوشتر و تعلیق
خالص او را جهة رفع فزع اطفال مجرب دانسته
اند و لیناوس اینجا صیت مخصوص دانه حجری
بقدر خردلی که در نهایت صلابت میباشد و با طلای
معدنی متکون میگردد دانسته است و لعب با طلا و دیدن
او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است

وچون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیرست
و گویند مفرّح تنها نه و سلطنتی عقل و مشک است و اکثر را
اعتقاد آنست که اصلا ضرری در او نیست و چون طلا را به
نحوی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل او نباشند
خصوصا ادویه سمیه در آن وقت خوردن او باعث
طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است
و در سایر امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و
سحق در دستورات مذکور است و قدر شربتش از
یک قیراط و نیم است تا یک دانگ و بدلش یاقوت
محلول و چون از طلا بشکل هلیله ساخته در خواب
و بیدار صاحب توحّش مزمن و خفقان و خیا
لات سوداوی در دهان نگاه دارد در رفع جمیع امراض
مذکوره مفید بشود و گویند که طلا را چهل نوبت در خلاص
گذارند اکسیر بشود که هر یک مثقال از آن چهل مثقال
مس را طلا میکند و گویند طلا را تا هفت مرتبه که
در خلاص گذاشته باشند هر مرتبه از وزنش کم بشود

بعد از آن

بعد از آن هر مرتبه وزنش زیاد میشود تا مرتبه چهلم
بوزن اول عود میکند و طریق خلاص گذاشتن
آنستکه در مرتبه اول با قدری نوشادر ساییده طلا
را در کوزهٔ خامی گذاشته شبانه روز آتش
دهند با آتش چوب بید نه بزغال او و در مرات دیگر
طلا را تنها باید گذاشت رصاص شامل قلعی و سرب است رصاص
و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفا
رسی ارزیز گویند و تکوّن او از زیبق غالب و کبریت
قلیل ردّی الجواهر و زبون ترین فلزات است و در سیم
سرد و مجفّف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض
و آشامیدن او کشنده است و طلای ساییده او با آب
کشنیز و آب کاسنی و آب بارتنگ و آب غوره و حی
العالم و عنب الثعلب و امثال او در روغن گل سرخ
جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر
و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام
حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب

واورام مرکبه نافع وبستن صفحهٔ او بر کمر مسکن شهوت
جماع و سیر بعقد عصب والتوای او محلل او و بالخاصیة
انگشتر او باعث لاغری بدن وطوق کردن او بر درخت
باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون
بروغن چرب کهنه بگذارند تا زنگ بهم رساند
انداختن روغن بر آتش کرم باشد زنگ نگیرد
ولکو شد دوغ بازیره تنقیهٔ او میکنند و بعد از تنقیه
چون با قاطر خل و زاج سحق کنند که تشمیع پذیرد
نمایند با رنان قسمیه که مناسب او باشد ملحق
باول گردد مجربست رصاص اسود بفارسی سرب — سرب در خواص
نامند و بعربی آنک و در تکوین از رصاص ابیض
زبونتر و از سوخته او آباروست بخ مفاصل بیشه
و در دوم سرد و تر و باقته تا بفه و داد نه و از بدن
در زمین نمناک منتفخ و بر آمده گردد و سائیده او
با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصا
ص ابیض وبستن او بر کمر بقدر سه هفت مثقال و نیم
جهة منع احتلام و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر

والتوای

والتوای مفاصل را دافع و محلل و ضماد او با روغن گل
و آب بارتنگ و آب کشنیز جهة سرطان متقرح و او
رام حارة و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف
دست مالیده و سیاهی او را که بر کف باشد با آب
و غیر آن بر ربد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال
ساکن گردد مجربست و بخور دهم او را چون در زیر
بالین کسی ~~گذارند~~ یا دفن کنند که او را انکسی خوا
بهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه
کرده در کوزهٔ نو گذاشته وقتیکه زحل در شرف باشد
در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضارها
اشجار نماید و چون نی لو او را سوراخ کرده و بیند که سیاهی
او بر طرف شود جهة قطع نزف الدم والتیام قرو
ح خبیثه و دق وحکه بغایت انفع از آبار و مجفف
سیلان است و آشامیدن شرب کشنده است
هر گاه سائیده باشند و فرو بردن گلوله آن بالخاصیة
نافع درد معده مزمنه است و آزموده مجربست

[illegible]

روسختج معرب از روی سوخته است در فارسی او را شخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسبز است در سیم گرم و خشک و آشامیدن زهر او کشنده است و بسیار مجفف و قابض و تنه و جبا ب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زاید مثمر و مغسول او طلا کردن و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن گل بجد مصلح او ست مسهل قوی ماء اصفر و جهة استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل مقیی است **حرف الزاء** زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد و افضل او غیر شب و از نمک معدن شند و سفید و زرد و سرخ میشود و زرد او منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را اقلقدلیس و زرد را اقلقطار و سبز را اقلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب و نیز درخشنده است در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق و مغسول را حرارت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر

میشود و طلای او با آب کشنیز جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرور او جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان نافع و حمول او با آب گندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحال او جهة تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهة بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و رفع چرک او نافع و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مثمر و زیاده از یک درهم او کشنده بسیار است و مورث لحج و سرفه قوی مرجون دو جزو او را با مجر و اقلیمیا و سرکه کهنه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد جراحات بیعدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة زالو که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مثمر و قدر شربتش که بیخطر باشد تا یک دانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او را با سه ربع او سرکه جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص بجد تشمیع مجرب دا

زاج اخضر

نستراند و در رصاص اشاره باو شده زاج اخضر گرم و خشک
تر از سایر و بغایت محرق و اکال و سوخته او لطیفتر
و آشامیدن یکدرهم او جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت
اخراج کرم معده و با آب مقیئ قوی است و چون صاحب
بنیه قوی مرطوب از ان بنوشند موی سفید رنجته سیاه
بر آید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر است نشف است
ترتیب بسیار باید نمود و طلای او جهت آکله داخله
دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف
الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رعاف
و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع
و مضر جراحات عصبانی و زیاده از یکدرهم او کشنده

زاج ابیض

است زاج ابیض آن زاج سفید مایل بزردیست
و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بآن رنگ میکنند
بسیار قابض و جالی و در سایر افعال مثل زاج زرد است

زاج احمر

زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخیست و جوف
آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر در افعال

مثل سایر است

زاج الاساکفه

مثل سایر است و آنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر و ضعیف
تر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است
کثیف و کثیر الارضیه و چون آب باو رسد سیاه شود
قابض تر از سایر و باقوه جالیه و در مزاج مثل سایر
و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب
جهت جوششهای رطبه و حقنه آن جهت عرق النسا

زاج القطر و قاطر

نافع است زاج القطر و قاطر نیز گویند از جنس زاج
اخضر است که مائیه لطیفه آن در زیر زمین منعقد
میشود و بهترین اقسام و امتحان آنست که چون بر فولاد

زاج الجامد

بمالند رنگ مسکی دهد زاج الجامد از جنس اخضر است

زاج المطبوخ

که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشند
زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط الجاک
او را بجوشانند تا منجمد شود و بهیئت مهره سرد بریده

زاج اسود

استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ است
و گویند زاج الاساکفه است زاج الحبر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس

زاج

زاج قبرسی است زاج قبرستی زاج زرد مایل بسبزی است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانیست زبد البورق
کف بوره است و آن غیر بورهٔ زبدی و نجابت سفید و
غیر جامد و شبیه بارد است و بورهٔ زبدی جامد و مایل بسرخی است
و در جمیع افعال شبیه ببوره و از آن لطیفتر و تندتر است
زجاج بفارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع
میباشد و معدنی او سفید و الوان مختلفه اند و بدستور
مصنوع او و ارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته
و آئینه سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین
معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعا
ل مثل مصنوع است و مصنوع از سنگ ریزه سفید
و قلی است که بمنا صفه گداخته و انچه بامغنیسا
گداخته باشند صاف و شفاف او قبول رنگها
میکند و شیشه سیکو و الوان منها از الجمله اند و زجاج
فرعونی آنستکه تخم مرغ را یکهفته در شیر تازه بخیسانند
و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و با صد مثقال

از زجاج

زاج بلوری
کف بوره
که زبد البورق نامند

زجاج است

از سنگ ریزه سفید
شیشه ساختن

زجاج فرعونی

از زجاج بیست و چهار سوده مثقال از آن در حینی که از
الطعام او کنند و اقسام مصنوع گرمتر از معدنی او محرق
او مجفف بیلذع و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن
او سفتت حصات و قوی الاثر و جهت ضعف گرده
و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای او جهت خراز
و با روغن زیتون نا جهت رویانیدن موی و اکتحال بشی
جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و سنون
او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با حنا جهت خنازیر
و امثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره
قوی تر و آن با مقطر مکرر که نوشادر و شب یشب و مفر
احشاء و مقرح امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل
غبار باید زرنیخ لغة فارسی است و بیونانی فرساطلیس نامند و
بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد
و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی
گویند دویم سرخ و بهترین او شبیه بسربنج و صاف

زجاج زیتونی روم است

زرنیخ و خواص او

زرد خشک است ویکی سفید واورا زرنیخ النوره ودواء الشعر
نامند وزبون ترین اقسام وبدستور شبز وسیاه او نیز
غیر مستعملست وقسم زرد درسیم گرم وخشک است
وقسم سرخ او درچهارم وسفید وسیاه وسبزاو قوی تر
اقسام زرنیخ از سمومات اند ومحرق او لطیف تر ودر
بر[illegible]دن موی قوی تر ومتصاعد او بسیار سرخ و
شفاف وبراق ودرسمیت وافعال قوی تر از
همه ومجموع او متعفن ولذاع ومحرق وباقوة قابضه
وسترنده موی وگوشت زیاد وخمها دکننده اقسام
ارکم معده وجالی آثار خون مرده ورافع جرب
وسعفه واکله وباراتینج جهة داء الثعلب وباباست
وآهک وخاکستر وامثال آن جهة ستردن موی
وبازفت جهة برص ناخن وباروغن زیتون وامثال
آن رفع قمل وبابیه جهة تحلیل جراحات وبارو
غن گل سرخ جهة بثور مقعد وبواسیر وجراحات
بینی وباادویه مناسبه جهة بردن گوشت زیاد

و رویانیدن

ورویانیدن گوشت بن دندان وبخور او باراتینج
بدستور یکه او داد وبلع سنو و جهة سرفه کهنه
وبامیعه ومغز چلغوزه ومغز بادام بالسویه چون
ببخور کنند جهة ربو وضیق النفس وسرفه مزمن
بغایت مشوش است وشرط است که بعد از بخور جریره
آرد گندم بامغز بادام وروغن تازه وجهة رفع
مضرت دوا استعمال نمایند وطلای زرنیخ سرخ
بابول حمار وبدستور باآب بیخ سیر تازه بعد از
کندن موی جهة منع رویانیدن موی مجربست و
یکدانک او باعسل جهة تصفیه آواز ودفع چرک
سینه واشامیدن او بابیه ومی گران جهة تب
ربع مجرب دانسته اند واحتیاط آنست که آشا
میدن او را بهیچ وجه جرئت ننمایند وطلای
او بازهره گاو وآب حی العالم ونشب جهة منع
سوزانیدن آتش مشوش تر وچون بابول صبیان
سرشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت

زرنیخ ودواص او

شغض

متعفن دندان و رو یا نیدن صحیح آن آزموده است
و باسرکه لنجلخت جهة ثالیل مجرب و با صبر و حب
البان داخل کنند جهة سقوط بواسیر و التیام جمیع
زخمها جهة بلیت و چون در زیر حل کنند هر کس
که بر آن عبور کند بمیرد و بدل زر دادن نصف او زرنیخ
سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت
و کلفی که از تصعید زرنیخ بهم رسد رفع آن را طلا
می کل عضو دارد بسرنج مرتا و چون زرنیخ زرد را
بتدابیرات تصعید سفید کنند یکجزو او ده جزو
زهره را اقمر سازد و از مجربات دانسته اند و طرق
تدابیر بدستورات الیق است زعفران الحدید
زنگ آهن است که او را اسوان کهربری صفحه آهن منقطع
تر کنند و بر جای نمناک بگذارند تا زرد شود و بعد از آن
کوبیده اجزای زرد شده او را انگیزه ریانند بدستور گذارند
دیگر از علی تابینند تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او
خصوصاً در صناعت آنست که براده حدید را با

زعفران حدید زنگ آهن است

ربع او

ربع او نوشادر ساییده در زمین نمناک دفن کنند تا
ده روز مجموع زعفران شود گرم و خشک و قابض و از
جمله سموم است ضماد او جهة نقرس و بواسیر و داخش
و خشونة پلک چشم و ناخنة و داء الثعلب و با سرکه
جهة باد سرخ و جوششهای ها مجرب و فرزجه او جهة قطع
حیض و زرور او جهة قطع خون بن دندان و تقویة آن
نافع و خوردن یک قیراط او مانع آبستنی است و در
صناعت جزو عظیم است زنجار بفارسی زنگار گویند
و معدنی او از کان مس بهم میرسد و مصنوعی مسمی عبارت
از وست و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرور نامند
و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف
سرکه کهنه ~~که~~ منطبق سازند که مانع از
صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش
زنگ را بتراشند و جمع کنند و دیگر از نجار دودی نامند
و او را از صفایح مس که هر روز سرکه بر او پاشیده و در
سرداب بگذارند تا زنگ گرفته هر پنج مثقال زنگ

زنجار [illegible]

اوراباسرکه کهنه درهمان مس بسایند تا غلیظ گردد وشبّ

یمانی وملح اندرانی وبورۀ سرخ از هریک چهار مثقال اضافه

نموده در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله بسازند

واقسام دیگر نیز در دستورات مذکورست وبهترین

او معدنی ودودیست درچهارم گرم وخشک واز سموم قتّاله

واکالّه ومعفّن ولذّاع وسترنده گوشت ومورث

قرحه وقالع آثار وباموم وروغن بیلذع ومانع زیا

ده شدن قروح خبیثه وساعیه وورم جراحات وجهة

رویانیدن گوشت وباصمغ البطم وبوره سرخ جهة

جرب متقرح وبرص ولخته او باعسل جهة تنقیهٔ

چرک جراحت ودانه بواسیر وناصور مقعد ومطبوخ

او باسرکه وعسل جهة قروح لثه وجوشش‌ها بغا

یت مفید وسائیده او باشیر دختران وسرکه وعسل

درهاون مس تا حدیکه غلیظ شود وخشک جهة حدّت

بصر وقلع بیاض وناخنه ودمعه وسبل وسلاق مجرّب

ومحرق او که درسود ناشیبه بتوتیا گردد جهة جرب

واسترخای

واسترخای پلک چشم وسلاق نافع وطلای او با فندق

سوخته ولکهای سرخ وسفیده تخم مرغ جهة کل جراحات

سطح بدن مجرّب ومضرّ اعضای عصبانی وکیده وهم او گشنده

بقرحهٔ جگر وبعد از تجاوز آواز معده عدیم العلاج

وباید قدر قلیل او را با ادویۀ مغرّیه استعمال نمود و

چون دهن را باب مملو ساخته از زنجار دودی

در بینی صعود کنند جهة رفع بدبوئی وقروح خبیثه

المجرّب وباادویۀ مناسبه جهة قروح شهدیه سر مفید است

زهرة الملح

زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره وشور طعم وزعفرانی

رنگ وتند وبدبو ولذّاع وچینی که آب نیل طغیان

کرده ودر زمینهای پست بماند واز آفتاب آبها خشک

گردد زهرة الملح حاصل گردد وماسرجویه گوید که آن شو

رایست که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد

بغایت گرم وتند وخشک ومجفّف ومحلّل قوی

وجهة قروح خبیثه واکله وتقشّر جلد ورطوبتیکه

از گوش تراود وجهة غشا دکّان آثار قروح ومنع

رویانیدن موی و با روغنها جهت اعیا که ماندگی باشد
نافع و آشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در
اسهال قوی تر از نمک هندی و بدلش عرق و یا سکنجبین
جهت صرع نافع و مضر معده و بدلش یکوزن نیم او نمک
هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند دانها
چسپیده باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم او
کشنده است و علاج پذیر نیست زهرة النحاس زهرة النحاس
لغتیست شبیه بانهائیکه از ریختن آب بر روی
مس تفته ظاهر شود و او از کان مس و از مس
گداخته بهم رسد در قوت قریب بزنگار و آشامیدن
سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره
او با عسل جهت ورم بارد لهاة و لضغ و مری و بارد
غنها و مرهمها جهت بردن گوشت زیاد و تحلیل او
رام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت
ثبور و وضح و بهق سفید و قطور او در گوش
با روغنها جهت کری کهنه نافع و از سموم قتاله

زیبق

زیبق بفارسی سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنیست زیبق
شبیه بنقره گداخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی بهم
بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم ششم
قطرانی است که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف
شیشه و سرب و قلعی و جلد سنگ آبی و طلا و نقره معدوم
میشود و در دویم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق
دود محرق او مورث فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار
و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلای
کشته او با تخم خربزه و با بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع
جمیع آثار و آکله و شعفه رطبه و قروح سایله و رفع قمل مجرب
و با کندر و زرانیاج و موم و روغن زیتون جهت داءهای
استسقا از مجربات است و بدستور دود جهت ادویه حبس
انزدار و بشرطیکه بحلق و بینی و گوش نرسد و در یکهفته
سه بار بخور کنند و غذاهای نمکدار و غیر لطیف نخورند
و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیبق را کشته بریسمانی
مالیده بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد

غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن دانهٔ آتشک و قروح
مجربست و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع
آثار مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و آنها میدهند
غیر مقتول او بی سمیت و سرعت از امعا دفع میشود
و با مغص و درد قوی و چون نا کشته او را در هر سال هر چند روز
و در هر روز بقدر حبهٔ تا یکدانگ بخورند و بتدریج زیاد کنند
و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهت
حفظ صحت و التقویت باه و ماطمه و قوه نیز مستعمل است
و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدل آن رصاص محلول
است و مصعد او بسیار گرم و با حدة و از سموم قتاله
و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید
در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقرهٔ
خالص حل نموده بر مس بمالند و با آتش برند مس را
مفضض گرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است
و چون غیر مقتول او را با نقرهٔ خالص حل نموده بر مس
بمالند و با آتش برند مس را مفضض گرداند و طریق عمل در

دستورات

عقد سیماب
جهت سرعت انزال

دستورات مذکور است عقد سیماب از جهت سرعت
انزال نظیر ندارد پنج مثقال زیبق را با قدری شیر کهنه
در هاون آهن ریخته با دستهٔ آبگینه یا آهن آنقدر بسایند
که کشته گردد بعد سه مثقال نمک سوده داخل نمایند
و قهوه جوش آهن را بر آتش نهند و سه مثقال زرنا
ی سوخته را اسلایه کرده اندک اندک بخورد او داده
با آب گینه یا آهن بر هم زنند تا ملغمه شود بعد آنرا بو سه
مثقال آب لایند و آنچه در زیر باشد بمانند آنقدر
با آب بشویند که تمام پاک شود پس آنرا کلوله کرده میان
آنرا سوراخ کرده رشته در آن بگذارند و در میان
آب لیمو اندازند یکشب بگذارند تا محکم شود مثل سنگ
بعد آنرا در روغن تازه بجوشانند و در محل حاجت در د
هن نگاه دارند نوع دیگر از حب سیماب که آنرا
کفک خوانند بگیرند قدری قلعی و بوتهٔ بسازند و سر بوته
نیز از قلعی بسازند و پنج مثقال سیماب را در
میان بوته بریزند و دیگری از مثقال سیر از روغن

حب سیماب
جهت سرعت انزال

عن ز

تازه لکه بوته را در میان روغن نهند چنانکه بگدازد و سر
دیگ را ستر پوش استوار کنند چنانچه بخار از وی
بیرون نشود و با تش نرم بجوشانند تا روغن برطرف
شود و چون معلوم شد که روغن رفته است با هستگی فرو
گیرند و بگذارند تا دیگ سرد شود او را از میان بوته
بیرون آورده بدست بمالند تا لخت شود همین خا
صیت را الحند والله اعلم بالصواب شنگرف از قلعی سو — شنگرف
خته و سفیداب سوخته بهم میرسد و شبیه به شنجرف و از
آن کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستورات
مذکور است سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاد است
و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن
رسیدن جهة رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و
تنقیهٔ چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و
قطع بد بوئی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن
سیلان خون و حقنه او با بیه یا آب بارتنگ جهة
قرحهٔ امعا مفید است سقمونیا که محموده باشد بعربی و بهندی — سقمونیا که محموده
سفید و بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه و بد بو و پر از رطوبت

و سایر خواص در تحفه مذکور است و از خواص اوست که چون
او را آشامیده فرنج و الحاف زیبق نموده در شده وصل
بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منقاد کنند و
مجربست سلاجیت بول نیز کوهی است که در سنگلاخ
ها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند
و بسیار قوی تر از بارود در آخر دوم گرم و خشک و مشتمل
صاف کم او سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه
بزفت خاک آلوده و طریق تصفیه او در دستورات
مرقوم است حرق اخلاط سوخته و آتش میدان یکدرم
او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای
جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بهدر لخیتی اطراف
رسیده باشد و طلای او جهة گشودن اورام دمل و ر
فع آثار معتبر است سلیمانی نفار سنج دار اشکنه
و در مصر دواء الشعث نامند و آن مصنوع از زیبق
و سم الفار است که زیبق یک رطل و رهج یکموقیه
باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کم باشند و چهار

سلاجیت بول نیز کوهی است شوره از آن ترتیب میدهند

سلیمانی نفار سنج دار اشکنه باشد

گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد و خراج
و خشک ریشه زخمها و ثالیل و بواسیر و عقدهای بلغمی
جمیع آنها است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد
و با صندل سفید جهة برص انسان و دواب مجرب
و جهة پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و یک
قیراط او کشنده است و طلای او با ده چندان او
صابون رافع دردهای مزمنه بارها مجربست

شب

شب از جمله معادن اربعه غیر کامل صورتست که عبارت
از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشند و این جسمیست
شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که بی طعم تر
و در اکثر افعال قریب بزاج است و از ارضیه و کبریتیه حاصل
یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده شمرده
اند و آنچه موجود و متداولست یکی سفید شفاف مایل
بزردی و بی زردیست که یمانی گویند و آن این است
که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی بی زردی
و شفاف را انقارست زاج بلوری نامند و پارچهای مربع

شکل

شکل المکعب و مشقق و مایل باستداره را زاج مدحرج نامند
و قسم نرم ململس رقیق و شکن که با زهومت رائحه باشند زاج
زفر گویند و این اقسام در تداوی مستعملند و قسم زرد مستطیل
و قسم غیر مضبوط را بشکل و نوع سبز شبیه بزاج و شور طعم
باشد در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف
و سیاه مایل بتیرگی از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی
عبارت از آن باشد مجموع او در دویم گرم و در سیم خشک
و مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده
گوشت زیاد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و ز
نمک معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الا
ثر و شرب او مانع قی و خفقان و مقوی ماسکه و سعوط
آن قاطع رعاف و حمول آن رافع سیلان حیض و ما
نع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد آن با روغن
زیتون جهة اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهة استسقای
لحمی و تهبیج و با مورد جهة رفع بد بوی زیر بغل و عرق
و با نمک و عفص در سکر جهة قروح ساعیه و خبیثه

و بازاج

وباآب رز جهت حکه وجرب وبا عسل جهت رفع آثار وبا مرهم جهت
داخس وباآب جهت رفع قمل ورشک واکتحال او با مروا
رید وشکر وکلس پوست تخم مرغ وسرکین حردون
بلستویه جهت بیاض مجرب وبا سماق وعفص جهت دمعه
وحمرهٔ مزمنه واورام وسطبری پلک چشم مفید ونفخ
آن در دهن انفع کننده او وقطور او جهت رطوبات وگرا
نی سامعه وشستن او با فوفل جهت درد دندان وحرکت
آن وتقویهٔ لثه ولهاة نافع وگذاشتن او در زیر جامه
خواب مانع احتلام ورافع فزع وخوردن او مورث سعال
وسل ودو درهم او کشنده ومصلحش روغن تازه ومیوه‌ها
وشیر وقدر شربتش یک قیراط وبدلش نوشادر است واز خوا
ص اوست که چون کسی را چشم بد رسد وشبت را بخور کند ودر
آن قطعه نقطهٔ بصورت چشم ظاهر گردد وهرگاه آنرا از طرف
قبلهٔ خانه او شخص را بگذارند هر که چشم بد باهل الخانه رسند
شبت بضم اول وسکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت
سمیست شبت الصباغین قلی است شبت الاساکفه

شبت

وشبت العصفور شبت القلی قلی مصعد است شعر
بفارسی موی نامند واو متولد از بخارات اخلاط ومحترق
آن متکون میشود بغایت یابس وخواص موی هر حیوانی
در طی ذکر آن مذکورست ومراد از مطلق شعر موی
انسانست چون سبز کهنه که بر زخم سگ دیوانه
گزیده گذارند رفع سمیت آن میکند وباشراب ورو
غن زیتون مانع ورم جراحت سر وسوخته او بغایت
مجفف وسیلان وسحق وجهت اکله وخشک کردن
زخمها مجرب وجهت قلاع وقروح وباکندر وزفت جهت
جراحت سر وبا مرداسنگ جهت تسکین جرب وحکه
قدمی چشم وباآب وروغن زیتون جهت سوختگی آتش
وذرور او جهت بروز مقعده بغایت موثر وقطور او با
سفیداب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهت حرقة
البول مجرب وبخور او جهت اختناق رحم وصرع
سددی وگریزانیدن هوام وحمول او جهت سیلان رحم
وتخفیف رطوبات موثر وباماء الشعیر که از تقطیر او حاصل

مرگ موش [illegible] گویند

شود جهت رویانیدن موی مجربست شنگ بفارسی مرگ
موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و مرایحه
موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است
و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و
از سموم قتاله است و اهل صناعت او را در کل مقام
بدل زرنیخ میدانند و الحق زرد باشد زرنیخ است و قوتش
بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و وزن
نش سست میگردد در چهارم گرم و خشک و محلل و
و معفن و التیام دهنده زخمهاست باحدات در دیگر
که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب
و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال
او در بیرون طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند
و سپیدرهم او در بیرون کشنده و تریاق او تراشه
پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع
او تا دو چندان بیاشامند طلق معروف است و آن طلق
سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی

میباشد

میباشد و بهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا
شود و براق و صدفی رنگ باشد در دویم سرد و در آخر سیم
خشک و مستعمل از او محلوب و محلول است و طریق حل
و اقسام حل او در دستورات مذکور میشود چون به تنهائی
تکلیس کنند احراق او را با نوشادر و کلس بیض ممکن دا
نسته اند و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف
الدم اعضا و تبهای حاره و بریزانیدن سنگ کرده و مثانه
و با عسل جهت سرفه حار و با آب بارتنگ جهت نفث الدم سکینه
در حمول و بواسیر سعدی و طلای او جهت قروح رطبه قضیب و اعضای
عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد
و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مضمضه کرده و شیر بز و مصلح
کثیر او لحم کرفس و شربتش نیم مثقالست و شنگ دفع تشبث
او باعضای باطنی میکند و چون محلوب او را مثل غبار ساییده
و رفع نمک از شستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب حل
کنند در اعمال نقاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون
زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و بازنگار

زنگاری و با آب عصفر مستسقی نشود و چون با شب یمانی
و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلایه کنند مانع
سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطلقا قلعی   نقره بعربی فضه
سپید نامند هرگاه با آن گداخته شود فضه بفارسی نقره و سیم
و بترکی کومش نامند و تکون او از گوگرد و زیبق پاک
دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون
نقره از گوگرد مکلس گردد و بکجز و ادکریت که تکلیس
او نموده مثل خود زیبق را منعقد میسازد و در اول
سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت
قریب بیاقوت و جهة خفقان و بد بوئی دهان و رفع
رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و
وسواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و سنگ گرده
و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول
رافع بواسیر و در اکحال جهة بیاض و تقویت باصره
مفید و مفرط اسعاد مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا
سه درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک

تلخ

تلخ رافع آنست و گویند گوگرد غیر خام معدل او
و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح ادویه و منقی
متطرقات مشاکل خود است و خوردن اشربه و خمر
در ظرف نقره باعث تفریحست فلز بضم فا و
لام و کسر فاء در لغة بمعنی سفیده روی است
و مفرغ نیز نامند و به تشدید زاء و کسر فا و لام
بمعنی ریم آهن و ریم معادن گداخته است و
هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیه
که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشند.
اعم از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوه باشند که باعمال
مخصوصه قابل گداز و چکش گردد و اقسام چکش
گیر بالفعل را متطرقات و معادن سبعه نامند و فی
الواقع هفت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند
طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن
مخصوص اند و مس و روی از یک معدن شوند و در وزن مختلف
اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است

ومس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معادن
بیرون گداز متکون میگردد و بجهت خودروئی بفارسی روی
ومس اسپیدرست نامند و بیونانی طالیقون گویند و آن در نها
یت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نگشود و در قهندا
معرب صفر نامند و مس سرخ و مایل بزردی میباشد
وهردو قسم در روشن سبکتر از روی اند و متطرق و بالقوة
سیماب است که براعمال مخصوصه جلتی کرد و گدازنده میگردد
پس فلزات نه نوعند و معادن متطرقات هفت
واز کمیعدن دو فلز جز ذکه مس و روی باشد چون روی
نایاب و قلیل الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس
سرخ و در زرد در اسم نحاس و صفر واقع شده تا غایت
تحقیق انی مراتب احوال بجهت عدم استقصا نشو
ده کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده و ملیشود
قلی که در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان
قلیا نامند و او از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند
بهم میرسد و از نبات رمث در حرام نیز حاصل میشود

قلی که کهلا و شخار نیز

و بهترین

وبهترین اوصاف براق سیاه است و آن جزو اعظم صابون است
و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط او
که هفت بار در آب حل نموده باشند بجهت علقه صاف که عقد
نموده باشند اعظم و بغایت مشتهی و قاطع بلغم معده
و رافع حمی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلا
ی او زایل کننده گوشت زیاد در جرحها و ثآلیل و ناصور
و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات
بیعدیل و یکدرهم او در بهانرو کشنده و در استعمال
او بانفراد ممنوع است چه آن مورث یبوستیست
که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده
بر انگور بپاشند زود مویز گردد و ملح القلی انشاء
الله مذکور خواهد شد کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن
اصل حار هو الیبوس زیبق اصل بارد و آن چهار قسم میباشد
یکی سرخ شفاف و لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد ما
یل بسبزی و او را استنکاری و اصابعی نامند و یکی سفید
و مسمی بموکرد فارسیست و قسم چهارم مایل بکبودی

کبریت که گوگرد باشد

داود الکبریت اسود و کدر نامند دالیخه از طبخ آب چشمهای
گرم و از خاک بعضی اماکن بهم رسد باید زیبا بی
غبا شد و بهترین او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا
الکبریت مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است
نه معدنی او و اقسام او در آخر و سیم گرم و خشک است
و گرمی او غالبست بر خشکی و قوتش تا سه سال باقیست
و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد
از اسرار عظیمه و در غایت اشتعال است و محلل و ملطف
و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم
جمیع سموم و با زرده تخم نیم برشت جهت سرفه رطوبی
و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و نفس و رفع یرقان
و زکام و نزله و طلای او در شکستن شریان اعضا و سفید کننده
موی و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهت گزیدن هوام
و با قرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سودا
وی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت
قلع آثار حکه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء
الحیه و داء الثعلب و اکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا

و با سرکه

و با سرکه و قیمولیا جهت شعفه و با جبن جهت تحلیل صلابات
و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماست و نیم وزن
او گوگرد و صمغ عربی جهت شعفه و قروح سر و قوبا مجرب
و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع
و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه
سفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است
بسرعت و باعث گریزاندن هوام و بخور و قطور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا
و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش و در گوگرد است
در اکثر افعال زرنیخ و مصعد او جهت تکلیس معادن
و رفع چرک او بتعدیل و سفید کرده او نایب مناب
جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد بنهجی که ساختن او در
دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارد و جرب
و حکه و شعفه و قوبا با سعد بلیت و عرق گوگرد و بغایت
مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی
و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او

برو دندان رافع لوکشت فاسد بن دندان و کثافات آ
نست و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است

کلس بکسر اول اسم جنس احسام سوخته است که بجد
سفیدی رسیده اجزاء او بسبب احتراق از هم ریزد
مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال
آن و مراد اطبا از مطلق آن آهک است که آنرا جیر و نوره
نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم
مرغ سوخته و آهک دانسته اند نه غیر آن و مراد اهل
صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست
که پوست تخم مرغ را که رشته پرده های او را گرفته
در کوزه گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه
گری بگذارند سفید شود و بهترین معدنی آنست که سنگ
رخام و سنگ ریزه های صلب را بعمل آورند آب نرسیده او
در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا یکسال
روز قوی القوه است و با حدّت و محرق و مقرح جلد و آ
برسیده قسم حجر آنرا تا سه روز قوت احراق باقیست
و بعد از آن مشحن نمی باشد و موی را در مدت بعیدی می برد

کلس جنس احسام سوخته
که سفید شده متفرق شود
مثل تخم مرغ و سنگ آهک و غیره

کلس تخم مرغ
و آهک

و زرنیخ

و زرنیخ در بردن موی مقدّم الفعل [illegible] آهک است
و ثقل عصفر و برگ شفتالو رافع بوی او است و روغن
گل سرخ دارد و عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سا
ئیده رافع جراحت نوره است و آهک شسته مایل
باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله
بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک مغسول اغشته در
بینی گذاشتن در قطع رعاف مجربست و ضماد او مقوی
اعضا و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار
عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن
زیتون که در آن آهک جوشانیده باشند جهت منع نزلات
و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس
خون جراحات قوی تر و جهت جرب و حکه و بهم آمدن
گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجربست و فرزجه او قا
طع خون حیض است و گویند چون او را با مثل او نمک در بلع آن
طلا کرده سائیده با نیم مثقال شیر گرم سقیه کرده پس تقطیر کنند
مقطر مذکور گوگرد را سفید میکنند و سیماب را منعقد
طلا سازد و خوردن آهک کشنده است بدرد معده و عسر بول

وغثی و اسهال دموی و آب که در ان آهک را مکرر ریخته
باشند هرچه با آن طبخ نمایند کشنده است درایذاگ زنانی
و از اشرار مکتومه است کنکرزد اسم فارسی صمغ الحرشف کنکرزد
است که بفارسی کنگر نامند در دویم گرم و در اول خشک
و مقیی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش
از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز الفی است
لک نغاری زنک لاک مانند صمغ نباتیست شبیه بر ساق لک نغاری زنک لاک تونیه
گیاه او بر شاخ وکلش زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شب
نملیست که بر آن نبات می نشیند و در آخر سرطان جمع میکنند
و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دویم گرم
و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول اوست و طریق
شستن او در دستورات اول مذکور است و او مقوی
جگر و احشا و مفتح سده مستر و جگر و جالی آثار و محلل
اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهة
استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو
و فالج و ضعف کرده و شکم را عظیما نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح دو
ثلث

ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع آن طباشیر است
و از خواص اوست که چون هر روز یکدانگ را با جگر که تا چهل یوم
بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر با او نمیرسد
اگر سه چهار مثقال او را در شش چهار روز با جگر بنوشند
بر گشتند رحیق از زداردو رنگ او مخصوص پشم و ابریشم است
بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ میکنند و باید ابریشم و پشم را
در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یکشب با آتش
نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج جزو و لاک صد جزو باشند
والا بدون طرطیر با شیر بمار رود و چون اشنان شتر را یکشب
روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده با آتش
بجوشانند تا در دو صاف او جدا نکرده آب اشنان خشخ
و در ختنده کرده پس لطیف صاف او را با صمغ عربی
جمع نمایند در نوشتن داستعمال او بهتر از شنجرفست
و ثقل او را زرگران در استحکام چیزها استعمال مینمایند
و معروف بموم زرگرانست در غایت قبض و تریب
اودر قطع خون حیض ازعجایبست مرقشیثا اسم یونانی قیشینا

سنگی است راو ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشند و هر یک از رنگ
شبیه بیکی از معادنند و غیر براقند بخلاف مغنیسیا که براقست
و گویند هر یک از معدنیات بهم میرسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن
میباشند و آن جوهر را از آن استخراج میکنند قوی‌ترین بیرنجاسیت
در آخر دویم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب او
جایز نیست ح مادامی که مانند غبار بسایند در اطلیه نفعی
ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کنند باشند
الطف و مغسول او مبرد است و طلای او با سرکه جهت بهق و برص
و نمش و کلف و تنقیه زخمها و حرارت عضل و بار اتیانج جهت تحلیل
اورام مفید است و الکتی ل او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق
بر اطفال رافع فزعات مسحوق نباتات لک شیشه
است که بعد از گداز شیشه بر روی او مانند شیشه
رقیق ظاهر میشود و سائل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ
سرمه و اقلیمیا و راسخت را ساییده و تنقیه با آب آهک
و آب قلی که صمغ السلاطر را اضافه نموده بجوشانند گرم و تند
و جالی و رافع گوشت زیاد و فاسد زخمها و کشاننده دیلات
و رافع آثار جلد و جالی دندان و در الکحال رافع بیاض و ظلمت

لف شیشه

در اسم ملح اکثر ... است

بصر و ناخنه و سلاق و سنر ناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن
و شرب او قتال و بدل آن آبگینه است ملح بفارسی نمک و به
ترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی مانند آب
سنگ میکردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی او آبهائیست
که منجمد گردد و معدنی او اقسام است و هر یکرا که نامی مخصو
ص است و مذکور شود و بهترین او ملح اندرانی بعد
نیست پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی
مائی کم یابست و زبون‌ترین او ملح معدنیست و اقسام تنکار
و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد
و او را از خاکستر بعض نباتات که آب او را صاف نموده بآتش
یا آفتاب منعقد میسازند و بدستور ساز بول حیوانات و ا
نسان نمک بطبخ و عقد میگیرند و بهترین او محرق محلول
معقود صاف است و مراد از مطلق ملح نمک طعام است
و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزج
و سدد و تخمه و طعام و فساد او و مشتهی و بیکد کننده ...
خشار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در

اسهال خلط خاصی قوی‌تر از سایر نمک چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده
او قابض و سوخته او الطف و جهة ادغاسل امعاء و معین قلع بثورا
از اقاصی بدن و رافع بدمزگی طعم و مانع حدوث جذام و با سکنجبین
و آب مفتح جمیع سده و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون
و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهة استسقا و امراض سوداوی
بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهة قطع
اخلاط و با صعتر جهة رفع عفونات و اخراج ریاح با آروغ و با شغل و مضمضه
او جهة قطع خون لثه و دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهة نزلات
و با روغن زیتون و زعفران و عسل و زفت جهة فسخ و لکوفتگی اعضا و دونی
و با سرکه و لعاب صابون جهة ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با تخم کتان جهة
گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهة گزیدن زنبور و با شکاعی مشع
جهة گزیدن افعی و با زفت و قطران جهة مار شاخدار و نهنگ و با زفت
و عسل جهة اورام بلغمی و با عسل جهة خون منجمد تحت جلد و با روغن
زیتون جهة سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با
حنا جهة داحس و با جوشانیل جهة ورم انثیان و با خمیر جهة
دمل و با سرکه جهة قوبا و سعفه و اکال او جهة بیاض و سلاق

و سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و زیبق سوخته
جهة سبل و با مروارید جهة بیاض مجرب و در پاک کردن دندان
سپید کردن و شستن نمله ساعیه و آکله و جوششها با نمک و سرکه
رافع آن و سبق او با پشم بر زخم قاطع خون او و بستن گرم کرده
او بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث
تاریکی چشم و اکثار و محرق خون و مقلل منی و مورث خارش
بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و جرمها
و اشیاء بارده رطبه است و از خواص مجربه او است که چون
سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه — در ملحم آب
مریض در آتش گذارند اگر بعد از جلتی میل بیرون خانه
کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته
آن را بطرف مشرق ببینند از برای رفع سحر و چشم بد کنند و چون پاره
سرخی بسته و بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت
ولادت گردد و عرق نمک که بقرع و انبیق تقطیر کنند بغایت
تر طعم و مجفف رطوبات معده و امعاء و مفتح سدد
و رافع استسقا و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن و دلوک

بغایت جالی دندان و رافع گوشت فاسد لثه است

ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین
اقسام در آخر دویم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزجات و در تقویه
فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی‌تر و در ادویه غنی از استعمال
غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق برین گذشت

ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بدبو با نفطیه است و از
آتش نفطیه او زایل بشود و سفید میگردد و در سیم گرم و خشک
و مسهل‌ترین اقسام نمک است و مقیی و در اخراج بلغم
و سودا اقوی‌تر از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند
در رفع جرب و جوشش آبدار عجیب الفعل و قدر شربتش
تا یکدرهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است
و او سیاه بی نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی
ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و
بعضی مایل بزردی و بهترین او سفید و صاف در آخر دوم
دویم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک

اشتها

ملح اندرانی | ملح نفطی | ملح اسود | ملح العجین

اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی
نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات او
بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا
و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند
سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرهم و نیم است
ملح المر نمک تلخ است ما بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی
و از همه اقسام گرم‌تر و قریب بدرجه چهارم و در اندمال
جراحت با صمغ زیتون قوی‌تر از سایر است و قدر شربتش
کمتر از یکدرهم ملح طبرزد نمک معدنی جبلی است
و بهترین او سفید مستمی باندرانی ملح العرب بد
رو ابیست که از درخت غرب بعمل آید و در افعال
قوی‌تر از بورهٔ ارمنی است ملح چینی بلغة مصر البقرات
ملح سبخی شوره است واقع مذکور شد ملح الدباغین قسم
سیاه ملح العجین است ملح الصناعة و ملح الصاغة تنکار
است ملح مختوم ملح هندی است ملح النار نوشادر است
ملح القلی نمکی است که قلی سادر آب حل کرده صاف او را

بانه

ملح هندی | ملح القلی

باتش منعقد کنند و خواص او در قلعی مذکور شد و چون او را
در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند در ثقل
معادن بمراتب اعلی دانسته‌اند و چون با عفصای هر سه
درهم نوشادر یک عدد زرده تخم بجه اضافه نموده باتش برشته
بافشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده‌اند
و او برنده گوشت فاسد کند و منقی است ملح بحری
از اقسام ملح مائیست و با آب باور سیه حل بشود و اکثر
آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است نحاس
بفارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون میشود
مس رست گویند و روی عبارت از اوست و بعربی
صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است
و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص
بهم رسد و بعضی از آن مایل بزردی و اکثر او سرخ میباشد
و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن روی
توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر
مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است

بنابر آن

بنابر آن مصنوع اکثر اباین اسم شایع گردیده‌اند و چون
مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی نامند و مفرغ
و چون با روی و توتیا و قلعی ممزوج کرده ششمی بجام است
و او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل ماء اصفر و طلای
او جهة جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماده کی و تحلیل
اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و خسار او را با آن
سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن
موی مجرب دانسته‌اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی
آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در
قلعی دار بدی آن گذاشتن غذای گرم جایز نیست
و الجزیس را سفید و پاک کنند تا فتق صفایح رقیق او
و در ترشیها مکرر انداختن خصوصا آب سماق
و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز از رافع مخلطات
آنست و تخم بادنجان باعث زود گداختن او نحاس
صینی طالیقون مصنوع است نحاس قبرسی مس سرخ
مایل بزردیست نحاس محرق روسختج است

نشادر

نوشادر در لغت فارسی است و او معدنی و مائی و مصنوعی میباشد
و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه قطعات او مانند شور
یافت میشود و مائی او از آبیست که چون بدست حرکت دهند بسیار
کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی
آن بسته میشود و انطاکی گوید که در نواحی اصفهان آب مذکور
موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی
و مائی عزیز الوجود و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم
میرسد و رنگ او اولا اغبر است و از دو تصعید سفید میگردد
و چون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و غبار او
زنگار تصعید کنند سرخ میشود در آخر دویم گرم و در اول
آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف
قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سده و
التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع چرک سینه و
صلابت سپرز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ
جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و حصبه و سعفه و با رو
غن کنجد جهت جرب و غرغره او با آب سداب جهت

زلو نیکه

زلو نیکه در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه
و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص مکتومه مذکور است
که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب
یک مثقال او در رفع مطلق سموم مجربست و پاشیدن
محلول او که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه
حل نمایند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است
از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذ نقش کنند و
در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درم
او قاتل است بتقطیع احشا

بیضهٔ مرغ

بیض مراد
از مطلق او تخم مرغ خانگی میباشد و حرارت هوا مفسد
و حافظ او از فساد در نمک نگاه داشتن است و بهترین
او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد
و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه است مایل بگرمی
و مرکب القوی و پوست او در اول و دویم سرد و خشک
و سفیدی او در دویم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر
و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و بهی

ومقوّی دل وبدن وجهة خشونت معده ورودهٔ ومثانه وقرحهٔ
گرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات حارّهٔ بسینه
واصلاح او ومقوّی شخصی که خون زیاد ازو دفع شده باشد
وضعفی که از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج سوداوی
وپخته او در سرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وباسماق
وبازو ودانهٔ مویز وانگور وامثال آن جهة اسهال مراری
وبا مصطکی وامثال او جهة درد شکم وبا تخم تره تیزک وبانک
شقنقور ودستارهٔ قضیب گاو وپنیر مایهٔ شتر جهة تقویة
باه بغایت مفید (نافع) وخوردن زردهٔ تخم مرغ خام جهة گرفتگی آواز
وحرقهٔ مثانه وتصفیهٔ صوت مفید ومضرّ معده واکثار
مداومت او مولد حصات گرده وبهق وکلف وبسیار
پخته او دیر هضم ومورث قولنج ومصلحش ادویهٔ حارّه
وآبکامه ونیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناب
شیر وبالنکه جهة سرفه وبا تخم کتان جهة ضیق النفس
وبا اندکی نمک وکنه روانسروک جهة تسمین بدن
سبعه یل وبادام الاخوین جهة ذحیر وباتباشیر وکهربا

جهة

جهة قطع سیلان خون وتسدید فوهات عروق
وسیح وبا نیم مثقال جرم لک وکه زرگران زموری بنند
وآلات رابه او استحکام میدهند جهة قطع سیلان
حیض ودرد رحم مجرّب وضمادش باروغن گل وبا
بونه جهة ورم چشم وانثیین ومقعد وباموم وروغن
جهة تلیین اورام اعضا وطلای پخته او با زعفران ورو
غن گل جهة ورم بواسیر مقعد وضربان او وضربان
چشم وبا عسل جهة کلف وآثار سیاهی وبا روغن
بنفشه جهة اورام حارّه وبا مرو وزعفران جهة ورمیکه
از خون غلیظ بهم رسد وبه تنهائی جهة شقاق سفلی
نافع است وسفیدهٔ تخم مرغ سفری وخوردن او مولد
خلط خام ولزج ودیر هضم وخوردن زرده با سفیده
موافق محرور المزاج وآشامیدن او با آرد جو قاطع
نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد او جهة
درد چشم نافع وجراحت مقعده وقروح خبیثه وسوختگی
آتش وآب بسیار گرم ومنع آبله کردن او وبرنشره جهة

خواص تخم مرغ

منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه سبلدع جهة
قطع خون رعاف که از بیرونهای دماغ آید و با کندر بر جبهه
طلا کردن جهة منع نزله بچشم و به تنهائی ضماد ع و شستن
مسام جهة اورام حارة نافع و حقنه او با اکلیل الملک
و امثال آن جهة قرحه امعاء و سحج و اسهال مراری و حمول
او با روغن گل جهة ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهة تبرید
چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و برگ بنج جهة صداع
حارة مجربست و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح
و قاطع رعاف و جهة جرب و حکه و با صدف جهة بیاض چشم
و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهة
رعاف مهلک مجربست و سوخته مکلس او که مانند آهک
سفید گردد با عسل جهة قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر
است و خوردن پوست مسحوق او بقدر درمی مهیج باه
و طلای او با عسل و سرکه جهة تحلیل اورام و دوار و قاطع خون
و جهة التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و
ویرده ملاصق پوست او حمولا مسعید البکارت بکارت باخوف
لعبو تربچه و از اسرارست و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع

آثار مثل آنکه است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره
و نوشادر منقی مشتریست و روغن تخم مرغ که زرده
او را در تابه آهنی باتش سوزانیده و گرفته باشند
گرم و محلل و ملطف و جهة درد مقعد و بواسیر و درد دندان و درد
پاشیدن موی غایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر
ثابت برشته کرده روغن بگیرند در تقطیر اجساد
مجربست و هر گاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را
ثابت کنند و جالینوس حدی جهة نیم بخت کردن تخم مرغ
قرار داده که هر گاه در آب جوشیده بگذارند تا صد شماره
کنند و یا در آب سرد کرده باتش گذارند تا سیصد شماره
کنند نیم بخت میشود و قدر شربتش از پنج عدد
تا پانزده عدد است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و در آنچ
و کبک شبیه بتخم مرغ خانگی اند و چون تخم مرغ را در ظرفی
گذاشته دستمالی یا چیزی بر آن بپوشانند و
حرکت دهند در هوای گرم هم میماند و فاسد نمیشود و بتجربه
رسیده که درد دندان بعد از آنکه ورم در صورت بهم رسیده باشد

خواص تخم مرغ

[illegible]

طاووس و خاصیت او

زرده تخم مرغ را مثل رنگ بر صورت بندند درد را بالکلیه
زایل نماید و هرگاه مو را در حمام با زرده تخم مرغ بر سر بمالند
بجهت رفع نزله از مجربات است طاووس گویند که چون موی دنباله
او را در کوزه گلی بگذارند از صد مثقال او قریب بیک مثقال
فلز آتشی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع لکه بیاض و امراض آن
مجربات دانسته‌اند و خواص غریبه و عجیبه با آن اسناد میدهند

[illegible]

حرف الالف مع الالف

در لغت اهل صناعت است آبار سرب سوخته است
آهن اسم فارسی حدید است آهن ربا اسم فارسی مغناطیس است
طیس است آب آهن تافته ماء الحدید است
آهک اسم فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفرجل است
آبک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است
آنک بنون مضمومه رصاص اسود است آتشه چینی الخم
از مس و نقره و برنج سازند آبق باصطلاح اکسیریان
زیبق است آهوذر بهندی خرد لست آک بلغت هندی
الشم آتش است ابقر بفارسی شوره گویند ابرک بهندی
طلق است ابو الاجساد کبریت است ابو الارواح

الالف مع الباء

زیبق است ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب
خالص است ابر نخ برنج کابلی است اثانقون بیونانی
اسم اشق است ازخر بفارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند بنا
تمیت شبیه بکولان که نوعی از اسل است اذاراقیون
باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار
سبک وزن و از فرنگ آرند شبیه بزهره است اسیلاس در افعال

رسم خطا است کیمیا

٢٧٨

از زبد البحر اقوی و از سموم قدیه و قدر او دو دانگ اد کشنده ارلیمنابه
یونانی نوشادر است ارساثیقی و ارساثیقون بیونانی زرنیخ
زرد است ارزیر بفارسی رصاص ابیض است ارشنه مرقشیشا
ست اسفیداج بفارسی سفیداب نامند و انرا از قلع ترتیب
دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است
اسفیداج الرصاصی بفارسی سفیداب یزدی نامند و انرا
از سنگ براق صفایح کج و امثال آن در نواحی یزد و نوا
حی اصفهان نعمل آورند آسیوس بالف ممدوده بلغه
یونانی اسم نمک چینی و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید
سبک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم
میرسد و آنرا آسیوس و نمک را ازهرة آسیوس نامند و
شبیه است بنوشادر و قویتر از سنگ او ست اسرنج سرنج
اسرب رصاص اسود است استرخار زرنیخ سرخ است
اسقوروس بیونانی خبث الحدید است اسطام نوعی
از حدید است که فولاد باشد اسریقون زنجفر سوخته است
اشق معروف از اوسنه فارسی است اغش بلغت حجاز

و نمی

یمنی نوشادر است افاریقون دبق است و گویند مادر یونست
اقلیمیا بیونانی الجز است که از گداختن اجساد منطرقه مانند
مس و نقره و طلا مثل کف و درد بر روی آن و در تحتان
منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد باز از جمله کف او ست
که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکات انفلز
بعضی بطرف تحت جمع شود و بهترین او طلائی و آنچه
در رنگ شیر با جل آن فلز باشد اوقس دبق است
الوه اسم فارسی عقاب است اودرخورس بیونانی زیبق است
ایوسس بیونانی زنجار است بارسقاریس زنجار معدنیست
بارا بهندی زیبق است باتر بهندی اسم حجر است تبیلکری
بهندی شب یمانیست برتفنس اخسق است برادة
الحدید در حدید موصوفست برمس جبر است برهنی بهندی
سارج است برنج بفارسی ارز است بورق بفارسی
بوره نامند پولاد قسمی از حدید است بورق العرب و بورق الخبا
زین و بورق الصاغة از اقسام بورقند و در بورق مذکو
رند پهتکری بهندی زاج است بیض مراد از مطلق آن تخم مرغ باشد

حرف الباء

تانوره اسم فارسی جوز مائل است تانه اسم هندی نحاس است تال بهندی
نقره و برنج و مس است تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الفا
ر است تراب الحق لنکر زند است تریون بیونانی دفلی است
تنکهار اسم هندی تنکار است تنکار قسمی از بورق
و نوع معدنی او قسمی شبیه به سنج آهک و آن بوره ٔ زبد است
و بشیرازی نجک نامند و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق
و بشیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحام الذ حرف ت
هب مصنوع است و قسم سوم که بالفعل متعارف است مرکب
از نمک و قلی بلسوتیه و سه برابر هر دو بوره ٔ ارمنی که مجموع
را در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند
تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسم دوم که مسمی به
لحام الذهب است مصنوع است از بول غلمان نیز و یک
ببلوغ که در ظرف مسی بول کنند و با دسته مسی در آفتاب
در موضع نمناک مدتی بسایند تا صلب شود و اقسام او در سیم
گرم و خشک و از سموم است توبال معرب از تفال فارسی است
و آن چیزیست که از مس و آهن تفته در حین کوفتن او ریزد

وان

و آن مطلق او مراد از توبال مس است و بهترین او مایل
بسیاهی و سرخ و براق و رقیق است که قبرسی نامند در سیم
گرم و خشک تیرج اسم هندی شاذج است ثمقولس حرف س
اسم طرطیا بیونانی جدال نوع سبز ملح است جبل ورد حرف ج
احمر است جیوه زیبق است حالق الشعر جالینوس گوید زر حرف ح
نیخ است حب العصفور دبق است جحران باصطلاح
اکسیریان طلا و نقره است حجر المنشویة کلس است
حجر الزیبق زنجرف مخلوق است حلزون اسم کرم حیوان
صدفی است حل بلغت اکسیریان زیبق را نامند حلاق الشعر
نوره است حنقه و حنقا بلغت اندلس حشیشة الزجا [illegible]
جست حیفا حشیشة الزجاجست خار
سعینی ثمر است و بفارسی روی توتیا نامند خاکستر حرف خ
اسم فارسی رماد است خبث جرم اجساد است که در
حین گداختن از او جدا شود و مجموع خبث ها گرم و خشکند
خبث الحدید ریم آهن گویند خبث نحاس تنفل مس است
خبث الرصاص خبث الفضة نقره خبث الذهب طلا

خرنوب بری و بستانی می‌باشد یکی شامی و یکی نبطی خربق
ابیض و خربق اسود هر دو بیخ گیاهی هستند خرؤ زبل است
خرم بسکون راء پوست تخم مرغ است خرزهره اسم فارسی
دفلی است خزف بفارسی سفال گویند خسک
بسکون سین اسم هندی گکرو است خلقیتی
اسم یونانی زاج است خوخ اقرع گویند اسم شازج است

حرف دال

دارتو اسم فارسی طرطیر است دارانکنه اسم فارسی سلیمانی
دبق بفارسی مویزک عسل و کشمش کاولیان نامند
درسوطاریس یونانی زاج است دمور اسم ترکی حدید است
دوام النفط بلغة مصر اسم سلیمانیست دوس ماء
الحدید است داهم رصاص اسود است دهن المنقذ رو
غن اجر است دهن السوس آسمان جون دهن ابریسما
دهنج بفارسی دهنه فرنگ نامند دهنه نحاسی نحاس معدن
مس است دلم توره اسم هندی جونه مایل است دهنه فرنگ
اسم فارسی دهنج ذهبی است دیفروحیس یونانی بمعنی
مضاعف الاحراق و آن سه قسم می‌باشد که خاک سی

حرف ذال

گویند دیگ بر دیگ سر که موش عملی گویند ذهب بفارسی

حرف ر

زر و طلا نامند راسک اسم هندی رماد است رحلی
راعی خربق سیاه است رصاص قلعی و سرب است
و بفارسی ارزیز گویند رغوه تهلف مایعات است و آنچه از
جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است
رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است
و از سوختن جزو دخانی زایل شده ارضیته باقی می‌ماند رنگ
کاسه اسم فارسی مغنیساست روحانی و روح بلغة السریان
زیبق است روشنایا بسریانی اسم رفتیشاست روی
توتیا شبه است و مشهور ربروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع
و معدنی نیست بخلاف سایر اقسام توتیا که روییده معدن
نیستند روسختج معرب از روی سوخته فارسیست و او را
تخت نامند بهترین او سیاه مایل بسبزیست درستیم کرم او خند

حرف ز

ریم آهن خبث الحدید است زاوق اسم زیبق است زبد ا
لبحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است و بهترین قسم پنج
سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت و باشد و طعم

وبطبوس ودر سیم گرم وخشک واز ادویه قتاله است زبد البحر دار
افیون است زبد القمر حجر قمر است زحل نیز بلغة اکبر ربانی
رصاص اسود است زر اسم فارسی ذهب است زرقون
اسم فارسی معرب سرنج است زرنیخ خراسانی شک است
زردهٔ تخم مرغ اسم مح البیض است زرنیخ لغة فارسی است
دبیوتانی فرنساطیس نامند و بمعنی کبریت الارض است
زنگار اسم فارسی زنجار نامند زنجار مجرور زنجار دودی
از اقسام زنجار مصنوعند زنجار بفارسی زنگار گویند معدنی
او از کان مس بهم میرسد زنجفر بفارسی شنگرف نامند
زهره بنظم زاء بلغة اکبر ربانی نحاس است زهر اسم فارسی
سم است زهره تلمیح جیز بیت شبیه بنبور و منور طعم و زعفرانی
رنگ وشند و بدبو زهرة النحاس کیفیت شبیه بدانها
الکه از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و او از کان مس
و از مس گداخته بهم رسد در قوت قریب بزنگار زیبق بفا
رسی سیماب وجیوه نامند ساجی اسم هندی ملح العلی است
سالونه اسم هندی سارجست سحاب بلغة اکبر ربانی
زیبق است سخیره اسم اسم زاج احمر است سحاله الجز از

حرف س

فلزات

فلزات است بسوهان جدا کنند وانچه در حین کوفتن از او بریزد
سرنج از قلعی سوخته وسفیداب سوخته بهم میرسد وشبیه به
شنجرف واز او کم رنگ تر سریقون از نجفر محرق است
سرب سوخته اسم فارسی ابار است سفیداب اسم فارسی
اسفیداج است سفیداب یزدی اسم فارسی اسفیداج جصا
صی است سفال اسم فارسی خزف است سلیمانی بفارسی
دار اشکنه و در مصر دواء الشعث نامند وآن مصنوع از زیبق و
وسم الفار است سلساقیوس نوشادر است سلاجه بول
بز کوهی است که شوره از آن ترتیب میدهند سمسم بفارسی
کنجد گویند و بلغة حبشه جلجلان نامند سمنه و پهین اسم هندی
زبد البحر است سندوقی سرنج است سنیلته بهندی آ
بار است سنبل کهار بهندی سم الفار است سنک
اسری بهندی توتیای قلم است سنجی کهار بهندی قلی است
سنبل کهار بهندی سم الفار است سنک مغنی اسم
فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیسا است شورج
معرب از شوره فارسی وآن بارود است شودریقون

[illegible]

اسم یونانی قسمی از توتیاست سوبنه بهندی ذهب است
سهاگه بهندی تنکار است سیم فضه است سیماب
اسم فارسی زیبق است شاه بور قلمی اسم فارسی حدید نر
حرف ش
است که فولاد باشد شبه اسم عربی روی توتیای فار
سیست و سیح را بفارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزا
تست و بعضی اسم اصطلاحی مصنوعی از روی توتیا و مس
دانسته اند که بفارسی آنرا برنج گویند و از مطلق او مقصد نیست
وآن شبه بقلعی و کبودی مایل و از سرب اندکی در کدار بتر
است مع لطف تذکره گوید که چون رفع زیبق او شود قلعی را
ملحق بفضه میکند خاصیت اوست که هر گاه آب را در
ظرف دهن تنگی انداز کرده و در ظرف دهن بازی قدری شوره
ریخته ظرف ابرا در آن حرکت معتدلی دهند آب را
بغایت سرد کند معمول هند است شب از جمله معادن
اربعه غیر کامل الصورت است که عبارت از زاجات و املاح
و زنگار و شبوب باشند و آن جنسیست شبیه بزاج و باترش
اندکی بخلاف زاج که باترش نیست و در افغان قریب

سراج

سراج است شب الصباغین قلی است شب الاسبالغه و
و شب العصفر و شب القلی قلی مصعدات شنجعر
نجار معجه قلی است شنجار ابیض بلغة اهل صناعت
ملح القلی است شنخت توبال الذهب است شرنک
اسم فارسی حنظل است شنک بفارسی مرکه موش نامند
شمس بلغة اکسیریان ذهب است شنجاطا اسم بلح هند
ی است شنگار الصاغة لحام الذهب است شنجرف
زنجرف است شدغار زال شغیده است شیشه بلغة فارسی
[illegible]
زجاج را نامند و بلغة هندی اسم رصاص است صداء ا
لحدید زعفران الحدید است صفر مس است زرد معدنیست که
حرف ص
مس درست گویند صندل حدیدی خار نیست ضجاج
حرف ض
بفتح اول صمغ درختیست یمنی طیبا نوشادر است طیار بلغة ا
حرف ط
لکسیریان زیبق است ~~عرق الغراب~~ اسم عرق الحجر باصطلاح ا
کسیریان مقطر موی سر انسانست عرق العروس طلق است
حرف ع
عروس بلغة اکسیریان کبریت است عطارد بلغة اکسیریان
روح توتیاست و بعضی زیبق را باین اسم نامیده اند

عقرب باصطلاح اکسیریان گوگرد است عقاب باصطلاح اکسیریان
نوشادر است عقبان اسم ذهب خالص است علم بلغت اکسیریان
زرنیخ است عنزروت انزروت است عین الحیوان
بلغت اکسیریان زیبق است غیان زیبق است فرار بلغت اکسیریان
زیبق است فرسلون طلق است فراسیان اسم یونانی زبد البحر است
فضه بفارسی نقره و بترکی کمش و ثیم نامند فطوریدس اسم
یونانی زجاج است فقاح الملح زهرة الملح است و نزد بعضی
ابق است و مراد بدو گویند که بر روی نمک معدنی نشسته شود سکون
بشود فلز بسکون لام و کسر فاء در لغت بمعنی سفید روی است
و مفرغ نیز نامند و بتشدید راء و کسر فاء و لام بمعنی ریم آهن است
و ریم معادن که از آن ندهد قاطون اسم رومی نوشادر است قدمیا
اقلیمیا است قریط خرنوب شامیست قراطی ماء العسل
سماوج است قرقشتم اسم ترکی رصاص اسود است قراز
زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قزل بکسر او
ل و ثانی بترکی ذهب است قسطیر رصاص ابیض است
قسیطوس زنجار است قشر البیض پوست تخم مرغ است
قصدیر رصاص ابیض است قلی در اصفهان کهلاو در

خراسان

حرف غ
حرف ف
حرف ق

خراسان شخار و در گیلان قلیا نامند و از اشنان تازه
که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث و در حرام
نیز حاصل میشود قلی الصباغین قلی است قلوقندیز اسم
عربی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقند بدال
و بتاء زاج سبز است قلقطار زاج زرد است قلیمیا
اقلیمیا است قلعی رصاص ابیض است قمر بلغت
اکسیریان اسم فضه است قنباری بیاء و بغیر یاء تحتانی
تحتانی زنجفر مصنوع است قواریر زجاجست قوب
بضم اول و فتح ثالث اسم عربی قشر البیض است قوبیا اسم
یونانی آب خاکستر است قیض پوست تخم مرغ است
کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جار موالید و زیبق اصل بارد
کبریت دخان نوشادر است کبیرا اسم هندی توتیا است کتهل
اسم هندی رصاص ابیض است کجلن اسم هندی بوره ارمنی
است کرند اسم هندی سیماوجست کسنیس اسم رومی حشیشة
الزجاجست کسیس اسم هندی زاج سیاهست
کف دریا اسم فارسی زبد البحر است کفمس اسم فارسی زهرة

اسم خرء الکبریت
حرف ك

حرف ل

نحاس است لوز شیشه اسم فارسی سوهگاست قوینا است
لکر یا نایا اسم فارسی رجاجست کلیس بکسر اول اسم جبش است جاء
سوخته است که بحد سفیدی رسد و مراد از کلس آهک است
و بدست تخم ریغ کلیلا اسم اشق است کمیش اسم فارسی فضه
است لنکر زد بفارسی لنکر مانند بدلش جوز القی است کندا
شیر بلغة هندی سادجست لوکر داسم فارسی کبریت است
لوکری بهندی رجاجست لیکتی بهندی خبث الحدید است
لجلاج بلغة اکسیریان زیبق یا کت لحام الذهب صناعی و انتعکار
است و معدنی او در بورق مذکور شد لزاق الذهب شامل
لحام الذهب اشق است لوشیه چون سنخ لفاح را با عاج بعد
شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه او را قد
تارب و مقطر آنرا بدست انار و سور وجهة تکمیل صناعت
از مجربات شمرده اند لنی بهندی ملح است لوهی بهندی آهن
است لون بهندی نمک است لینخ نیلنخ است و نزد

حرف م

بعضی نوعی از اقلیمیای مس است مالنطر یا زاج الاسافه است
مالینوریون و مالینوس خربق سیاه است مالاشیریون

بید نانج

بیدنانج و مامیهنا فاسا دجست ماریانا تنیا بهندی راسخت است
محموده سقمونیاست مرقشیشا اسم یونانی سنگیست و او ذهبی
و فضی و نحاسی و حدیدی و هر یک در رنگ شبیه بیکی از معادنند
و غیر بر اقنه بخلاف مغنیسیا که براق نیست مرتخ بلغة اکسیریان
حدید است مرتک مرداسنگ است که سفید کوه باشد نه مطلق
مرداسنگ مرقش مرقشیشاست مرک موش علا اسم فارسی
دیگر برو بیدست مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته
اسم فارسی راسخت مس رست اسم فارسی طالیقون است
مشتری بلغة اکسیریان قلعی است مغنیسیا اسم نبطی
سنگیست قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه
گران ظروف با و رنگ میکنند و از اکثر آن سرب بهم برسد مقناطیس
حجر مقناطیس است ملح بفارسی نمک و ببری
دو ز نامند ملیطو یا زاج سیاه است ملینون زنجرف مخلوق است
من اسم عربی جمیع شبنم است که منعقد گردد و شیرینی
و مثل رنگ نکبینی و ترنجبین هرچه بر نبات سمی منعقد گردد اسم است
مانند قسمی از سکر العشر و الجز از نباتات قابلیه حاصل شود

رسم ... ... است سیمی

قابض واز مسهله مسهل منتل هندی زرنیخ سرخ است

مولو نزانا مرداسنگ سفید کلهٔ است مو بزک عشق اسم فارسی دقاق

مور هندی توتیاست میلسنتون نوعی از زنبه الجوز بفارسی گرم

ایوب نامند ودر سایر منافع مانند زنبد البحرست نافذ بلغة اهل

اکسیر زیبق است نحاس بفارسی می نامند نحاس صینی طالیقون

مصنوع است نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزرد است نحاس

محرق روسخت است نرم آهن اسم فارسی حدید انثی است

نضار ذهب است نقره اسم فارسی فضه است نقوطس بیونانی

قمی از توتیاست مصنوع است نوشادر لغة فارسیست واو معدنی و

ومصنوعی باشد نوره کلس حجریست نوز بلغة اکسیریان زیبق است

وافنیس بیونانی کنگر زرد است وشنج اسنق است هربا توتیا

هندی توتیای هندی است یاغ اسم سنگ دهن است یمشتر

بلغة اکسیریان البقر است که نوره نامند طرطیر بفارسی دارتو

نامند دبق لیشمش الکی گویند سنگ یشم آن سنگیست در غایت صلابت

وبهترین او سبز پستهٔ است پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف وبعد از آن

سبز مایل بسفیدی ودر آخر دو نیم گرم سرد و خشک وتعلیق او در گردن جهة

خناق وبر ران جهة عسر ولادت ودر دست جهة سحر ورفع چشم زخم ۰

وخر ... عقه

حرف ن

حرف و

حرف ی

سنگ یشم

از ... شعبده ...

وغیره ساعتی مسنوتر گویند وچون قمر در برج انثی باشد بر آن صورت

انسان نقش کنند تعلیق او جهة الام باطنی نافعست وبعضی در سایر

تنزلات دیگر خرکور ... نقش صورتهاشان را از شرط دانسته اند وقدر او

مستقل بودن را بر حی شرط دانسته اند وقدر ... تبق

یکدانگ است حیله دیگر هرگاه سرگین

گنجشک را در شراب کنه بخورد دهد که چنان بیهوش

شود مثل مرده وهرگاه زهره خرگوش بخورد کسی دهد

الهم چنان بیهوش شود که بخواهی وهرگاه خواهی بهوش

آید قدری سرکه بخورد او دهد بهوش آید حیله دیگر بو

ره کابلی را بسرکه تر کنند و لختی کف دریا با او بیا

میزد پس انگشتان را بدو تر کنند و نفط بر همه انگشتان

مالد و بچراغ برافروزد انگشت او نسوزد با ...

سنگ مغناطیس او سنگیست شفاف واندکی سیاه بود دارنده او از صاعقه

ایمن بود وخفقان وضیق النفس را نافع است ومعدن او در بلاد یمن رود

خوانه ایست ودر رود زینی بعد از آن رودخانه معدن دیگر نیست وهفت

لونست اما بهترین همه لون سفید است وآن سنگیست که آهن باید وهر

چند که بزرگ تر باشد آهن بزرگ ربایه ومعدن او در بحر عمانست

ودر آن بهر آهن بکشتی نتوان برد وبهترین مغناطیس سرخ

بیهوش شدن

بیهوش آمدن

دست نسوختن

سنگ مغناطیس

و سیاه فام بود و شیخ بوعلی سینا گوید که اگر کسی را آهن سوده داده
سقناطیس را سوده باید دادن تا او را جمع کند و بیرون آورد و گویند
اگر سقناطیس را حل کنند بدست بمالند و آن دست را بر قفل بسته
زنند بقدرت الله تعالی گشاده گردد و زنی که وضع حمل کند
مقناطیس را بر زیر پای او بندند بچه را بزودی بزاید بیفاید
سنگ مقناطیس بهترین او لاجوردی و صاف و زبون ترین
او سیاهست در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است
و چون قوت جاذبه او از ربودن آهن ساقط شود و از مالیدن
سیر رفع قوت او شود در اینحال هرگاه در خون گرم اندازند
اعاده قوت کند خصوصا در خون بز اندازند و هر روز تغییر
دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز مسقط قوت اوست
وجهة مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر است
و در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضاء حاجت
و درد و با تعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت و
درد و ناشیدن نامعتبرات و گویند چون حایض مس او کند
این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد او را
با گلاب شسته سرمه ترتیب دهند و کمر اکتحال نماید و تخفی

سیاه سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

در شعبده جات میباشد

هرگاه خواهی که خط بنویسی و بعد از آن سیاه بنظر آید و یا گوئی اگر قلم
بر دهن زنم و بنویسم سیاه بنظر آید حیله آن چنانست که بگیرد
مازو و او را خورد بکوبد و بروی کاغذ بمالد و پاک کند و زاج را کوفته
همچنان بر آن بمالد و پاک کند و قلم بی مرکب را در آب بزنند
و هر چه خواهد بنویسد هر کجا که تری آب بدان رسد نوشته سیاه
بنظر آید مجربست نوع دیگر کاغذ را در آتش بگیری نوشته به
نظر آید با آب نوشادر هر چه خواهی بنویس و به نزد آتش نگاه
دار نوشته سیاه بنظر آید و اگر با خود نشادر هم بنویسد همان
سیاه بنظر آید و به آب پیاز هم بنویسی و به آتش بگیری
باز سیاه بنظر آید حیله دیگر که جوز بر زمین بگردد بگیرد جوز
را و دو نیمه کند و مغز او را تماما بیرون بیاورد و خیر دوی
پیاز را میان وی گذارد و پهلوی جوز را با سریشم بمالد و به
یکدیگر بچسپاند و با خود دارد آنوقت بگوید که افسون میکنم
که جوز بر زمین بگردد و آن کسانیکه حاضر باشند چند دانه جوز
بیاورند و آن جوز که خیر دوی پیاز دارد در آستین خود
پنهان کرده باشد و آن جوز را چنانکه ایشان نفهمند داخل

شعبده

انها بکند ان جوند رمیان انها بگردد و بجنبد انها تعجب کنند
نوع دیگر بگیرد تخم مرغ را و سر وی را سوراخ کند بسوزن و
بمکد تا از سفیدی و زردی تهی شود وانگاه سیماب در او
کند در خانه گرم و در آفتاب گرم میگردد گذارد و مردم تعجب
کنند و بخندند حیله دیگر آب ترب را بدست بمالد و کژ
دم را بگیرد کژدم او را انگزد مجربست و هرگاه خواهد که آب بر
سر برف بجوشد حیله آن چنانست که آب را در دیک
کنند و بوره را با نوشادر کوفته داخل آب کنند در حال بجوش
آید حیله دیگر هرگاه خواهی که آب را در کوزه کنی و کوزه را بشکنی
آب بسته بماند بیاورد سریشم ماهی و آنرا خمیر کنند و بدست
بمالد تا سفید شود و آنگاه او را بدست نرم کنند و بکفچه
کفگیر آهن یا رویین بکنند و در آتش بگذارد و انگشت
گذارد هر وقت که نرم شود او را در کوزه نو در افکند که آب
ندیده باشد و هموار در اندرون کوزه بیامیزد و اگر خواهی
تا مغز بشود پیش از آن که سریشم را بکوزه کنی اندرون کو
زه را بزردهٔ تخم مرغ آلوده کنند ولیکن از یکدیگر جدا
کنند

تخم مرغ جهیدن

سوختن کژدم

آب بر سر برف جوشیدن

آب در کوزه بسته ماندن

کند حیله دیگر اگر خواهی که آبرا آویزی از آسمان خانه و آب
اندر کوزه نرم نرم چیزی بر کوزه زنی از یکدیگر جدا شود
و کوزه یکنیمه در هوا بماند و یک نیمه بر زمین بیفتد و مردم
تعجب نمایند حیله دیگر خایه مرغ را در شیشه تنگ نهادن
خایه را در سرکه انگوری بگذارد و قدری نمک با وی یار کند
و یکروز و شب بگذارد تا نرم شود هر چند که شیشه تنگ
بود فرو رود و چون خواهی باز که سخت شود مثل اول
قدری آب سرد بر وی ریزی بحال اول برگردد از جمله عجایبات
حیله دیگر در آنکه سر گوسفند را نوعی بکنی که مثل سر آدم
بنماید بستان سیماب و بکش و بر او سرکا سه مردم
و پیه مردم همه بیکجا معجون نماید و بتنور افکند هر که
سر به تنور بکند سر مردم بنظر آید حیله دیگر اگر خوا
هی که قدح را بر آتش نهی و از میان قدح آتش پدید آید
و ریش و صورت صاحب قدح بسوزد بیاور و سند روس
کوفته و علک کوفته و نفط سفید در شیشه کنند
و شیشه را بر آتش بنهد از آن آتش برخیزد و

آب را از آسمان آویختن

تخم مرغ را در شیشه تنگ کردن

در تنور نگاه کردن و سر دیدن

از قدح آتش جستن و سوختن ریش

شعبده

٥ اگر در قدح افکنی چنانچه ساقی نداند و بنوشد تا قدح را به
چراغ فرا دارد آتش درگیرد و ساقی را رو و ریش بسوزد
بغایت مجربست و اگر خواهد که آتش بدست گیرد و نسوزد
طلق گداخته را بر دست بمالد انوقت آتش را بدست
بگیرد و نسوزد و هم چنین پیه جفا بر دست اگاله
نسوزد حیله دیگر در پرانیدن خایه مرغ سر خایه را
بنوک سوزن یا درفش سوراخ نماید و همه که تا زرده
و سفیده از آن بیرون آید بکلی که هیچ در او نماند و باید در
بهار باشد و پیش از آنکه آفتاب بر آید قنینه بردارد
و از سر سبزه گیاهای خود رو که رسته باشد آبی در سر برگها جمع
شود که او را شبنم گویند از آن آبها بگیرد و در قنینه کند
و شبنم را در خایه کند و سرش بموم تخت استوار کند
در اول طلوع آفتاب گرم آن خایه را در طشت
یا لگنی گذارد و به آفتاب نهد بمحض گرم شدن آن
خایه بلند شود و از نظر محو شود حیله دیگر که خواسته
باشد بدون آتش آتش حاضر سازد که مردم نه بینند

و بلوطه

دست نسوختن

به هوا رفتن تخم مرغ

از آب آتش حاصل نمودن

بگوید که افسون میکنم بر قدح آب و با آن چوب بر نهم آن
چوب بدون آتش آتش گیرد حیله آنست که سنگ
آهک آب ندیده را بیاری و بر زمین بگذاری و روی
او تراشهای چوب خورد و خشک بر روی سنگ گذاری
اما باید نوعی گذاشت که سر سنگ باز باشد که روی
سنگ پیدا باشد و قدح آب در دست گیری و این آیه را
بخوان قل یا نار کونی بردا و سلاما
تا آخر آیه و آن قدح آب را در میان هیزم بریزی چون
آب بدو رسد تفی و تشی از وی برخیزد و آتش گیرد هیمه
او بسوزد تعجب کنند مردم حیله دیگر که انجیر سازد و
تمبک و آواز مکینی سدا از اطاق پران شود حیله
آنست که بیاورد چهار خیک و پر باد کند و دهن
آنها را به بندد و در چهار گوشه خانه بیاویزد چند آنکه
بانگ کند آواز پران شود شعبده دیگر که بگیرد روده
گوسفند را و پر از خون کند و آنگاه بدر از در زمین
بزیر خاک پنهان کند و خاک بر سر او بریزی که معلوم

[illegible]

[illegible]

نباشند اما سر او را نشان بکند و باک اگر و به بندی
و کارد بآن زنیق که سر او هست فرو کن خون جستن
کند و بیاید و اگر خواهی بر کسی اگر دم کردانی بهتان
بر که باد روح را او اندر کوزه نو کنی و در سر کین پنهان
کن بیک دم کژدم کردد حیله دیگر آنکه بگیرد خایه
مرغ و تهی کند اندر او سیماب را در او کند و سر او را
سخت بگیرد و صورت را زدو خایه را در میان حلوات
پنهان کند و بر آفتاب گذارد از آن صورت همی
عجایب بیرون کند و تعجب غریب دارد حیله دیگر مشتی
خاک از جایی که خر در آنجا غلطیده باشد بگیرند مخفی در زیر
سفره طعام کسانی بریزند هر کس که در سر آن سفره بوده باشد
از خنده بی اختیار شود و مجرب است در نسخه دیگر بنظر رسید
که خاکی که خر در آنجا مراغه کرده باشد بهیج مذکور مجرب است
حیله دیگر خرچنگ را بگیرند و به آفتاب خشک کنند و بکوبند
و در نار کنند و بجوش شد و بعد روغنش را صاف کنند و کتان
را فتیله کند و در روغن آلوده کند و در چراغ نهد و روشن
کند

جستن خون از زنیق

عجایب ... صورت

از خنده ...

چراغ ...

در هر جا که خواهد در کرد و چنان نماید که در انی نه نسخه و رقص کند
حیله دیگر تخم مورچه را بخورد هر که به هند تحریک ریاح شکم
بطرف اسفل بهدی میکند دیگر ضبط نتوان نمود خورد زیره کرمانی
رافع آنست حیله دیگر سام ابرص و تخم ضفدع بری
و تخم خوک باهم بیامیزد و بهر حیوان سیاه که بمالد سفید
شود و اسب سیاه را بهمین طریق میتوان ابلق کرد
حیله دیگر هر گاه بوره کابلی را بستر که تر کنند و قدری کف
دریا با او بیامیزد پس انگشتان را بدو تر کنند و نفط بر
همه انگشتان مالد و بچراغ برافروزد انگشت او نسوزد
و هر گاه سام ابرص که چلپاسه باشد در لته پیچد و چراغ
را از روغن کند و روشن نماید و بدست گیرد بی اختیار
باد از او جدا شود حیله دیگر هر گاه زفت و عود هندی
و زیبق و پیه سگ آبی و سندروس از هر کدام ده درم
و صمغ عربی یک مثقال همه را کوبیده الا زیبق را که صلایه
باید نمود و مجموع را به یک رطل آب آمیخته بندقها سازند
و در سایه خشک کنند و آتش که از بنگاله سبز سرخ باشد

تحریک ریح

حیوان سیاه را سفید کردن

دست نسوختن

بی اختیار اخراج ریح کردن

و ... عجایب ... دیدن

وشعله او فرو نشسته باشد و دود کند در میان هوا عجایب بیند
ضفدع
و هرگاه دل و زبان هدهد را با دل ضفدع باهم سحق کند و در
روغن یاسمین در شب چهارشنبه برافروزد تمام پریان را انفر
ج نماید اما سخن نگوید که هم هلاک باشند و هرگاه کبریت
و روغن زیبق با فتیله کتان در چراغ نهد یکدیگر را بی سر
بینند و هرگاه پیه گرگ و پیه ماهی در چراغ کرده برافروزد
چنان نماید که خانه پر از آبست و هرگاه قدری روغن در
شیشه صافی کند و سرش را بموم محکم کند و در آب اندازد
همه ماهیان در گرد شیشه جمع شوند به تماشا آنوقت صیاد
صید نماید از ایشان و هرگاه دو خارپشت را بکشند و خون
آنها را بر شکمبه گوسفند سیاه مالد و هر دو را در اندرون شکمبه
نهد و شکمبه را بدوزد و بمقدار دو من نیم شیر گاو سیاه و این
قدر بجوشاند که استخوانها از هم جدا شوند بعد از آن استخوان
را که از گوشت جدا کرد در میان آنها استخوانی هست
مثل انگشت کوچک آدم یا مثل کارد کوچک بر روی خود
ببندد از چشم خلق ناپدید شود فایده دیگر پیه بز در یک چراغ

دان

پریان را دیدن
یکدیگر را بی سر دیدن
خانه پر آب دیدن
جمع نمودن ماهیان صیاد
از چشم خلق ناپدید شدن

دان کفچه و پیه خروس در یک چراغ برافروزد باهم جنگ کنند
حیله دیگر بگیرد زهره گربه سیاه و خون خروس سیاه هر دو را
در سایه خشک کند عجایب بیند حیله دیگر در تسخیر حیوانها
هرگاه چنگال پلنگ را با خود دارد سگ بروی بانگ نزند
و از چشم زخم ایمن باشد و هرگاه دندان گرگ را با خود دارد
سگ بروی بانگ نزند و هرگاه دندان کفتار را با خود
دارد سگ بروی بانگ نزند و هرگاه بگیرد زبان گربه
سیاه و در زیر کفش گذارد که مخفی باشد یا جای دیگر گذارد
و بپوشد کفش را و به صحرا رود جمیع سباع و بهایم مسخر
و مطیع او شوند و نوع دیگر هرگاه خواهد که سگ بر او بانگ
نزند و فروتنی کند و همه درندگان تابع و مسخر او شوند
بگیرد زبان سگ و در زیر کفش گذارد بهمان قسم است
که گفته شد نوع دیگر در خاصیت فاخته هر کس فاخته
را بگیرد و سر او را در شیشه کند هفتاد و پنج روز بگذارد
بماند در شیشه با این دستور که روز در آفتاب و شب در
مهتاب آنگاه آن شیشه را بگیرد و سرش را باز کند

جنگ کردن دو چراغ
عجایب دیدن
بانگ نزدن سگ
سگ را
سگ را
مطیع نمودن سباع و بهایم
سگ را
از نظر خلق پنهان شدن

شعبده

وآن سر را ایران بیاورد وچشم راست سر را بر بینا با خود
بند داز نظر خلایق ناپدید گردد واز چشم چپ او را در موم
پر کرده در زیر زبان گذارد از آن مقام بهر از مقام رو نماید
و بر جای خود نشسته باشد واگر زبان ویرا بسوزاند و خورد به
ساید وخاکستر او را با گلاب بیامیزد وقدری مشک خالص
واز آن گلاب پیوسته بر روی مالد هر مرغی سایه نظر بر وی افتد
با وی سخن گوید وهر چه مرغ گوید بر او معلوم گردد واگر
از خون وی سه مثقال وسه مثقال هم خون [illegible] وباشیر گاو
سرخ وآن خون ها را ابر [illegible] درمی قرص کنند وآن قرص را
در آفتاب گذارند تا خشک شود واز آن قرص بگیرد بر سر
آتش نهد جمله ارواح حاضر شوند وحاجت بر آورد کنند
هرگاه کسی خواسته باشد که صید مرغان بری واهلی نماید از هر نوع که خوا
سته باشد گندم را با آب زرنیخ ولوکو وبرز الینج بیالاید هر مرغ
که از آن گندم بخورد بیهوش شود آنوقت بدست تو آن گرفت او را
وچون خواهد بهوش بیاید قدری روغن کنجد یا روغن زیتون
در حلق او ریزد بهوش آید اسم کفتی [illegible] اسم را اول بر دارد

مخفی

مخفی و دیگر از زبان [illegible] مقام
سه نقش سخن با مرغ
از ارواح حاضر
حیله ارواح حاضر نمودن
صید مرغ نمودن

ویک اسم دیگر را بگیرد وآن اسم دزدیده را در موم گوش بگیرد ودر روی طلسم
که کشیده در روی کاغذ بخواند وبگوید بنظر آید که فلان باشد و به همه بینه
همانست تعجب کنند واسم دیگر بگیرد باز در روی طلسم جلد بگذارد وبخواند
واسم دزدیده را در دم گوش بگیرد نوع دیگر دستمال بسته گره گره را دستمال
را دو گره بزند ودر ظاهر سخت نماید ودر باطن باز کند وهم بپیچد چون
بر دارند باز شده باشند نوع دیگر ریسمان بریدن ریسمان را حلقه کنند
بعد بگیرد در ریسمان را از دو سر حلقه را نماید بعد بشکند بریده را دار
بریزد و یا قیچی را بکند باعث عیب بود تعجب کنند نوع دیگر برف را مثل
شمع سوزانیدن برف را ترکیب شمع ساخته قدری کافور در او
نهند بسوزد حیله دیگر دو مرغ یا دو صورت از گل بسازد در دهان
یکی کافور ودر دیگری گوگرد بعد چراغ را روشن کنند بکافور که برسد
خاموش شود وبگوگرد که برسد روشن شود حیله دیگر شیمقران یا پول
نازک را موم یا شیره مالیده در دستمال گذاشته اند دستمال قرص بپیچد
بعد دستمال را بر دارد تکان بدهد بعد نایاب شود حیله دیگر قهوه
سبز را آورده پیه گرم کنند در او ریخته وچند دانه خیار را در او بریزد
تا هر وقت که خواسته باشد در او سبز باشد حیله دیگر تخم خیار یا تخم

سه نقش اسم
بیرون دستمال با [illegible]
ریسمان بریدن
برف مثل شمع سوختن
روشن کردن چراغ وخاموش کردن
حیله شیمقران
سبز شدن خیار

تخم خیار را وقتی سبز کردن

دیگر اگر روغن شغال یا انسان بجوشانند بعد خشک کنند هر وقت که بخواهند
در گل سر شور گذارد فوراً سبز شود و ثمر دهد حیله دیگر شیشه را
آورده فتیله چرب روشن که در او اندازد بعد تخم ... پوست کنده
را در شیشه گذارد فوراً افروزد جهت بیهوش آدم و طیور یک

بیهوش کردن آدم و طیور

مثقال کوچوره را با دانه خرمای سیاه سفت خشک شده با قدری
آب ریخته بجوشانند و قدری گندم تا آب برچیده شود از آن خرما
بهر کس یکدانه بخورانند بیهوش شود و هرگاه خواهی که بهوش آید قدری
روغن بنفشه بادام یا سرکه در دماغ او ریخته بهوش آید حیله

و بهوش آوردن

دیگر آب را یخ کردن جهت بستن ظرفی را قدری یخ یا برف قلیه که

آب یخ کردن

و قدری نمک در او ریخته و در ظرف کنند و ظرف دیگر را آب خالص
نموده یا هرچه از ماست و سکنجبین و غیره در ظرف چینی یا جام
ریزد و در یخ گذارد بسته شود حیله جهت قوت باه جعل را

قوت باه

خشک نموده پوست او را بردارند و پیه او را بگیرند و با زنده
او را سر بکشند پیه با سرادی ... بیرون آید بعد از خشک با غلب
بسایند و در عرق شراب گرم حب کنند بعد شلغل میل نماید
مثل ... قدری آب جوش در زیر ... گذارد و کتیرا را ناسیده

با زعفران

با زعفران و قند و کتیرا را کوبیده در آب جوش داغ که ریخته در اندک
زمانی بسته شود و به بچه بخورند جهت حک مرکب از کاغذ مرکب

حک مرکب از کاغذ

چاپ را در روی نوشته با قلم بنویسند به دست می چسبد
و بر داشته شود خط حیله دیگر کوبند تخم کاکنج را در گردن
خروس ببندند و کاه ریز را در وسط خوانچه دفن نمایند آن
خروس اینقدر ... خود را در آن زمین بمالد که نزدیک
بهلاکت رسد حیله دیگر نقش مهر برداشتن مهر را که

کشتن خروس

نقش مهر برداشتن

را که خواهد بگیرد و بزند به لاک نقش که گرفت موم را
نرم کند بقدر مهر و بزنند به لاک و موم را بزنند به کاغذ
بدون تفاوت منقش گردد نوع دیگر مهر را بزنند
بکاغذ یکه خواهد اما نازک باشد کاغذ اگر کلفت است
پشت او را با قلمتراش بتراشند و بچسبانند که صحیح است
اما قدری لعاب به که خوب بچسبد نوع دیگر مهر
کاغذ را بزند به کاغذ دیگر و آن کاغذ را بزنند به کاغذ
دیگر نقش بگیرد اما کم رنگ باشد هرگاه با قلم مو مرکب بپای
حروف بزنند بهتر است حیله دیگر که در آهن جای

جای خط معلوم باشد بگیرد نوشادر و دار اشکنه و کات کبود
و با آب بسایند و با قلم هرچه در روی چاقو یا آهن یا کارد
بنویسند جای نوشته در آهن گود میماند و خط معلوم شود

زنگ آینه
باب رفع زنگ از آینه پیه گرده را بران بمالد زنگ آنرا
ببرد و در رفع زنگ کارد و شمشیر و تفنگ و نحو آن سفیده

زنگ اسلحه
سفیده تخم مرغ را با روغن بجوشانند و کارد و غیره را
بران بمالاید زنگ آنرا ببرد هرگاه خواسته باشد

نقش مهر برداشتن
نقش مهر کسی را بردارد قدری موم نازک که
بر روی آهن صیقل زده بگذارد و آن مهر را بر
روی موم بزند و بعد از آن روی موم را عرق گوگرد
بریزد همان نقش را در صحن در آهن مشاهده نماید

پاک کردن نوشته
جهت پاک نمودن نوشته از کاغذ سفیداب قلعی را نرم سوده
و بهمان وزن صمغ عربی اضافه نماید و قرص بسازد و چون قدری از
آن قرص تر نموده با سر قلم تراش بالای نوشته بمالد و چون
خشک شود بتراشد بالتمام محو شود پس آنکه جای خط معلوم
نشود هر چیز که خواهد بنویسد در جای او مال به دیانت ۳۰ اینه

در پاک کردن زنگ و روغن از جامه میباشد

اگر روغن چراغ یا نفره بر جامه مالد با آب باقلا بشویند پاک شود
و سرگین کبوتر رنگ از زیر جامه ببرد رفع سیاهی جامه سیر ترش
را کوفته با انار دانه ترش بهم وزن هم بجوشانند و جامه را بران
پاک کنند بشرطی که سه بار بشویند لیکن جامه که سیاه شده باشد
لوگرد را دود کنند و جامه را بر سر او گیرند سفید شود
هرگاه جامه چرب شده باشد شیر بیخ بمالند و بر آفتاب
بگذارند چند مرتبه تا خشک شود بعد بشویند پاک شود

رفع زنگ جامه و کتاب
در رفع الایش جامه و غیر آن بعلاج رفع هر آلودگی از جامه
سرگین استر تر کنند و در تنک نهند و روز دیگر بشویند و با
... و صابون نیز پاک شود رفع موم از جامه سر
جامه را با روغن گاو بیالایند انگاه با آب باقلا بشویند
که گرم باشد بعد بصابون ... پاک شود رفع روغن
از جامه و کاغذ باستخوان سوخته زایل شود و بگل نشاسته
را و نیمک سائیده و آهک اگر بر روغن گاو بیالایند
و بلو بیای کوفته و اشنان و صابون بشویند یا به شیر ترش
و آرد جو و گل شیخ و اگر بر روغن کنجد بیالاید و بدوشاب

بیالاید پس باب باقلا و صابون بشویند و اگر جامه ابریشمین بوده
باشد سبوس جو در آب بجوشانند و لوکر در او کنند و جامه را
بدان بشویند و اگر پیاز و نمک کوفته بر آن بپاشند و چیزی
گران بر بالای آن گذارد روغن را جذب کند و اگر روغن
چراغ بیالاید نان گرم و ارد نخود بر او بمالد تا روغن آن
زایل شود آنگاه بصابون گرم بشویند والا جامه ابریشمین
بوده باشد بخار روانشان کوفته بشویند دفع آب انار از
جامه باشنان و صمغ عربی بشویند و اگر با آب انار پوست
بیالاید بکمیز خر و بوره اول بشویند و بمالند پس باشنان و صا
بون بشویند رفع زعفران از جامه بنوره و صابون و آب
گرم بشویند رفع مداد بشیر تازه و نمک یا زهره گوسفند
بشویند پس بصابون و آب سرد یا در سرکه و اشنان بجوشانند
رفع هر سیاهی بیشتر بشیره برنج زایل شود و اگر سیاهی آن کهنه
بوده باشد بسرکه گرم که کهنه باشد باید شست و اگر
سرگین کبوتر نیز داخل آن کنند بهتر است رفع خون
از جامه بنمک و آب باید شست و اگر خون کهنه باشد سرگین

کبوتر

کبوتر گرم کهنه بشویند باب بیست سیم در قلع آثار لباس
و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاه دو جز و اشنان و یک جز و
انار دان را با سرکه و آب بجوشانند و انچنان گرم بوده
موضع سیاهی را در آن بگذارند بهم بگیرد دست تاب
گرمی او آورد پس بدست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند باب
و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که باب و صابون
زایل نگردد باین عمل رفع شود و بدستور اشنان را با سرکه
بجوشانند هر سیاهی و الوان مختلف را با او بشویند بعد از
آن باب و صابون رفع آثار می نماید اثر مداد بشیر تازه با نمک
قلع رنگ لباس ۳
نیم کوفته مخلوط کرده با آن بشویند و پس از آن بصابون
و اشنان متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد
و سایر آثار میدهد اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار
سیاه موضع را ابلکر دود کنند و سرگین کبوتر مالیده
بشویند رنگ دوده موضع را خمیر آرد برنج مالیده
بصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و آ
ب لیمو رافع اوست قلع جمیع الوان اول باب قلی

شسته یا بقیه تنباکی دود لو کرده هند یقا در این باب
مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در آفتا
ب خشک کنند بصابون بشویند قلع رنگ خون این حاوی
این تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج زایل کننده جمیع الوان
خونهاست مگر خون بکارت و این فرق غریب است بدستور
چون موضع را انجی کسترا آرده با آب اشنان بشویند رفع
اثر خونها میکنند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوش
نند و با آب او بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن
جامه به بوره و صابون همین اثر دارد قلع بقم لیمو را با آب
کف در ساعت بیفشارند و موضع را با او آلوده بعد از سه سا
عت بدست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند
قلع رنگ نیل ماست ترش را بجوش نند و موضع را در آن
فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند قلع
شکوفهها و میوهها اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بد
ستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را
ساعتی در میان آب مکرر بگذارند پس با آب و صابون بشویند

قلع رنگ آلوبالو

قلع رنگ آلوبالو برگ آلوبالو را بدندان بخایند و خاکستر
او را با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از یکروز با آب
و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را با آب
توت سفید بشویند و بدستور هر گاه بگوگرد دود کنند
زایل گردد قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و آب
بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده
موضع را بیفشارند و با آب بشویند و بدستور شستن
آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر توت
گردکان تر را بروغن و صابون بشویند قلع رنگ
قلع رنگ لباس — خرو نبیذ با آب انار دان و قراقروط بشویند و بعد از
آن بصابون و گویند چون بگوگرد دود دهند زایل گردد
و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات
شستن جامههای رنگینی که تغیر نیابد قطف را در آب
جوشانیده لباسی را با آن بشویند جهة ثبات رنگ
جامهها خرنوب نبطی را کوفته بجیسانند و جامه را
بدان تر کنند و بعد از آن هر رنگی که کنند دیگر زایل نگردد

قلع آثار روغنها از جو را بدوغ آمیخته بآن بشویند تا ازالهٔ چربی
شود و چون لباس ابریشم را به روغن آلوده باشند گرد صاف را
بعد از تر کردن موضع بآن بپاشند و بسیار بدست مالیده باب
سرد و صابون بشویند و هرگاه بدست چربی آلوده باشد
نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته بدست بمالند و بیفشا
رند و تصریح نموده اند که چون بزهره گوسفند و نیز طلا کنند
باب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را ازالهٔ تا
م البته زایل گرداند و هرگاه خواهند ناشسته زایل شود
آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین
بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در قلع روغن
بزرک و زیتون و روغن چراغ گفته اند که چون لباس
ابریشم را بآن آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده
موضع را بآب تر کرده بگذارند تا بخور کنند و در خواص
الاشیاء ازالهٔ آن از جامهٔ ابریشمی نیز بدستور مذکور
است و چون لباس رنگینی باشد اول بخطمی بشویند
پس بآب اشنان و صابون قلع آثار نفط سیاه

وسفید

وسفید اول بروشاب بشویند پس بآب قلی گرم اگر کهنه
باشند و جهت رفع بد بوئی آن اول بسرکه و بعد از آن بآب
گرم بشویند و آب طبیخ باقلی سبوسه مجرب شمرده اند و
بدستور چون سیر کوفته و نمک نیم کوفته بر موضع بسیار
بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گرداند و گویند
بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود قلع زنگ غالیه
و طیوب سرکهٔ کبوتر را بآب جوشانیده جامه را باو
بشویند پس بصابون و ازالهٔ عرق چهار پایان و اثر
قلع زنگ لباس — پوست سیاه بدستور بیت که در قلع رنگهای سیاه
مذکور شد قلع روغنها از اوراق و کتاب و کاغذ عام
استخوان سوخته را مثل غبار سائیده و بادام شب
و بادام نبات نرم سائیده بر اوراق پاشیده سنگی گران
بر بالای آن از شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند
و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل
را میکند اما قلع نوشته جات باید گچ را با روغن ز
یتون و اندک بورهٔ ارمنی و شب یمانی سائیده بر نو

شتجات مالیده پس رفع آن بنمونه و همچنین عمل در بردن چرک
جامه نیز بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب جصا
صینی قوی‌تر از گچ است اما قلع موم عسل سا آن که بر مو
ضع ریزد و بمالند تا موم و عسل بهم بیامیزد پس عسل را
برداشته موضع را باب گرم بشویند اما جامه را در
نیز لجنت جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم
بشویند سما بدوره و صابون و آب گرم رفع نمایند
قلع قیر و زفت و مومیائی و امثال آن آرد نخود را
باب آمیخته استعمال نمایند و بدستور روغن زیتون را
گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع
اشیاء مذکوره و اشیاء چسبیده مثل دبق از جرب تمام است
اقسام شستن جامه‌ها لباس زربفت را چیزی بهتر از
روغن گل بوره و آهک نیست و پشمین را الکل و ابریشمین
جامه و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن چوب
دمک و جامه ابریشمین چنانچه بصابون پاک میگردد
و اگر با شیر گوسفند تر بشویند پاک میشود و الوان مختلفه

را اسرکین

را اسرکین گسبو است ازاله چرک میکنند و جامه سفید بهر رنگی
که آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند و روز دیگر
بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال
مرکب را نیز همین اثر است والله اعلم سفارزه گوسفند در جذب
چرب‌ها از نمد و قالی و فرش از مجرب است عمل مداد که بغایت مرکب
نامند یک جزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا سه
گردد پس صاف نموده یک جزو زاج سیاه و یک جزو دوده از روغن [illegible]
تخم کتان و مساوی مجموعه صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا
یکسان شود و بسیار باید برهم زد بحدی که بسیار غلیظ گردد پس
بقدر احتیاج باب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند
و بعد از آن بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده رو
غن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بد
ل یک دیگر و طریق گرفتن دوده‌ها در فصل چهارم مذ
کور شد و باید دوده‌ها را در کیسه کاغذی یعنی تو بر تو کر
ده کیسه را خمیر گرفته در تنور خبازان یا در زیر خا
کستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد نیم سوز رسد

دچرب دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه باندک
چربی سفید مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را
بسیار نرم سائیده در آب بجوش کنند تا مهرا شود و بقوا مرکب
م رسد و بگذارند تا نیم گرم شود دوده مثقال زاج سیاه
را کوبیده در لته بسته در آن آب بدست مالیده لته
را بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال
صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال
دوده چرب گرفته را در ظرف کرده قطره قطره از آن در
او ریخته سر بهم زنند و روز بر آفتاب بگذارند و هر چند
مبالغه در بهم زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ دو
چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند براق گردد
دو مثقال نبات اضافه نمایند نحو دیگر دوده روغن گرفته مرکب پاشی
با دو چندان او زاج و مازو بوزن مجموع او صمغ عربی بکو
بند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن او کنند
بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده
استعمال کنند نوع دیگر در ترکیب مرکب که در یکقلم سه مرکب

ط

سطر
میتوان نوشت بیاورند دوده نفط با روغن کتان ده
مثقال صمغ عربی چهل مثقال زعفران ریشه سه مثقال سر
قشقار سوخته پنج مثقال زنگار قلمی بجوز ده مس
سه مثقال نمک هندی دو مثقال صبر سقوطری دو
مثقال کاشی حمیده را بسایند و دوده را روغن بگیرند
داخل نموده در هاون برنگار ریخته یک هفته بزنند و بعد
سیاهی از آن بنویسند عجایب میشود سیاهی نوع دیگر که ثابت
است باین نحو که بگیرد اول بقدر نیم من آهن پاره و بریزد
در ظرفی که گنجایش داشته باشد که سر آهن را آب بگیرد
بعد بقدر نیم من خمیر ترش شده در آن آب بریزد و دست
بمالد تا که مخلوط شود و بعد از آن بدین دستور که آهن میان
آب بماند تا یک روز و یک شب یا بیشتر و کمتر و بعد آهن را بیرون
بیاورد و بگذارد تا باد بزند بروی که زنگ بزند و باز که زنگ
زد در آب گذارد تا زنگ برطرف شود بهمین طریق بکنند
تا چهل روز و بعد از چهل روز اگر آب آهن و خمیر ترش
شده بقدر نیم من است بقدر پنج مثقال زاج سیاه و بقدر

وبقدر پنج مثقال هم مازو سیاه وبقدر پنجاه هم آب
سماق جوشیده بریزد میانش وانقدر بمالد تا از صدا کردن
بیفتد انوقت باتمام رسیده بردارد نوع دیگر مرکب
اول بیاور دنشاسته چهل مثقال وصمغ عربی سه مثقا
ل وزاج سیاه پنج مثقال ودوده برزهم پنج مثقال
ومازو سیاه هم پنج مثقال در ابتدا چهل مثقال
نشاسته را بریزد میان ساج وبوید تا رنگش بیا
ید مبدل گردد واب کرده بقدر رشتنی باشد
که دو کاسه متعارف باشد وبعد از آن زاج را بیک
کاسه لنور قرار بدهد واب مازو را هم در یک کاسه
قرار بدهد وبعد دوده را بریزد وبعد از دوده برز صمغ
عربی را بریزد وانقدر بمالد که از صدا کردن بیفتد
آن وقت باتمام رسیده بردارد وبفروشد نوع دیگر در
در طریق ساختن مرکبات دوده ۱ صمغ ۱ مازو ۹
افتیمون اوانک زاج گرما ۵٫۲ حنا ۳ نیل ۲
اول صمغ را در آب خیسانیده وبرپارچه صاف نموده

و دوده را

و دوده را در میان صمغ ریخته وصلایه نموده بحدیکه نزدیک
بخشک شدن برسد وبعد مازو را کوبیده وخیسانیده وصاف
نموده وآب او را در آن دوده محلول بصمغ بریزد وهم
چنین نیل را در بالای سنگ صلایه نموده ودر آن دوده
بریزند وآن قدر صلایه نمایند که نزدیک بخشکیدن رسد
وهمچنین سایر اجزا را یک یک خیسانیده وصاف نموده
آب ایشان را در روی دوده ریخته ویک یک را که میریزد
آن قدر صلایه نماید که نزدیک بخشکیدن رسد بعد دیگری را
بریزد وافتیمون را آن قدر بخیسانند که فاسد خواهد
شد بقدر شش هفت ساعت یا کم وزنکه در آب بماند
کافیست واگر حنا لخته قدری از آب وسمه که رنگ گویند
در آن ریزد بهتر خواهد بود بعد از آنکه همه اجزا را ریخته
هر یک را خوب صلایه نماید وخشک شده است بعد از
همه اندک اندک آب ریخته وتجربه نماید اگر حنا لخته
غلیظ است قدری دیگر آب ریخته تا بحدیکه خوب جریان
بهم رساند وبعد در روی ماهوت ویا غیر آن صاف نموده

مرکب

در شیشه بریزد و با او کتابت نمایند محرّر را بدعای خیر یاد نماید نسخهٔ دیگر مال ملا محمد باقر تبریزی بخصوص مداد صمغی که در یکروز الخ خواسته باشند درست نمایند و این نسخه تریفا از جمله اسرارات مخفی باید داشت بگیرند بدین موجب اشیاء زاج سیاه ۵۵ م مازو بکوب بزرگ سوراخ دار ۵ م برگ مورد ۲۲ م افیمون خوب ۲ م نشاسته ۱۸ صمغ عربی خالص عـ ۸ دوده که بخمیر گرفته روغن او را اسد نموده هذر اول در ساختن صمغ صمغ را باب انداخته یکساعت از حل شد بسیار خوب والا آماس کند صمغ نیست و دیگر اینها را طریقه بگیرد اول زاج سیاه و در میان خاک انداز آهنی ریخته با تش نو داده تا سیاه رنگ شود بعد برداشته در میان یک کاسه آب بریزد و آب او را صاف نموده نگاه دارند بحدی تا سه دفعه صاف نمایند و مازو را مانند جو یا گندم کوبیده در میان دیگ یک کاسه آب ریخته

بجوش نشند

بجوش نشند و صاف نمایند و بعد از آن برگ مورد را با افیمون مع دو کاسه آب یکروز و یکشب خیسانیده در میان دیگ ریخته جوشانیده آب او را صاف نموده بعد از سه جوش نشاسته را در میان طابه گلی بو داده تا سرخ مایل بسیاهی نموده در رنگ او و بعد از آن برداشته آبهای صاف را که قبل از آن مذکور شد تماماً در میان طابه مذکور ریخته با دسته حل نمایند و دستمال سفت حرکاه کنند ره باشند بهتر است و بعد از آن صمغ عربی را در میان یک کاسه آب ریخته تا آب صاف شود صاف نموده نگاه دارند بعد از آن دوده منقی خوب را در میان طشت ریخته آهسته آهسته اجزاء آب را در میان دوده ریخته به تبخر دست حل نمایند هر تا آنکه نشانهٔ از دوده نماند بعد از آن صاف نموده با دستمال پالانیده در میان دیگ گلی که حکمت باشد بجوشانند تا چهار پنج جوش بخورد و بعد از آن برداشته بگذارند تا سرد شود آب صمغ را مع نیم کاسه گلاب و سه مثقال نبات مرکب

۴۳۲۸۹

درمیان او وریزند و بعد از آن درمیان شیشه گذاشته
یکروز حرکت دهند و بعد از آن استعمال نمایند که تما
مست و مثقال اصعف بفروشند و مکرر و کرند نهند
در خضابست — خضاب که دست و انگشتان و ناخنان بدان رنگ کنند از هفت
رنگ و این از جمله حسن و جمالست و موجب شهوت
و محبتست و این چند نوع است و مجرب در رنگ
طاوسی بیار قلقندیس دو مثقال توبال آهن
سه مثقال پوست انار ترش نیم مثقال حنا ده مثقا
ل خرد کوفته با آب چقندر خمیر کرده و یکساعت در دست
گذارد و بعد از آن بشوید رنگ طاوسی اعلا پیدا آید
بغایت مجرب بود سفا در خضاب همرنگ هوای
موی سفید رنگ بود اسپر کوخوش بیاورد سفیدش را و برگ کنند
آب تماق آبه و دو گره حنا موی سفید را بدو ساعت سیه کنند
آمیختن افسنتین با مرکب باعث منع ارضه از کتاب که
با آن کتابت مرکب کرده باشند

در رنگ کاغذ و نقش قلم است

هرگاه خواهد قلم سفید را نقش کند بیاورد زهره گاو و گل
کوزه گران و بهم بیامیزد و پس بر قلم نقش کند هر نوع
که خواهد و چون خشک شود کوگرد سرخ در آتش نهد تا دو
دشن شود و بعد از آن قلم را بدان کوگرد دارد تا رنگ به
گیرد آنکه بر روغن قلم را چرب کند تا شفاف شود و هرگاه
کاغذ چرب شده باشد بیاورد آهک آب ندیده و نرم
بساید بعد از آن کاغذ چرب شده را از آن آهک بپا
شند و کاغذ دیگر بر زیر او گذارد و سنگ بزرگ بر بالای
رنگ کردن کاغذ — او نهد و بگذارند تا جمله روغنها را بر چینند و چنان شود
که اول بود در بیان دارو دادن کاغذ بغدادی تتمه شود
و نشر نکند بیارد برنج سفید اعلا بنمک بمالند و با آب
بشویند تا سفید و روشن شود و طعم نمک بلمره برود آنگاه
قدری آب در او کنند و یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود
چنانچه اگر با انگشت بمالند حل شود و در ظرفی پاکیزه کنند
تا جمله جمع شود و آن کنند و با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود
و بعد از آن کاغذ را در بالای کهنه پاکیزه بگسترانند و کاغذ را

را در بالای او بیندازند تا خشک شود آنگه اندک نم بدهند و مهره
بزنند که بس لطیف میشود و اگر هر رنگ که خواهند در میان
این دارو کنند که کاغذ رنگینی بیرون آید و کسی از بغدادی
فرق نتواند داد در رنگ کردن کاغذ است اگر خواهی که
کاغذ فستقی شود کاغذ را با آب بقم برکشند و بعد از آن
باب زاج سیاه برکشند بادنجانی میشود فستقی کا
غذ را باب زاج کبود و زعفران برکشند فستقی شود
رنگ عودی کاغذ را باب زاج و مازو کشند عودی
میشود رنگ لیموی آب زعفران را و قدری ورق زیره
داخل او کنند و کاغذ را به شب یمانی کشیده با آن آب بکشند
لیموئی شود در غایت خوبی ارغوانی کاغذ را باب بقم
بکشند ارغوانی شود رنگ چینی کاغذ را باب شب
یمانی بخیسانیده داده باب زنگار بکشند چینی شود
رنگ مشکی مازو را با پوست انار ریزه کرده بجوشانند
بعد از آن صاف نمایند و کاغذ را بر او کشیده خشک کنند
بعد از آن سرکه و براده آهن را در آتش جوشانیده
آن

آن کاغذ را با آن بکشند سیاه و مشکی گردد و اگر براده و سرکه
را یکماه بگذارند احتیاج بجوشانیدن ندارد رنگ طوطی
کاغذ را در آب زنگار مصفی بکشند سبز مانند طوطی
شود و اگر کاغذ را زر افشان کنند بهتر خواهد شد فائده
از هر رنگ که گفته شد اندکی غلیظ بگیرند و در چوبهای
باریک پنبه بر او بپیچیده و کاغذ را به شب یمانی
داده بر دو روی کاغذ را رنگ دهد گل بنفشه را اگر
باب لیمو بشوید سرخ شود مانند گلستان اول کاغذ
را باب معصفر برکشند و چون نیم نم شود بیرون آورند
رنگ گون کاغذ
و خشک کرده آنگاه باب لیمو بشویند بغایت لطیف
بود و تماشائی غریب دارد رنگ گلناری گل انار را
بکوبند و در کاسه چینی کنند و بگذارند تا صاف شود
و کاغذ را شب یمانی داده در آن برکشند بعینه برنگ
گل انار میشود رنگ آسمانی کاغذ را در خم نیلی
فرو برند و در حال بیرون آرند پس در آب افکنند
تا لکه نیل از او برود بعد از آن در آرند و در آب معصفر

[illegible]

برکشند آنچه لاکی شود بغایت خوب رنگ لاکی لاک
را صاف کنند وچند ساعت بگذارند تا از زرداب
سته نشیند پس آن صاف را در محل دیگر کنند
وکاغذ را بر آن برکشند لاکی میشود

در بیان شناختن جواهرات وخواص انها وسایر اشیاء از   در شناختن الماس

جمله جواهرات الماس است در هند ویکی ظلمات جاهیست که اسکندر
ذو القرنین در آن حوالی بپای کوهی رسید همان ساعت نعل
اسبان وستوران سائیده شد وآن کسانیکه در رکاب
بودند از انها پرسید در جواب گفتند که این موضع جوا
هر والماس است ودر آن موضع کوهی بلند وبزرگ
ولغض است واز آن کوه رود بزرگ جاریست که گاهی
خشک وگاهی سیلاب می آید وسنگ ریزهٔ که از آن
کوه می آید الماس است ودر آن موضع ناهموار جنبانات
که غیر از طیور سایر رونده وجرنده پیرامون آن نشد اند وقت
وچون خاطر اسکندر باخذ والماس مایل گردید حکمی چنان
تعبیه کردند که چند نوع آدم گشتهای ستوره را ابان خشک

رود انداختند مرغان بزرگ که در سر آن کوه آشیانه
داشتند آن گوشتها را ربودند وبآشیان خودشان
برده بابچها میخوردند وقتیکه سیر شدند بقیه گوشتها را
از آشیانه بزیر انداختند واز آن آشیانه الماسهای
خرد وبزرگ بآن گوشت چسپیده بزیر می افتاد
واسکندر وسایر ینها بمطلب خود رسیدند بدین
واسطه والماس وعقیق که الکنون فیما بین عالم مشهو
راست از زمان اسکندر مانده است العهده علی الرا
وی ودر میان جواهریان گویند که در ولایت هندو
ستان الماس وعقیق را قیمت بسیار میدهند   شناختن جواهرات
وطریق شناختن الماس وعقیق این است
که از میان آتش بهمان صورت اول بیرون می آید
والماس جدید سالم نمی ماند وبمرور دهور رنگ
او متغیر می شود والماس وعقیق را شش پهلو بود
وبهر طرف که بگردانی مثلث بنظر می آید ومجموع را
تیز بود وگفته اند که یکی از انها مقدور احدی نیست

بخلاف الماس جدید و استادان فرنگ در حکاکی او
ماهرند و جواهریان عالم بر آنند که الماس و عقیق را کم از
پانزده قریط زیاده ندیده اند که هر قریطی در کرات پنج دا
نه جو باشد و الماس جدید را تا سی و چهل قیراط دیده
اند و طریق شناختن الماس جدید آنست که در میان
خمیر گیرند و لحظه بگذارند دود از آن بر می آید و معدن
الماس جدید را در انتهای زمین که عبارت است
از کلبرگه و بلده بیدر یافته اند و ریگ آن موضع شکل
جامه میشوید و الماس از آن ریگ بر می آید و رنگ
الماس تباتی و بلوری و زیتونی و زرد و سرخ و سیاه
نیز اتفاق می افتد و خوب ترین جدیدی در نزد
جواهریان فرنگ آبی و بلوری بود و اگر چنانچه قطعه الما
س و عقیق شش پهلو بود که بهر جانب که بگردانی
مثلث بود قدیم است و خوب و اگر تباتی و بلوری از
ده قیراط که خوشاب و نقطه سیاه و زرد و سرخ در او
نباشد در ولایت کلبرگه و بیدر یوق بقیمت مناسب

میتوان

میتوان خرید و در دمشق لکا رفرنگ قیراطی از چهل اشرفی
میتوان فروخت و اگر بیست قیراط شود دیگر در قیمت
آن تعلق برغبت مشتری دارد و اکثر جواهریان بر آنند
که الماس پادشاه جواهر است و سخت ترین احجار و جمیع
سنگهای قدیم را با او سوراخ می نمایند و طبع او سرد و
خشک در مرتبه چهارم و آتش او را تغییر نمی تواند کند
و هر که با خود نگه دارد در نظر سلاطین و اکابر و بزرگ
و همه خلایق عزیز و گرامی بود و پیش همه محبوب معتقد
ل العقل گردد و علتهای ابرص و جذام و صرع و ما
خولیا را دفع میکند و از جمیع آفریده خوف نماید و بر
اعداء مظفر آید و از صاعقه و جنون و خشم و حسد در امان
بود و هر که ریزه او را بخورد روده او پاره پاره شود

شناختن جواهرات یاقوت و خواص او

یاقوت موضع آن در دو مکانست موضع قدیمش
سلیمانیه و آن جزیره بزرگیست چنانچه بیان گفته
اند که طول و عرض آن چهار صد فرسخ است و نام جزیره
سراندیب که از برکت قدم مبارک حضرت آدم

در انجا معدن یاقوت پیدا شد ان کوه وان جزیره را
قدمگاه ادم میگویند و در ان جزیره پیل های قوی
هیکل بسیار بود و اصل یاقوت چهار نوع است سرخ
و کبود و زرد و سپاری و یاقوت سرخ هفت لونست
بهرمانی رمانی زعفرانی وردی و حمری و حلقی
ولحمیت و یاقوت کبود پنج نوع است طاوسی و آ
سمانی و نیلی و کحلی سرخام و یاقوت زرد چهار لونست
ترنجی و شمعی و نارنجی و کاهی و یاقوت چون به
بسیاری قیمت ندارد و یاقوت پیت یلعیار می باید
که تا تمام عیار بود انچه برین هفت موصوف بیاقو
ت بهرمانی و رمانی و لون بهرمانی از رمانی بیش بود
و قطعه یاقوت بهرمانی خوشاب و تمام عیار چون به
بیست قیراط رسد مبلغ ده هزار اشرفی قیمت
آنست اما یاقوت تمام عیار در ملک عراق و خرا
سان و بعضی تمام عیار یکقطعه که چهار مثقال
یا پنج مثقال یا زیاده وزن داشته باشد قیمت

او چون

او چون خدای لایزال کسی نداند و هر که یاقوت زرد با خود دارد از شر طا
عون دور و با ایمنی کردد و شناختن یاقوت از او بقا بیت مشکلاست
از بهر انکه کفار فرنک اجزا غیر اصلی به بسیار میکنند و بعد مثل
او می برورند لون یاقوت زرد میدهد چنانچه فرق نمیتوان
کرد مگر اینکه فرق اصلی و غیر اصلی را با چرخ حک کان میتوان
دانست و اگر چرخ نباشد در آتش اندازد بعد از لحظه قلب
او پیدا شود اما یاقوت جدید در ولایت بنکاله حاصلست
که او را نام ابوکلنک است یاقوت خوشاب رمانی از ان
رودخانه حاصل میشود که در ان جزیره است و حال یا
شناختن یاقوت و خواص او
قوت در میان مردم معتبر است از ابوکلنک است و رنگ
ابوکلنک در غایت نرمی میباشد و از آتش بران می آید
سالم و خاصیت یاقوت آنکه گفته اند که طبع او گرم است
هر که با خود نگاه دارد از طاعون و مرگ و مفاجات ایمن
شود و در پیش همه از خرد و بزرگ عزیز و شیرین باشد در د
هن نگاه دارد دل را قوت دهد و نور دیده را بیفزاید
و خشکی را دفع کند و فرح بسیار اورد و نفاکردن بر او علت

و ماخولیا و صرع بر طرف شود و بعد از الماس سخت ترین سنگها یاقوت است و بجز الماس سوراخ کردن او را امکان نیست و برخی جواهریان گفته اند که یاقوت سلطان جواهرات می باشد و شب چراغ گویند

در شناختن لعل

لعل در خواص او

که در زمان قدیم لعل نبوده است بقدرت الهی زلزله در صوب بدخشان پیدا شد که کوهها شگافته شد از همدیگر ریختند در آن کوه معدن لعل بلخشات پیدا شد اکنون الحمد لعل فیما بین عالم مشهور است از بدخشان که در غیر جاها معدن لعل شنیده نشده و قبل از این سی صد چهار صد سال از آن معدن قطعه لعل تا به پنجاه و شصت مثقال بیرون می آمد اما بعد از زمان شاهرخ شاه لعل از پنج مثقال بیشتر از کان بیرون نیامد و رنگ لعل هفت گونه است صوزنانی پیازی عنابی و خمری نقطه و حقوقی جواهریان و جواهریان گویند که لعل را پانزده عیار می باید که تا تمام شود و اگر قطعه لعل از سه مثقال یا چهار مثقال بتمام عیار صرف واقع شود و عیب و علت نداشته باشد قیراطی به بیست اشرفی می ارزد

مرارة زرد و طبع او سرد و خشک است هر که با خود دارد از جمیع امراض مامون بود و نظاره را قوت دهد و منی را بیفزاید و دارنده آن در نظر مخلوقات عزیز و محترم و محبوب القلوب گردد و خوابهای پریشان نه بیند و او را احتلام نباشد و اگر در بازوی راست کودک بدخوی بندند بخوی نیکو گردد و در خواب خوف ننماید و اگر داخل مفرحات کنند رنگ روی را سرخ گرداند و فرح و نشاط را آورد و بخار معده را دفع نماید بیجاده نیز از جنس

بیجاده

لعل است اگر چنانچه بیجاده خوش رنگ واقع شود قیمت آن نصف لعل اصلی خواهد شد و معدن او هم در پهلوی معدن لعل حاصل میشود و گویند بیجاده وزیر لعل است زمرد در شناختن

زمرد و خواص او

زمرد پیش از پانصد سال زمرد از دو موضع حاصل میشود کان اول در ولایت مصر و در این مدت زمرد از بهار آن اشرفی باشد حاصل نمیشود و این زمرد که حالیا در میان مردم است از فرنگستان می آید بهر حال کان زمرد بغیر از فرنگستان در جای دیگر شنیده نشده و چهار لون است اول رنگ ریانی که تازه خیزد دوم زبابی سیم ریحانی چهارم سلفی اما سلفی را

چنان قیمت نباشند و ریحانی هم به نصف داگر زمردی برنگ
رازیانه نوخیز بود مثقالی واقع شود در ولایت هندوستان
متقصد اشرفی میدهند و نبابی خوشاب بهمین قیمت
اگرچه رنگ زبابی زرد لون رازیانه نوخیز سیر تر است
نهایت او را حالی و سیمای دیگرست که خود گواه خود میدهد
و بر ارباب عقل و تمیز پوشیده نماند که هرکه غایبانه در باب
خوضی زبابی چیزی نبشته خالی از کذب و دروغ نبود
بی انصافی کرده است چرا که استادان گفته اند که قیمت جواهر
تعلق برنگ دارد و بعد از آن برغبت خریدار و مروت فروشنده
و طبع زمرد سرد و خشک است و برخی معتدل گفته
اند هرکه با خود دارد از درد چشم ایمن بود و دیده را نور افزا
ید و دارنده زمرد ظاهرست هرکس را اگر زهر هلاهل داده با
باشند نیم دانگ زمرد زبابی را بآب صلایه بکند و باد و غ
تش بدهد قبل از آنکه زهر در او اثر کرده باشد البته زهر را
دفع کند و یا قدرت عرق برون آورد و اگر زمرد را در برابر
مار و افعی بدارند دیده ایشان کور شود و هر جانور گزنده که

آدمی

آدمی بگزد مقدار دو قیراط زمرد را صلایه کند و بموضع گزیده
بمالد البته زهر او را جذب کند و درد ساکن شود و دارنده زمرد
از علت صرع و سرسام ایمن بود و به زمرد بسیار نگریستن
فرح و شادی آورد مروارید شناختن مروارید چنانست
از روز قدیم الایام تا اکنون مروارید بزرگ از قطیف پیدا
شده غالبا که در هیچ جا بزرگ نیست و کم از نیم مثقال
و دو دانگ زیاده ندیده است و جای دیگر مروارید در اطرا
ف هندوستان که ریو و ماد و بست و بسقط و بنگاله و
صام و جاده و چین و ماچین میباشد و مروارید بسیار حا
صل میشود اما غالبا کم آب و ناهموارست زیرا که در آن
ولایتها از آب تا زمین ده ذرع زیاده نیست چندانکه
آب عمیق بود مروارید خوشرنگ حاصل میشود و صدف
جانوریست که گوشت او بطعم بیاضهٔ تخم مرغ و مانند
ماهی تخم نمیریزد و بچه میدهد و گویند که چون در اول تحویل
آفتاب در روی آید و با قطرات باران حامله شود و نیز
بقعر دریا فرو میرود و چون آفتاب باول برج جوزا رسد

مروارید خلیج

هر روز بروی آب می آید و روی خود را با فتاب میکرد تا افتاب
به برج سرطان میرسد مروارید قوی و سخت گردد و آن زردی
که در مروارید است سبب این است که در حالت بلغید و گرمای
بسیار در او اثر کند و مردم فرنگستان گویند که میوه رسیده
است دانه مرواریدی که آن هشت قیراط که دو دانگ عبارت
از اوست نجم و نیز مسی و شفاف بود هفتاد اشرفی
می ارزد و چون مروارید شفاف و پاک و غلطان چون
از دو دانگ زیاده شود مثلا دو دانگ نیم باشد تمام او قیمت
لیست دو قیمت او یکصد و پنجاه اشرفی باشد و اگر نیم متقال
بود بان صفت سیصد اشرفی ارزد ~~[illegible]~~ بود اگر یک
متقال مروارید برنگ نجم و شفاف بود پانصد اشرفی
ارزان خواهد بود و چهار قیراط با این صفت دوازده اشرفی
و اگر دوازده دانه یک متقال بود ده اشرفی می ارزد و اگر
با عیب بود پنج اشرفی اما انچه که قیمت شده مخصوص
مروارید نجمی و شفاف است طبع او سرد و تر است چون
در دارو چشم صلایه کنند و بدیده کشند خشکی چشم و خارش

وشبکوری

وشبکوری و نزول آب را دفع نماید و دارنده مروارید از علت
سودا و صرع ایمن گردد و چون در مفرحات بکار برند
دل را نافع باشد و خوف نکند و مروارید را از آتش
و بوی مشک و کافور و سرکه و گلاب و نشادر و روغن
میوه ضایع کند و گرمی بدن آدم طراوت او را ببرد و نگاه
داشتن آن باید در میان شیشه نهد و سرش را بگچ
محکم کند و هر سالی دو نوبت بیرون آورند و از نشا
ک و نجار احتراز کنند و در قدیم جواهریان جهت
بر آمدن مطالبات بسیار نیکو دانسته اند چون خوا
هند که جلایش او زیاد شود هر یکماه یکشبانه روز او را
در دهان نگاه دارند و روشن و منجلی گردد و باب برنج
نشویند با جلا گردد فیروزه بدانکه معدن فیروزه از
فیروزه و خواص او
چهار موضع بیرون نیست اولا در حوالی نیشابور
که از قدیم الایام تا اکنون موضع فیروزه ابو الحاقی
است که بغیر از فیروزه ابو الحاقی سلاطین نگاه دا
شته اند مگر در مرصعات و معدن دویم در حوالی

نجد بود و معدن سیم در حوالی کرمان موضعیست که اورا
شادک گویند و معدن چهارم کوهیست در حوالی آذربایجان
در آنکوه فیروزه حاصل میشود اما اصلی ندارد الفقیر ابو
اسحاق فیروزه خوشرنگست و اگر فیروزه را وزنی
اعتبار نکرده اند ولیکن چون به بیست قیراط برسد و بر
کنده نشته باشد چهارصد اشرفی بها دارد و اگر ده قیرا
ط باشد بنجاه اشرفی خواهد بود بر این قیاس آن قیمت
مخصوص است بفیروزه نیشابوری نه جای دیگر و اگر
فیروزه نیشابوری را از بوی کافور و مشک و گرمی آتش
و نم زمینی نگه دارند رنگ او هرگز متغیر نشود و فیرو
زه در خواص از سایر جواهرات خوشتر است و حکما
و سلاطین اورا مبارک داشته اند و نام او را فتح
نهاده اند از قدیم عادت چنان بود که هرگاه باد
شاهی را خشم گرفتی فیروزه را در نظر سلطان داشتندی
دفع سلطان بر آنکس رحم نمودی و بر سر شفقت
آمدی حکیم نیز میتواند گشت که در حضور بزرگان

بافیروزه

بافیروزه میروند از جهة آنکه از خاصیت فیروزه آنکست که خشم و قهر را
مبدل کند و هر که بامداد اول چشم او بر فیروزه افتد اثر و رنج
بلا و تنگدستی بوی نرسد و نشاط و فرح یابد و بفیروزه بسیار نگریستن
باعث طول عمر و زیادتی نور بصر گردد و اگر ماه نو را بفیروزه
نظر کند در آن ماه با عزت و نصرت باشد و از کسی ترس نداشته
باشد و خوابهای آشفته نه بیند و بر دشمن مظفر گردد و
دیده های مردم عزیز و بیشترش گردد و فیروزه را هرگاه در دوا
روهای درد چشم بکار برند برای دفع مرض چشم مجربست
پازهر هرکه در هفته بلیسند بسب شش قیراط پازهر حیوانی به
خورد او را عمر طبیعی که عبارت از صد و بیست سال است
میسر گردد و در همه عمر هیچ بیمار نشود و دلیر و شجاع بود و از به پازهر حیوانی
اطوار هیچ بوی گزند نرسد ولیکن مضرت بدندان رساند
دارو باشنده خراب خواهد کرد اگر چه پازهر در اکثر بلاد
میباشد ولکن در جانوریست به خلاف آهو ند آهو چنا
نچه مشک منحصر است به ختا و پازهر نیز منحصر است بشبا
نکاره که بزرگ ولایت فارسی نیزار است و پازهر و مومیائی

معدنی بغیر از شیراز در جای دیگر نمی‌باشد و هرچه مومیائی معدنی
است همه در آن کوه که پازهر حیوانی می‌باشد غاریست که سقف
آن شق شده بقدرت خدای تعالی هر لحظه قطره می‌چکد
چنانچه در یک شبانه روز دو مثقال میچکد و خاصیت مومیائی
مومیائی بسیار است تا دم ترسیده و استخوان شکسته
بهم نافع است و پازهر در بطن هر بازی که حیوان پادزهر است
پادزهر نمی‌باشد اگر صد تا بکشند در ده تا می‌باشد و جانوری که پاد
زهر بزرگ در شکم او می‌باشد بغایت ضعیف و لاغر می‌باشد
و هیچ علف نمیخورد و از لاغری چنانکه گوشت او خورده نمی
شود و چون او را صید کرده بکشند فی الحال بطن او را می
شکافند و پازهر را بیرون می‌آورند و در دهن میگیرند و بدین
در دهن میدارند منجمد میشود و سخت میگردد و الا در
اول بسیار نرم است و پازهری که نشانهای سبز داشته باشد
و خود بزرگ منقش باشد یک مثقال او بده اشرفی ارزش
دارد و باقی بدین قیاس در ولایت شبانکاره پازهر جعلی
میسازند که چنانچه فرق نمیتوان داد و شناختن فرق

اصلع وعمیع

اصلع و عمیع آنست که او را اندکی بر روی سنگ بسایند اگر آب
آن سفید باشد اصلع است هرگاه سبز لون باشد آن عمیع باشد
عنبر اگرچه عنبر اشهب بجواهرات نسبتی ندارد و اما به سبب عنبر اشهب
خواص بسیار آن را از آن داخل جواهرات کرده‌اند جواهر این
است که در کوشش کنند و عنبر اشهب پیرایه و زیور عروسان
است و اصل عنبر اشهب معلوم است و در جزیره عمان حوالی
زنگبار حاصل میشود و از لطافت هوا و گرمی آفتاب
آن خاصیت دارد و در آن جزیره اجناس تجار و
غیره بی شمار است و مگس عسل بقدر ریگ بیابان که در
آن انجا راشیانه دارند چو اکثر گرم شود و تمام عسل و موم
آنها بدریا ریخته شود عسل آن آب شده و موم آن بروی
آب می‌ایستد و بمرور دهور از تاثیر آفتاب و ستا
ره سهیل رنگ اشهب و بوی خاصیت دارد ظاهر میشود
باد جنوب که دریا را بحرکت آورد آن موم بکنار دریا
می‌افتد او را گرفته میفروشند و عنبر اشهب چهار
نوع است شامه و خشخاشی و طیقه و فستقی و غیر شامه

که خوش بوی میباشد در مدینه منوره مثقالی را چهار اشرفی میفروشند
و خاصیت آن دفع سودا و جنون نماید غالبا امراض دماغی را
رفع کند هر که با خود دارد درد چشم و درد سر و دنبل و گرد و
خشکی بدن و خارش اندام ایمن بود و بر نظر مردم عزیز
و شیرین گردد و طریق شناختن آن چنانست که رو
غن را گرم کنند و عنبر را ریزه کرده و بر روغن داخل کرده
و هردو را بر روی آب کنند و بگذارد هرچه از عنبر و روغن
همراه شود نیک است و هرچه در روی آئینه ماند پاک
نیست

لاجورد و خواص او

لاجورد اصل لاجورد در کوه بدخشان پیدا
میشود در حوالی کوهستان نیز معدن لاجورد هست
در ممالک عربستان و روم و عراق و عجم لاجوردی که
در نقاشی کار میکنند همه از معدن کاشان است که از
سنگ سیاه میبرند فی الجمله رنگ لاجوردی میدهد
و چون سنگ سیاه را صلایه کنند و بعضی خانه نقش
کنند و شیشه گران نیز از آن سنگ سیاه میخرند
و این معدن

و این معدن بغیر از حوالی کاشان در جای دیگر نیست و لا
جورد بدخشانی را لون تغییر نمیپذیرد و اگر صد سال بگذرد در همان
رنگ باقی میباشد و گویند که دیوان برای حضرت سلیمان ع آن معدن
را پیدا کرده‌اند و لاجورد سه نوع است نوعیکه بشستن
حاجت ندارد و آن اصلی است و فرق کردن لاجورد کاشی
و بدخشی اگر سنگ را صلایه کنند نباشد قدری در روغن
صلایه کنند و در آتش اندازند که سرخ شود بر آن آورند
اگر رنگش متغیر نشود بدخشی است و این لاجورد بدخشی
مبارکست هر که با خود دارد از علت سودا ایمن گردد
و خوردن آن جگر را نافع است و اسهال را باز دارد
و اگر بخته برابر دیده کشند نافع است نور بصر و درد چشم
و شب کوری را نافع است

مرجان و خواص او

مرجان کان او در چند جا باشد
اول طوس که بلاد عظیم است و در ساحل بحر واقع شده است
و در حوالی بحر جا ثمیت که غواصان در آنجا فرو میروند
و مرجان را بر آن می آورند لخت کرده و موضع دوم
در گیلانست که بلاد فرنگ است و موضع سیم در کر

نزاست اما مرجان طوس از همه جا خوب‌تر و بهتر است در بندر
هرمز شاخهای سیاه و سپید در قعر دریا فرو میروند و سفیدش
بکار نمی‌آید اما سیاه را تسبیح میسازند و در ولایت عدن و روم
مبارک میدانند و اورا یسر میخوانند و مرجان تراشیده
و پاک و صاف است و کرم نخورده باشد و در سمرقند و در ایران
برابر نقره میرود و اگر بگردن مصروع حمایل کنند علت صرع
را زایل گرداند و اگر مرجان را صلایه کنند بر بن دندان
باشد بیخ دندان را قوی گرداند و گوشت برویاند و جهت
زردی و سبزی دندان را پاک کند و بجهت نور چشم نافع است
و هرکه با خود دارد سحر و جادو بر او کار نکنند و بر اعدا مظفر
گردد عقیق مکان او بدو محل منحصر است اول در
خاک اعظم بلاد و ولایت یمن است محل دویم در ملک
گجرات که او را ابروح میگویند فاما عقیق یمن خوب عقیق و خواص او
و خواص بسیار دارد و نظر کردن بعقیق بسیار
خوبست و احادیث نیز در باب او بسیار است
و حضرت پیغمبر ص همیشه انگشتر عقیق بانگشت مبارک
میکرد

میکرد و دارنده عقیق از جمله بلاها و کید اعدا در امان
باشد و بجهت وضع حمل زنان اگر در زیر زبان دارند بآسانی
بار نهند و اگر صلایه کنند و معجون ساخته بخورند اگر ده را لخت
بیفزاید و اگر عقیق را در بن دندان که گوشت او ریخته
باشد و بیخ دندان را محکم نماید و بوی دهن را خوش کند و
اگر در نگین عقیق و ما توفیقی الا بالله
نقش کنند و انگشتر سازند نفع و خواص بسیار دارد
و در میان مردم عزیز و شیرین گردد و خواص او بسیار است
و شناختن او سنگی است شفاف و اندک سیاه
بود و دارنده او ایمن از صاعقه ایمن بود و خفقان و
ضیق النفس را نافع است و معدن او در بلاد یمن
رودخانه ایست و در روی زمین بغیر از آن رودخانه
معدن دیگر نیست و هفت لون است اما بهترین همه
لون سفید است و آن سنگیست که آهن ربا یعنی هر چند
مقناطیس که بزرگتر باشد آهن بزرگتر رباید و معدن او در بحر
عمان است و در آن بحر آهن بکشتی نتوان زد و بهترین

مقناطیس سرخ و سیاه فام بود و شیخ ابو علی سینا گوید
که اگر کسی را آهن سوده داده باشند مقناطیس را سوده
ودادن تا اورا جمع کند و بیرون آورد و گویند که مقناطیس
را حامله که بدست بمالند و دست بر قفل بسته زنند
بتوفیق الله آن قفل گشاده گردد و زنی که وضع حمل
دیر کند مقناطیس را بزیر پای او نهند بچه را زود
بزاید والله یعلم در ساختن لاجورد که با کاشی برابری کند بستانند — ساختن لاجورد وحل او
پوست تخم مرغ چندانکه خواهد بکوبد و باب نمک بسرشند و
بلغزانند چندان بمالند که پوست اندرون سفید برود پس — وکلس پوست تخم مرغ
آب بریزند علامتش آنست که در سر آب گرد [illegible] نماند آنگاه
او را بشوید با شند و در کوزه کنند و کوزه را بگل حکمت به
گیرند و بگذارند تا خشک شود آنگاه او را در کوزه آب گینه
گران آهنگران بنهند که آتش او تیز باشد تا مدت یک هفته
بعد از آن بیرون بیاورند بغایت خوب شده باشد و بعد از
آن بستانند جزوی از براده مس و با نمک چندان بشویند
که سیاهی از آن برود و آنچه باید بجوز نشادر کاشی بیامیزد
ونجاک

ونجاک نمناک دفن کنند و بعد از ده روز تمام بیرون آورند
که لاجوردی در غایت خوب باشد و اگر بعوض براده مس توبال
مس کنند بهتر باشد و اصل درین عمل بحق که دانست
نوعی دیگر — و در دفن کردن از گرد و غبار نگاه باید داشت نوعی دیگر
سنگ روشن را با آب حل کنند لاجوردی نیکو فایده
در شستن لاجورد بیاورند لاجورد را و در تابه ریزند از آ
شستن لاجورد — هن و هرگاه از مس باشد بهتر است و سرکه در تابه ریزند
چندانکه از بالای لاجورد بگذرد و آنکه در سرکه او را بجوشا
نند و کف بگیرند تا وقتیکه کف بجهد بیاورد و باز چندان
بجوشانند که سرکه ناپدید شود و اگر پاک نشده باشد دیگر
سرکه بریزند و بجوشانند تا زمانیکه پاک شود چون سرکه
نماند نوبت دیگر با آب بجوشانند و باز آب او را صاف کنند
و در آفتاب گذارند تا کف بر روی افتد آن کف را بستا
نند آنگاه بگذارند تا لاجورد خشک شود و در آفتاب چون
نوعی دیگر — خواهند بکار برند بصمغ عربی سرشته بکار برد نوعی دیگر
لاجورد نیکو بگیرند و لاجورد نیکو آن باشد که رنگ او بسبز زند

ودر طاس کنند ودر سر آتش گذارند تا نیک بجوشند وچرک
بسر آورد پس بگذارند تا سرد شود وآب از سر آن بریزند
وبگذارند تا خشک شود پس اندکی نمک در آن لاجورد بریزند
واندکی آب در او چکانند وبانگشت بمالند تا نمک در آن
بگدازد پس آب در او کنند وبگذارند تا آب ته نشیند
بعد آن آب را بریزند ودیگر شسته ولگذارند تا زرد آب بسر
اندازد وآن زرد آب را بریزند وبگذارند تا خشک شود
ودر وقت حاجت بصمغ عربی عمل کنند فایده دیگر
در بیان شستن لاجورد بطریق احسن صفات لاجورد
را در بالای سنگ سماق صلایه کنند قریب چهل روز و
بعد از آن در روغن کمان خمیر کنند بمرتبهٔ که انگشت
بزور بآن روغن فرو رود پس آب گرم در بالای آن
ریزند وبمالند آن لاجورد که از روغن کمان بیرون آید
در کاسه چینی کنند وباز بمالند وباز آنچه آید در کاسه دیگر
کنند که آن جنس دویم باشد وباز آب گرم ریخته روغن
را بمالند ولاجورد بیرون آمده را در ظرف دیگر گرفته

بدین سیاق

شستن لاجورد

بدین سیاق تمام لاجورد را از روغن کمان بیرون آورند
پس مقداری آب لیمو ببالای او ریزند وبمالند تا هر لاجورد
روی که در روغن کمان مانده باشد بیرون آید پس آنچه که در
کاسهای بالای لاجورد ایستاده باشد بریزند ولاجورد
را خشک کرده با صمغ عربی بکار برند طریق دویم
در دستور اعمال بعضی از ادویه بطریق استعمال چوب چینی
وآن بچندین نهج است یکی با تعریق وامراض مزمنه وتحلیل ریاح
ومواد غلیظه مستعملست دیگر بطریق قهوه واین در اکثر امزجه
موافق ومتعارف است ودر هیچ مزاجی مضرتی نیست دیگر نقوع وحلوا
ومعروف اوست وهر یک مذکور میشود مخفی نماند که آنچه بتجربه
رسیده ودوای معتبر در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته
چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد
واینکه در بعضی مزاج وبرخی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات
نهج مناسب آن علت خواهد بود چه نحفا ومحرور المزاج را
تعریق واستعمال شیر تنها وادویهٔ حارة مضرات وبرودت را
تبرید وکثرت آن با قلت مقدار چوب چینی وصاحب شهرهٔ

استعمال چوب چینی وعرق او

احتشار اجرم او و نخوردن نمک از و بجهة پسندیده نیست چه
ترک عادت غیر معتاد و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی
و ادویه با فراطه الاظم دارد پس اگر امراض مزمنه باشند ترک
نمک اولی است والا تقلیل باید نمود و اما دستور استعمال او با
تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال
تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن
شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگی یا سفال
یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند با آتش نرم بجو
شانند تا بنصف رسد پس بروی کرسی نشسته اطراف
خود را بلحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند
تا بخار او ببدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد
تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد دو سه پیاله از آب
او در آنوقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده
استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید
نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را
گرم با نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری را طعام

با و طبخ

با و طبخ نمایند و باید آب اصلا در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از
فراق بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو
زبان و عرق قرا را زیانه بحسب مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته
البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن
چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است بشرط سرعت خروج
و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشند بهتر است و در تعریق مرا
عات بنیه و حالات شرط است بعضی هر روز جایز است
و بعضی وقت دون وقتی و هرگاه علتی در عضوی بیجهة شامل
تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را ببخار چینی بدارند و چون
خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید
ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف
آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک اندا
زه گرفته موضع اندازه را البته بپیچیده بعد از آن نصف
دیگر آب بریزند و بعد از جوشیدن بقدر یکه بوقت امتحان
رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده ملاحظه مو
ضع لته بپیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته

مشخص نمایند و بتجربه رسیده است که چون یکمن شاه هیزم خشک بقدر
چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب
چینی را از لای و ازدرد مطبوخ سابق او پاک کنند و هر چه مضمحل
نشده باشد و رنگش سیاه نگشته باشد اضافهٔ چوب چینی لاحق
نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار
هر روز جوشیده آنرا خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جو
شانیده شود شند و باعتقاد حقیر آنکه اگر او را بعد از فراغ خور
دن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی شود شند در بعضی امرا
ض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت
پرهیز آن اقل دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید و در
ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن از جمیع تر
شیها و سبزیها و میوهای تازه لازم است و شیرینی بافراط خوب
نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم
و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنستکه
پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت
انارینی و بعضی از بقول بارده و ترشیها خفیف داده و اصلا

ضرری

مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال
او مبرود المزاج را فصل بهار و محرور را اوسط پائیز است
و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
دستور آشامیدن چوب چینی بطریق قهوه بو داده جوشا (آشامیدن چوب چینی)
نیدن او بطریقیست که مذکور شد و مقدار او تا نیم مثقال
کافیست و آب او تا نیم صد مثقال که بنصف رسد و همه
تا پنج چهار یک تبریز آب را بنصف میرسانند و شرط بدستو
ریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکر
دن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری و هیچ مزا
ج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیا
دتی آن بحسب مزاج و هر علتی مختلف و تمت و کلیه باید
در ایام شرب او اصلا آب نخورد پس اگر آب زیاده میل شود
زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند
تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب
کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر
بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمست بجهت توافق امزجه

دستور نقوع چینی که جهت محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت
اعضا و قوی و امزجهٔ اطفال و تقویت اعضا نافع است و در فصل
گرمی حوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال
باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبانه
روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر برهم زده پس
صاف نموده نوشید هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امرا
ض حاره باشد صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ با السویه
بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک
و عرق گاوزبان از چهل پنجمثقال تا نود مثقال بخیسانند
و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال
او در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید
و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و بالجمله هرگاه بجهت علت
عضوی دهند با دوای مناسبه آن عضو بخیسانند و هرچه
بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق
مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام
شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یکمثقال

حلوای چینی

تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد
دستور حلوای چینی چینی چوب چینی را از تافته کذ
رانیده با نشاسته یا شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا
ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد دارچینی و زرنباد
و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم
چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال
جرم او جهت صاحب سدهٔ احشا مضرت و نفعی که در
چینی متصور است با آب اوست و انسب آنست که قدری
معتدبه او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند
و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل
آنمعجون را با آب او بقوام آورند جرم او را استعمال ننمایند
و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او را
استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سدد
غافل و بعد از مدتی بنکال او رسیدند و سفوف او جهت
رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافعست دستور
آشامیدن عشبه در تشخیصات مذکور شد

طریق کرم کلفه

آشامیدن عشبه

که عشبة النار یا سمیق بر تیلست و چون مغرب از او فوت شده است
لهذا درا نیز نان آشنا میدن آن قسم بطریق مخصوص
متعارف شده است و یا سمیق بر تی آن بلاد را نیز همین اثر
دارد اما تا بمرتبه نیست و موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهته
مرطوبین و جهته امراض بارده نافع و مضر محرورین است و طریق
استعمال آنکه هر روز پنجمثقال را بقدر جو ریزه کرده با گلاب
و عرق بیدمشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یکشب
خیسانیده بطریق چوب چینی بجوش شند تا آبها بثلث رسد
پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری
نبات گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند
و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستور یست
که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضد علیل را ابنجی راو بدا
ربه نافعست و تنقیه قبل از شروع از لوازم و بعضی مجموع
شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوا
زده روز میداشند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه
جوشانیده سه حصه کرده سه روز معین شده و حقیر را

مظنون

آشامیدن بادزهر

مظنون آنست که موجب فساد آن گرد دهر روز جوشانیدن را
که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه
حکمای سلف است دستور آشامیدن بادزهر باید در دو ماه
اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات
و مقیئات لازمست و چند روز نخود آب باید خورد و بعد از
آن لطیف الغذا نموده و روزیکه بادزهر تناول نمایند باید معده
ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ بادزهر حیوانی را با
ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنو
شند و قدری شربت نبات یا بیدمشک بیاشامند و هر
سال قدری اضافه نمایند تا قدر او به یکمثقال و نیم برسد و بعضی
تا دو مثقال جایز دانسته اند و هر سال بقدر رسیده اند و در
مرطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل
سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت
سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن
او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و تر
شیها و شیرینیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را

لازم دانند فادزهر و مروارید را بسنگ سماق بسایند و باین نسخه
حب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری
دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک
دانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد
ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده حب سازند و
نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه
الترکیب کم کاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب
مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احراق مفرط و اخلا
ط دانند والله اعلم بالصواب دستور استعمال ماء الجبن
جهة مواد محترقهٔ سوداوی و حدة صفرا و تنقیه کرده و تقطیع
مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضا و امرا
ض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم را که از ولادت او
یکماه گذشته باشد تعلیف باسفناج و کاهو و شاهتره و خبازی
و فصیل و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر
آنرا که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوش دهنده در اثنای جوش دادن
پانزده مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن

حب فادزهر

استعمال ماء الجبن بز سرخ

ریخته

باچوب انجیر که پوست از او باز کرده باشند برهم زنند تا پنیر بریده
شود آنگاه از کرباس صاف نموده شب در جای بگذارند که ته نشین
گردد و در روز دیگر نود مثقال صاف آنرا با سکنجبین افتیمونی از ده
مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده بسه
دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت
و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا
که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز بنیان
استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویهٔ منا
سبهٔ آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند
و در روز مسهل و در روز قبل از آن نخود آب و سایر اقلیه
شوربا و شله پلاو امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا
را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن و نیم مثقال
نمک ~~صاف کرده~~ جوش دهنده کف گرفته استعمال نمایند
و بجهت ته نشینی شب نباید گذاشت و دستور اول بهتر
است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است
و هرگاه جهة امراض صفراوی و سده استعمال کنند

بجای سکنجبین افیتمونی سکنجبین بزوری بارده معتدله باید کرد
واجتناب از لبنیات وغذاهای غلیظه ومبخر کنند و
حلویات وترشیهای شدید و حموضه لازمست وهرگاه ترطیب
محض مقصود باشد شیر را با بنیر مایه ولیمه ترتیب داده آب
آنرا بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند وهرگاه شیر
بز بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند وهرگاه افیتمون وشیر
را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند
در اسهال سودا بی عدیل است دستور آشامیدن
شیر شتر والاغ در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملا اند
کور شد و شیر شتر در استسقای زقی وطبلی بابدال او بغایت
نافع ومسهل زرداب ومفتح سده جگر وسپرز ورافع ضیق
النفس بارده است ونزد جمعی جهت حاره آن نیز بی عدیل
است و چون با قرصها و اشربه بارده ومعتدله بنوشند اول
ربع رطل بیاشامند وهر روز ده درهم اضافه نمایند بحدیکه
بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده
بدو رطل رسد وهرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم من

آشامیدن شیر شتر

شیر بول شتر

شیر بول شتر مخلوط باید کرد وما دامیکه بول صاحب امراض بقدر
شیر زیاده از آن دفع شود و زود منحدر گردد و اطلاق فرماید و در
آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت
وعدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و اطلاق
ونحیه وجهة رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند واگر
اقتصار بغذا و آب باید کنند وقضای دیگر و آب نخورند
بهتر است واگر اطلاق زیاد کنند وباعث ضعف شود
یکروز نبد شند ودو روز ترک کنند ومقویات قابضه
مثل مصطکی وسنبل وقرص ازنگ قابض وامثال
آن اضافه نمایند وتعلیق شتر بجهة تبرید کاسنی وآرد جو
وقسیل وکشوث وامثال او نمایند وبجهة تسکین قاقلی
که شور نماید و کنگر ودر منه وکرفس ودراز یانه وشبت
وامثال آن دستور آشامیدن آب شاه تره هرگاه جهة مواد سودا
وی باشد با سکنجبین افیتمونی وجدوب موافقه آن بنوشند وجهة تنقیح
شد دو تصفیه خون با سکنجبین بزوری وساده وشربت عناب
وامثال آن استعمال کنند وترنجبین وشیر خشت وفلوس

آشامیدن آب شاه تره

خیار شنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه بحسب حاجت در
هر صورت اضافه کنند شاه تره را باید کوبیده آب آنرا صاف
نموده با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز یکشب
گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت
و پنجاه مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را
قبل از او بدو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزای
مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون
و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنو
شند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا تمر بحسب حاجت
تناول نمایند دستور آشامیدن آب کاسنی جهت تبهای
دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید دستور شا
هتره آب برگ او را نشسته کوفته چون نشستن قوت
او را کم میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنج
مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه
مناسبه آشامیدن و بجهت تفتیح ادویه مفرحه مثل
سکنجبین بزوری و ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه

آشامیدن آب کاسنی

مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی
مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و بتر مطلب
نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست
مثقال آنرا در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده باد
ویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده
کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع
که از احتراق صفرا باشد مجربست دستور آشامیدن
آب برگ بید که معمول قدماست جهت مواد بلغمی و صفرا
وی و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده
و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی
و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه
را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ
بید را کوبیده و آب آنرا شب گذاشته روز دیگر از بیست
مثقال تا سی مثقال آنرا با خمس آن شکر بنوشند
دستور آشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و
صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب

آشامیدن آب برگ بید

آشامیدن آب کدو

مزاج و رفع عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب
در تنور یا توف بگذارند روز دیگر کدو را از تنور اخراج کرده
افشرده آب او را بگیرند از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال آنرا
با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی
و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بنوشند
بحسب مزاج احتیاج و چون از جهة لطافت در امزجه
که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا
میگردد بنا بر علیه در الجنان مزاج با مکشفاة و ترشیها
آب خیار
باید استعمال نمود دستور آشامیدن آب خیار
که در منافع مانند آب کدوست و مستحیل بصفرا نیست خیار تازه
را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده ترش را
تا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارت خون و صفرا بتنهائی
و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهة اسهال نمودن با ادویه
آب کشنوث
مناسبه آن دستور آشامیدن کشنوث که در اصفهان
و کاشان متعارفست و او قسمی از شربت دینار است
و سرکه دار آن قسمی از سکنجبین بزوریست وجهة

تقویة معده

تقویة معده و جگر و رحم و رفع استسقا وجهة سدد احشا
و تبهای مرکبه نافع است و نسخه مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی
که حقیر نیز تجربه نموده تحریر میابد پوست بیخ رازیانه و اصل السوس
و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه تخم خیارزه که بلغة اصفهانی
تخم گلوبزه نامند تخم کشنوث گل کشنوث تخم خربزه کرمک
از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشنوث و گل او و سایر اجزا
را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده
آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال
آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند
و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب
مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت و
چند یوم بعد از آن از برنج و نان اجتناب را واجب
دانند و هر گاه جهة مبرود المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال
اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند
و هر گاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در مثقال سرکه
و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند

عرق ماء الحیوة

تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصهای
مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیرات دستور گرفتن عرق
قیوه مسمّی بماء الحیوة است که از مخترعات حقیر است و در جمیع منا
فع بهتر از شرابست و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات
بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویة اعضای رئیسه و قوة حافظه
و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوة تریاقیة باشد
و مفتّح و مفرح و مدر و جالی و ملطّف و منوّم و مشهّی و مسکن
عطش بالخاصیة در جمیع امزجه است و بحرارت و یبوست شراب
نیست و در رفع علل اکثر احشا بتعدیل و قوی التاثیر است
و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار
شرب اجزای او و حسن ترکیب و استخراج ارواح لطیفه
عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب
آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک دو من
شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده گل
سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه
سعد که بترکی طبلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد پنجاه

مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی والا برگ
و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا مو که ریشه والا گویند
هر یک هفتاد و پنج مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای
برگ نارنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف
هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من
باید با الجمله از دیگ را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در
خمی هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن او گردد و در هوای
گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند
کم آب تر باشد قوی تر میشود پس بدستور گلاب عرق بکشند
و اگر عنبر بر دهن نیچه به بندند بهتر است و روغن این عرق
در غایت خوبی و عطریه مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن
ثفل آنرا با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم
باضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر
نیمن بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتب است
عرق چوب چینی جهة تقویة اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف
اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که آنرا با دو مثل او از مجموع

عرق چوب چینی

گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال
آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را
بلکه در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور
تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مقابل ثفل میباید
شگفت پولاد بگیرد چهل مثقال براده پولاد خراسانی و در توی کیسه — شگفت پولاد
سفید آب ذبره کنند و پنج من شاش ماده گاو بیاورد و در کوزه
سفالی کرده و بعد پولاد را بریزد در توی شاش بعد گو
دی بکنند در زمین نمناک بقدر یک گز و آن کوزه را در
میان گود بگذارد که رطوبت در او کار کند و در آن گود
را با سنگ محکم کنند تا چهل روز بگذارد بماند بعد از آن
بیرون بیاورد بقدر یک برنج از آن براده شگفت بخورد
هرکه باشد از عهده ده زن خوب برآید زنهار با آدم بی
زن ندهد که هلاک میشود شگفت مس بگیرد یک مثقا — شگفت مس
ل قلع و او را الیکقتر (?) بسازد و ده مثقال حب السلاطین
و ده مثقال بلادر بیاورد و با هم بکوبد و پنج مثقال مس
در آن قرص بانها (?) فرفیون الحب کنند بعد از این همین کنند

آورده

١٨٤

آورده آن را در توی کهنه پیچیده بگذارد در توی ساج و آتش
بگذارد در روی کهنه تا بسوزد آن وقت بقدر یک برنج در توی
موی (?) بگذارد [illegible] که باهم بخورد سی پنج مرتبه جماع نماید
و هرگاه ده زن داشته باشد از عهده همه برآید و هرگاه زن
نداشته باشد آدم را میکشد زنهار به آدم بی زن ندهد
نوع دیگر شگفت پولاد بگیرد پولاد جوهری براده یک — نوع دیگر شگفت پولاد
مثقال و در پیاله چینی براده را بریزد بعد از آن عرق
لیمو (?) بریزد بالای او که روی براده را بپوشاند و بگذارد
تا براده شگفت شود بعد از آن با زنبیان (?) فرفیون الحب کنند
و بعد سه دست بگذارد تا سه روز بعد بیرون بیاورد براده (?)
ده را شگفت شده باشد هرکه باهم بخورد یک برنج
چهل مرتبه جماع نماید زنهار به آدم بی زن ندهد که هلا
ک میشود از مجربات حکیم محمد باقر [illegible] علک رو — حب [illegible] جماع
می با مشک از هر یک یکدرم قسط نیمدرم قرنفل
نیمدرم بازنجبیل پرورده خوب بفشارد تا شیره آن
بر آن آید ادویه را با شیره حب سازند و در دهان

لذارند آنوقت قدرت خدا را ملاحظه نمایند از قوت و قدرت
در جماع که چه بیداد میکنند و ایضاً اگر در دهان نگاه دارند بسیار خو
بست و اگر بر ذکر مالند لذت عظیم طرفین یابند از تجربات
حکیم سلیمانست عاقرقرحا زنجبیل دارچینی تازه
اگر کبابه رومی باشد زیاده کنند بهتر خواهد بود ادویه
را کوفته بیخته و صمغ عربی را در گلاب خیسانیده
ادویه را باهم سرشته حب سازند و در هنگام جماع در
دهن گیرند که صحیح است در استمساک منی و خواص آن
حبها اینکه قوت منی را زیاد کند و قضیب را سخت نماید و
چون در دهان گیرند نعوذ بحال خود باشد و هرگاه نعوذ او را
آزار نماید از دهان بیرون آرند و طریق ساختن این آنست
بگیرد بلادر رسیده اعلا و مغز کند دانه او را دور بنهد از د
و پوست او را اگر رسیده و بکوبد چون نرم کوفته شود دو
مثقال از آن در دیگ سفالین کند و روغن حب الخضر
بر بالای آن بریزد آن مقدار که او را بپوشاند و یکدرم کندر
دریایی سوده بر سر آن اضافه نماید و به آتش آهسته

آهسته

بقا حب و منی و اگر بر ذکر مالند لذت عظیم طرفین برد

آهسته بجوشانند چندانکه منعقد شود هر یکدقیقه از آن بنهد
اندک محموده ارزق داخل نماید و بر هم زنند تا داخل شود
و یکقدر دیگر چوبی زنند تا انعقاد او تمام شود آنگاه در
ظرف شیشه نگاه هر وقت اراده جماع داشته باشد برا
بر نیم باقلا حب بخورد در دهان گذارد تا مادامی که حب
در دهان هست انزال نشود و هرگاه که باشد که مرطوب جماع
باشد این حب را زور دارد اما مجربست و اسرار در د
منشان نسبت بنیم مایه صحبت و بهبود از حکیم عماد الدین
محموداست و در خاصیت بی نظیر نسخه اینست گل سرخ
و صندل سرخ و سفید هر دو را و سعد و سلیخه از هر یک
ده درم سنبل قرنفل قرفه جوزبویا پوست ترنج از هر یک
چهار درم عود قماری دو درم دوار پنج درم مشک مصطکی
هر یک دو درم کوفته بیخته با آب ترنج بسرشند
و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی در هنگام جماع
در دهن گیرند انزال دیر آید و دهن را خوش
بو کند و لذت عظیم دارد حب دیگر از گل کارس

حب دیگر جماع

حب دیگر جماع

حکیم بهار است که قوت و لذت جماع دهد و انزال دیر آید
و دهن را خوشبو کند قاقله جوز بویا قرنفل دارچینی از
هر یک سه درم صندل سفید و مشک از هر یک یک دانگ
نیم کوفته بیخته با گلاب سرشته و حب‌ها سازند در هنگام
جماع در دهن نهند بسیار خوب است مناسب صاحب کشته
در این باب اثر عظیم دارد از مجربات حکیم احمد است
بگیرد پنج مثقال زیبق و با شیره کهنه در هاون خوب
بسایند تا زیبق حل شود بعد از آن سه مثقال نمک
اضافه نمایند و در ظرف آهنی و بعد شیره را بر سر آتش
نهند و با دسته هاون بزنند و سه مثقال روی سوخته
را نرم ضلایه نموده کم کم ریخته بر هم زنند تا مخلوط
شود و بعد از آن در کرباس ریزند آنچه در کرباس
ماند آنرا جمع نموده و چند بار به آب سرد بشویند
تا هر چه که داشته باشد پاک شود پس آن مجموعه را حب
سازند و میانش را سوراخ کنند و در ریسمان گذرانند
و یک شبانه روز در میان آب لیمو اندازند که مستحکم

گردد

صاحب کشته که زیبق باشد [illegible]

گردد و بعد از آن از میان آب لیمو بیرون آرند و در میان
روغن تا توله بجوشانند هر گاه اراده جماع نمایند
حب را در دهان گیرند چون اثر آن دهد بیرون آرند از
همه حب‌ها بهتر است و مجرب نوع دیگر حب قوت
باه از فقیر و مجرب بیاورد تا توله فرنگ هر قدر که خوا
هد و در میان ظرف گذارد و آب بالای او ریخته بجوشانند
تا تمام شود آب بعد پوست او را ورق کند و بگیرد
دور اندازد و مغز او را در میان شیر بجوشانند در
یک ساعت بعد شیر را دور ریخته دفعه دویم به همین
طریق تا سه دفعه با ریسم باز ورقه کند او را گرفته
پوست را دور اندازد و تا توله را نگاه دارد و بعد
بیاورد گوشت گاو را و او را ورق کند و تا توله‌ها را
بهلوی او چیده ورق دیگر از گوشت بالای او گذاشته بشکل
نان بر تنور زنند تا پخته شود و بعد در آورده سفید شده
باشد بشکل لبه و دو مقابل آن هیل و میخک
و دارچینی و جوز حسن لبه داخل کند و حب کند

[illegible] حب قوت باه مجرب

نسخه حب زیبق جهت دفع سرعت انزال

بقدر فلفل خورد اگر یکدانه میل کند تمام است و مجرب
و از مجربات نسخه زیبق بجهت دفع سرعت انزال مجربست
بگیرد پنج مثقال زیبق و با سرکه در هاون بسایند تا منحل شود و
مخلوط نمایند با او ملح هندی ۳ مثقال ظرف آهن را سرکه
بر کنند زیبق را در آن بجوشانند و از زاج مسحوق سه مثقال
اندک اندک در او ریخته بدسته هاون بسایند تا ملغم شود
پس در کرباس سه طبقه کرده بفشرند آنچه در کرباس مانده باشد
به آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود بعد مجموع را
یک ساخته در وسط سوراخ نموده ریسمان ابریشم از
سوراخ او بگذرانند و یک شبانه روز در آب لیمو اندازند
تا منجمد شود پس بروغن بابونه انداخته به آتش نرمی
طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهن نگاه دارند به
نوعی که ریسمان او بیرون باشد تا بلع نشود وقتی که اراده
انزال دارد از دهن بیرون بیاورد حلوای تخم مرغ
جهت قوت باه از جمله مجربات است بگیرد یکچارک شیره شکر
صاف کرده و بقوام آورده و پنجاه عدد زرده تخم مرغ

حلوای تخم مرغ جهت باه

که بهیچ

که بهیچ وجه سفیدی نداشته باشد و در میان شیره شکر که سرد شده
باشد ریخته و با یکدیگر ممزوج نماید و قاشق بسیار زند که زرده
ده خوب حل شود و بعد از آن یکچارک روغن داغ نموده شیره
و تخم را در میان او ریخته به آتش ملایم طبخ دهد و بقدر دو
مثقال حل بو داده بر آن اضافه نماید و میل کند بعون و قدرت
خدا را مشاهده نمایند که قوت باه چه میکند در جماع
نسخه حلوا جهت قوت باه و مباشرت بگیرد آرد گندم سبز
چیده و از حریر بیرون کند بیست مثقال و با ده عدد
زرده تخم مرغ خمیر کند در سایه خشک کند و باز کوفته با ده عدد
زرده خمیر کند و خشک کند تا سه دفعه بهمین دستور که سی
زرده بخورد آرد گندم داده باشد بعد بگیرد مغز بادام ۲ م
مغز فندق ۲ م مغز پسته ۲ م نارجیل ۲ م مغز کنجد
۲ م که سفیده شده باشد جمله را کوفته بعد دارچینی ۲ م
فوفل ۲ م میخک ۵ م شعلب ۲ م نیم تخم پیاز ۲ م نخود
سرخ ۲ م تخم مورد ۳ م بهمن ۲ م جدا جدا بکوبند اول
بیست طبخ روغن در پاتیل کنند و آن آرد و تخم را در آن

نسخه حلوا جهت قوت باه

ریخته بجوشانند تا سه ثلث شود بعد تخم ریحان را با مغز نار بریزند
که بو بردارد آنوقت [illegible] را با ادویه
مذکوره داخل کنند و برهم زنند خوراکی ده مثقال تا پانزده مثقا
ل میل نمایند از دوغ و ترشی پرهیز کنند به مزاجهای سا
زش دارد و بجهت قوت باه تأثیر عظیم دارد مجرب و از مرحوم
میرزا علی عسکر گلپایگانی میباشد مجربات دیگر از خط
مرحوم حکیم مسیحا روغن حبه استرخاء قضیب
و ضعف و اقسام از سر مباشرت و بجهت کسانیکه قادر
بر ازاله بکارت نباشند و بسبب عدم اقسام از تشنج
برطوبت و برودت باشند از جمله مجربات مکرره است
و از اسرار است زرنیخ سرخ گوگرد اسهاک
که سم الفار باشد از هر یک [illegible] اجزا را نرم
کوبیده و با روغن گاو تحقیق نمایند و پارچه پاکی را
بروغن [illegible] ادویه را بر روی پارچه
بریزند و پارچه را تابیده و به آتش روشن کنند و
سر از زیر نگاه دارد تا آتش در گیرد باز بطریق
اوّل

کسانیکه
روغن حبه
قادر بر بکارت
نباشند وقت
جماع

اوّل نکرده کنند تا دو قطره بچکد باز بهمین طریق تا تمام فتیله
سوخته شود مجموعه روغن گرفته شود در وقت حاجت
از آن روغن بر قضیب طلا نماید و بعد از سه روز
مباشرت نماید مجربست



